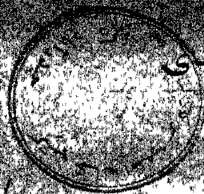
ک های ایران و روم

محمد سعیدی



از انتشارات شورای عالی نظام

مطبعه خورشید طهران

جنگ های ایران و روم

تألیف

پروکوپیوس

ترجمه :

محمد سعیدی



از انتشارات شورای عالی نظام

مطبعه خورشید طهران

مقدمه

کتاب تاریخ جنگهای ایران و روم که اینك ترجمه آن اولین دفعه بفارسی منتشر میشود یکی از مهمترین مآخذ تاریخ ایران بشمار می آید .

مؤلف این کتاب « پروکوپیوس » در اواخر قرن پنجم میلادی درشهر قیصریه واقع درفلسطین متولد شده است وبا آنکه راجع باوایل زندگانی و دورهٔ تحصیلات او اطلاعات جامعی در دست نیست ولی می دانیم که در رشتهٔ علوم قضائی تحصیل کرده و در ایام جوانی خود به قسطنطیه رفته است . مشارالیه درسنه ۵۲۷ بسمت مستشار حقوقیو منشی مخصوص «بلیزاریوس» انتخاب گردید و بلیزاریوس در انموقع صاحبمنصب جوانی بود که درجزوقشون ژوستینین خدمت میکرد وتازه بدرجهٔ سرداری ارتقاء یافته بود .

«پروکوپیوس» در تمام جنگهائی که بلزاریوس درافریقا وایطالی و در مشرق کرده است همراه او بوده و حوادثی را که در کتاب خود شرح می دهد همه را بچشم مشاهده نموده است . در سنه ۵۲۷ در بین النهرین بوده ، در ۵۲۳ باتفاق بلزاریوس بافریقا رفته و در ۵۳۶ با او بایطالیا مسافرت کرده است وباینجهة چنانچه خودش هم درمقدمهٔ «تاریخ جنگها» متذکر میگردد صلاحیت او برای نوشتن تاریخ ایندوره بیش از هرکس دیگر بوده است .

پروکوپیوس سه جلد کتاب تألیف کرده و کلیه حوادث دورهٔ سلطنت ژوستینین را تا حوالی سنهٔ ۵۵۰ میلادی درآنها ضبط نموده است. اولین و مهمترین کتاب او «تاریخ جنگها» ست که دارای هشت قسمت است و بترتیب ذیل تقسیم می شود: کتاب اول و دوم راجع بجنگهای ایران و روم، کتاب سوم و چهارم راجع بمحاربات دولت روم با «واندال» های افریقا، کتاب پنجم و ششم و هفتم در خصوص زدو خورد رومیان با «گوتها» در افریقا و کتاب هشتم بشکل ضمیمه و متمم انهاست که وقایع عمومی نقاط مختلفهٔ امپراطوری در آن شرح داده شده است. باید دانست که جنگهائیرا که «پروکوپیوس» جداگانه شرح و توصیف کرده است همه در زمان هم و در یکموقع اتفاق افتاده است مثلا در حینی که رومیان از تهاجم قشون ایران جلوگیری میکردند و با آنها دست بگریبان بودند لشکر های دیگری نیز بافریقا و ایطالیا فرستاده و در انجا ها بجنك و زدو خورد با اقوام وحشی اشتغال داشتند. علت اصلی این محاربات و کشمکشها هم آن بود که دولت بیزانس سعی داشت حدود امپراطوری سابق روم راتجدید کرده و ایالاتی را که قبایل وحشی ازدولت مذکور منتزع ساخته بودند دوباره بدست آورد. مخصوصاً ژوستینین این هوس را درسینه می پخت که یکبار دیگر امپراطوری روم را مثل ایام سابق مالك الرقاب دنیای انروزی سازد و برای نیل باین مقصود از بذل هیچگونه سعی و مجاهدتی فروگذار نمی کرد لیکن متاسفانه کاخ باعظمت امپراطوری روم چنان فرو ریخته و ازهم پاشیده بود که تجدید بنای آن بهیچ وسیله میسر نمي شد و ژوستینین

باهمه توانائی ونیروی‌خود نمیتوانست کاری ازپیش ببرد.

دویمین کتاب او بنام « تاریخ محرمانه » موسوم است ودراین کتاب «پروکوپیوس» بدون هیچگونه بیم و ملاحظه بامپراطور و ملکه وحتی به بلزاریوس و زوجهٔ او حمله کرده و بابیانی هرچه شدید تر از اوضاع امپراطوری « بیزانس » واز دسائس ونیز نگهائیکه درامور اداری و اجتماعی جریان داشته است انتقاد می کند. رویهمرفته این کتاب بمنزلهٔ تصویر سیاه وتاریکی‌است از اوضاع دولت روم در اندوره و مؤلف تا بعد ازفوت ژوستینین جرئت نمیکرد انرا انتشار دهد.

کتاب‌سوم‌او موسوم «بساختمانها» درست نقطهٔ مقابل کتاب«تاریخ محرمانه» اوست باینمعنی‌که مؤلف دراین کتاب سعی کرده است بابیانات و عباراتی تملق آمیز وپرتکلف از ژوستینین تمجید نماید وخودراමورد توجه وعنایت او قرار دهد.

موضوع این کتاب شرح‌ابنیه و عماراتیست که ژوستینین در نقاط مختلف مملکت‌احداث نموده وپروکوپیوس‌درموقع توصیف هریك ازآنها موقعی بدست آورده است‌که باستایش و تمجید خود امپراطور را بآسمان برساند. این کتاب باوجود انتقاداتی که از لحاظ ادبی برآن وارد است معذلك‌بواسطه اطلاعات جامع وکاملی‌که راجع باوضاع داخلی واداری مملکت روم دارد یکی از مهمترین مآخذ تحقیقی اندروه بشمار میرود.

سبك تحریر «پروکوپیوس» فوق العاده روان وساده است وهمه‌جا سعی کرده است که حقایق را با عباراتی واضح وبی تکلف بیان نماید و

مخصوصاً حوادث و وقایع‌را همچنانکه اتفاق افتاده وخود بچشم دیده است با کمال بیطرفی وبی غرضی ضبط کرده وهیچگونه تعصبی بکارنبرده‌است.

اینك از کتاب «تاریخ جنگها» دو قسمت آن که مربوط بتاریخ ایران است و وقایع دورهٔ سلطنت انوشیروان و زدوخورد های این پادشاه بزرك را بادولت‌روم ضبط مینماید ازلحاظ اهمیتی که برای تاریخ عمومی و مخصوصاً تاریخ نظامی ایران دارد ترجمه ومنتشر می‌شود تا این سند مهم تاریخی دردسترس استفاده متتبعین فارسی زبان واقع گردد.

م. سعیدی

جنگهای ایران و روم

کتاب اول

— ۱ —

پروکوپیوس(۱) از اهل قیصریه تاریخ جنگهای ژوستینین (۲) امپراطور روم را با ملل شرقی و غربی مدون ساخته و حوادث هرکدام را جداگانه ثبت نموده است تا اعمال بزرگی که حائز اهمیت مخصوص میباشد بواسطه فقدان ضبط و تدوین صحیحی که وقایع آنها را نگاهداری نماید درطول زمان از خاطرها نرفته و بطاق فراموشی و نسیان نیفتد. بعقیدهٔ او ثبت این وقایع دارای اهمیت خاص میباشد و در مواقع مقتضی بحال‌مردم این عصر و همچنین بحال‌نسل های آینده مفید واقع خواهد شد؛ چه‌اشخاصیکه میخواهند داخل جنگی شوند ویا خویشتن را برای هرگونه مبارزهٔ آماده ومجهز سازند از امثال این قبیل روایات استفاده میبرند وچون روایات مزبور نتایجی راکه مردمان پیشین از امثال اینگونه جنگها گرفته اند ثبت مینماید لهذا اشخاص آزموده و تجربه دیده لا اقل میتوانند از روی آنها به نتایج احتمالی حوادث و وقایع کنونی زمان خویش پی برند.

علاوه براین «پروکوپیوس» خود را برای تدوین این تاریخ دارای صلاحیت مخصوص میداند زیرا درموقعیکه وی بسمت مستشاری «بلیزاریوس» (۳) انتخاب شده بود تمام وقایع مذکور را بچشم دیده است و هرچه که در این کتاب نوشته میشود همه نتیجه مشاهدات شخصی او میباشد. «پروکوپیوس» معتقد است که در

---

(۱) Procopius (۲) Justinian (۳) Blisarius

نطق و خطابت قوه بیان و منطق و در شعر قوه ابداع و ابتکار لازم است لیکن در تاریخ نویسی تنها چیزی که ضرورت دارد بیان حقیقت است . بنا برهمین اصل مشار الیه هر واقعه ای‌را بهمان نحویکه اتفاق افتاده است بدون اندك تغییر و تبدیل ضبط نموده وحتی از ذکر خطایا واشتباهات دوستان خیلی نزدیك خود نیز چشم نپوشیده است :

اگر ما خواسته باشیم اساس قضاوت خودرا برپایه حقایق استوار نمائیم باید این نکته را اعتراف کنیم که هیچ واقعهٔ مهمتر ازجنگهای مزبور درمتون تواریخ یافت نمیشود زیرا حوادث‌واتفاقات مهمی که درطی این محاربات رخ داده است نظیر آن در هیچیك از سایر جنگهای بزرك عالم واقع نشده مگر آنکه خوانندگان این‌روایت مقام افتخار وبزرگی‌را منحصراً شایسته ادوار قدیمه بدانند واعمال وشجاعتهای معاصرین‌را وزنی ننهاده وآنهارا لایق‌ملاحظه واعتبارنشمارند چنانچه بعضی ها سربازان امروزی را بنام « کماندار » و سپاهیان قدیم را بعنوان « رزم آزمایان » و « سر داران » وامثال این قبیل القاب افتخارآمیز خطاب می‌نمایند وتصور می‌کنند که از حس شجاعت ودلیری ادوار قدیمه چیزی در این دوره باقی نمانده است . در صورتیکه این فرض بکلی از حقیقت دور وبااوضاع کنونی مغایر میباشد . امروز کمتر کسی متوجه این نکته است که کمانداران عهد «هومر» (۱) نه سوار اسب می‌شدند ونه نیزه وسپری برای حفظ وحراست خود داشتند واصولا پیکر آنها بهیچوسیله از حملات دشمن محافظت نمی گردید ، بلکه سربازان پیاده وارد میدان جنك میشدند و درموقع ضرورت یا با پستی زیر سپر رفیق خود پناه گیرند ویا برفراز تپهٔ یاپشت سنك قبری مخفی شوند بطوریکه نه در موقع هزیمت لشگر موفق بفرار گردند و نه در حین فرار دشمن بتوانند براو حمله نمایند . سربازان آنعهد هرگز نمیتوانستند در میدان علنی بجنك تن به تن بپردازند زیرا مجبور بودند برای تهیه قوت و لوازم خویش بدزدیدن آذوقه وسایر اشیاء دشمن مشغول باشند . ازاینها گذشته

(۱) Homére

بقدری درفن تیر اندازی بی‌قید وبی اطلاع بودند که زه‌کمان‌رافقط تاسینه میکشیدند واینجهة خدنك ایشان بدون فشار وقوت لازم رها شده وغالباً بهدف نمیرسید

اما کمانداران امروزه همه باخود وجوشن کاملی که‌سرتاپای آنها را میپوشاند مسلح هستند ودرطرف راست آنها ترکش پر از تیر و در سمت چپشان شمشیر برندهٔ آویخته است وبرخی از انها نیزهٔ درکمر وسپر کوچکی هم بر شانه دارند که سرو گردن آنهارا کاملا پوشانیده واز اصابت تیر محفوظ نگاه می دارد ، مهارت وچالاکی ایشان درسواری بقدری است که حتی در حین تاخت می‌توانند بدون هیچ زحمت واشکالی باکمان خویش نشانه بگیرند . وخواه درحال حمله وخواه در حین فرار دشمن را از دور هدف قرار دهند . زه کمانرا امروز تا نزدیك گوش راست میکشند و بدینجهت تیر چنان باقوت رهامی‌گردد که بهر کس اصابت نماید فورا اورا هلاك میسازد وسپر وخود و مغفر را هرگز تاب جلوگیری و مقاومت آن باقی نمی ماند ، باوجود این بعضی هاچنان شیفته ودل داده ادوار قدیمه هستند که مزایای امروزه را درمد نظر نمی آورند و اصلاحات جدیدرا قابل اعتنا نمیشمرند ولی البته‌عقیدهٔ این اشخاص‌مانع حقیقت اینمسئله نمیتواند باشد که درطی این جنگها اعمال بزرك ودلیری های قابل توجهی بظهور رسیده است که شاید نظیرآنها درسایر جنگها هرگز مشاهده نشده باشد . تاریخچه جنگهای مزبور از مدتی قبل ازاین تاریخ شروع شده و درخصوص وقایع محاربات مدیان وروميان وشرح فتوحات و شکستهای انها بحث مینماید

—٢—

« آرکادیوس ١ » امپراطور روم درموقع وفات خود درشهر « بیزانتیوم » طفل‌خرد سالی داشت موسوم به «تئودوسیوس» (٢) که چون‌هنوز بسن بلوغ‌نرسیده بود پدرش راجع به آتیه زندگانی او وهمچنین راجع باوضاع مملکت بعد ازفوت خود نگران بود ونمیدانست که برای حل این دو موضوع مهم چه تدبیر عاقلانهٔ اتخاذ نماید

(١) Arcadius (٢) Theodusius

زیرا « آرکادیوس » بی باین نکته برده بود که اگر بخواهد شریکی برای سلطنت پسرش تعیین کند درحقیقت دشمنی قوی برای وی ایجاد نموده وباعث هلاك او میگردد ودر عین حال هم میدانست که اگر بخواهد پسررا بتنهائی برتخت سلطنت بنشاند بسیاری از ضعف حال وصغر سن او استفاده کرده علم طغیان بر علیه او بر میافرازند وپس ازهلاك وی بدون هیچ مانع و اشکالی تخت سلطنت راغصب می نمایند . مخصوصا که « تئودوسیوس » خویشاوندی در « بیزانتیوم » نداشت که کفالت اورا نموده ومراقب حال وی شود وعموی او «هونریوس» (۱) نیز خود گرفتار اغتشاشات ایطالی بود ونمی توانست در موقع احتیاج مساعدتی با اوکند . از طرفی هم « آرکادیوس » از بابت مدی ها اندیشناك بود و میترسید قوم مزبور امپراطور خرد سال را ازتخت سلطنت بر انداخته و فساد و خرابی غیر قابل جبرانی به روم وارد آورند . پس از متوجه شدن باین اشکالات و مخاطرات « آرکادیوس » باوجود آنکه درسایر مسائل چندان عقل ودرایتی بخرج نداده بود نقشه عاقلانهٔ کشید که بوسیلهٔ آن هم جان پسرش را از خطر رهانید وهم تخت سلطنت را محفوظ نگاهداشت باینمعنی که در وصیت نامه خویش « تئودوسیوس » صغیررا جانشین خود ووارث تاج وتخت روم قرار دادویزدگرد شاهنشاه ایران را ولی وقیم او معین نموده و از وی تقاضا کرد که باتمام قوا درحفظ جان و سلطنت « تئودوسیوس» کوشش و مراقبت نماید . باین ترتیب «آرکادیوس» امور شخصی و مسائل مملکتیرا مرتب ساخت وخود دار فانی را وداع گفت .

اما یزدگرد پادشاه ایران همینکه وصیت نامه « آرکادیوس » را دریافت داشت کرامت و بزرگواری شایان دقتی از خودشان داده و همچنانکه «ارکادیوس» از وی تقاضا کرده بود « تئودوسیوس » رابفرزندی خود برگزیده وسیاست خویش را بر اساس صلح دائمی بادولت روم برقرار کرد و ضمنا نیز مکتوبی به مجلس سنای روم نوشته سمت ولایت وسرپرستی امپراطور جوان‌را رسماً قبول و اظهار

(۱) Honorius

کرد که هرکس برعلیه اوقیام و توطئه ای نماید گرفتار سرکوبی و تنبیه شدید او خواهد شد .

وقتی « تئودوسیوس » بحد رشد وبلوغ رسید . یزدگرد وفات یافت و جانشین وی بهرام پادشاه ایران بالشکری جرار ، بخاك روم حمله برد لیکن بدون آنکه خسارت وآسیبی وارد آورد وکاری ازپیش به برد مراجعت نمود . تفصیل این داستان بقراریست که ذیلا نگاشته میشود :

« تئود وسیوس » سردار مشرق « آناتولیوس » (۱) را تنها ومنفرد بسمت سفارت نزد ایرانیها فرستاد و وی همینکه باردوی ایران نزدیك شد از اسب خود فرود آمده مسافتی را پیاده طی کرد تا نزد بهرام رسید . بهرام چون اورا دید وپس از استفسار ازاطرافیان خویش دانست که مشارالیه سردار رومی‌است وبسفارت نزد وی آمده است ازحس احترام داری فوق العادهٔ اوچنان درشگفت ماند که فورا عنان اسب خویش را بگردانید وتمام سپاهیان وی نیز بتبعیت اوازخاك روم خارج گردیدند . همینکه بهرام بسرحد مملکت خود رسید سفیر روم را باحترام فراوان پذیرفت ومعاهده صلح را بهمان ترتیبی که وی پیشنهاد نموده بود قبول‌کرد وفقط یك شرط بران علاوه نمود که هیچیك از طرفین حق‌نداشته باشند درسرحدات مجاور خاك‌یکدیگر احداث قلاع واستکامات جدیده نمایند . پس از انعقاد عهد نامهٔ مذکور هردو پادشاه بفراغت خاطر مشغول اداره کردن امور مملکتی خویش گردیدند .

— ۳ —

چند سال بعد ، پادشاه ایران فیروز برسر اختلافات سرحدی با هیاطله یا [هونهای سفید] داخل جنك شد و بالشکر جراری بمقابله آنها شتافت . هیاطله قومی هستند از نژاد « هونها » ولی بواسطهٔ بعد مسافتی که باهم‌دارند هیچگاه باسایر اقوام نژاد مزبور خلطه وآمیزش نمیکنند . سرزمین هیاطله‌در شمال

---

(۱) Anatolius

ایران واقع شده وشهر آنها موسوم به «گورگور» درست در مجاورت خط سرحدی ایرانیها بنا گردیده است وبهمین جهة هم غالبا برسر مسائل سرحدی بین این دومملکت نزاع و مشاجره برپاست .

هیاطله مانند سایر طوایف «هون» چادرنشین وسیار نیستند ومدتهاست که درسر زمین حاصلخیز خوبی اقامت جسته اند و بالنتیجه هیچوقت به تنهائی حمله باراضی روم نبرده اند مگر درموقعیکه بهمراهی قشون مدها بجنك آمده باشند . در میان نژاد (هون) تنها این طایفه هستند که پوست سفید دارند و قیافه آنها کریه و بدمنظر نیست . طریقهٔ زندکانی و آداب و رسوم آنها باهم نژادانشان اختلاف کلی دارد و مدتی است که از حال توحش خارج وبه تمدن نزدیك گردیده اند . حکومت انها در دست یکنفر پادشاه استوچون درمملکت ایشان قوانینی‌نیز وضع گردیده معاملات انها باخودشان وباهمسایگان براصول عدالت وحق گذاری میباشد واز این حیث فرقی بارومیها و ایرانیها ندارند.

اغنیا و متمولین عادت دارند که عدهٔ بالغ بر بیست نفریا بیشتر دوست و ندیم برای خویش انتخاب کرده و در کلیه دارائی خود بانهـا یك قسم حق شراکت میدهند وهرجا میروند درمجالس ومهمانیها آنها را با خود میبرند ولی ضمنا عادت براین جاری است که وقتی یکی ازمتمولین مزبور میمیرد تمام اتباع او باید زنده سوخته شده واوی درقبر مدفون گردند !

فیروز در موقع حمله به خاك هیاطله سفیری همراه داشت موسوم به - «اوزبیوس» (۱) که ازجانب «زنو» (۲) امپراطور روم بدرباروی فرستاده شده بود .

هیاطله همینکه قشون فیروز را دیدند چنان وا نمود کردند که قوه مقاومت ندارند و ازترس حمله وی بنقطهٔ که از هر طرف با جبال مرتفع و جنگلهای انبوه احاطه شده بود فرار نمودند . مابین رشته های کوه و در میان درهٔ که وسط آنها قرار گرفته بود جاده وسیعی وجود داشت که علی‌الظاهرتا

(۱) Eusebius (۲) Zeno

مسافت نا محدودی امتداد می یافت و به قلب مملکت می رسید. لیکن جاده مزبور در حقیقت جز راه کوتاهی نبود و پس از قطع اندك مسافتی منتهی بچند سلسله کوه عظیم و مرتفع می گردید که بهیچوجه راهی بخارج نداشت.

فیروز بی خیال از دامی که برای وی گسترده شده بود و غافل از اینکه در سر زمین بیگانه و دشمن حرکت می کنند بدون هیچ حزم و احتیاطی بتعاقب دشمن ادامه می داد. یکدسته کوچك از لشکریان هیاطله در مقابل وی قرار می گرفتند در صورتی که قسمت اعظم قشون آنها در کوهستان اطراف مخفی شده و از پشت سر سپاه ایران آهسته حرکت می نمودند و قصد ایشان آن بود که دشمن را کاملا بمیان دامی که در وسط کوهها گسترده بودند کشیده و در آنجا راه مراجعت را برویشان ببندند وبر آنها حمله کنند. وقتی که مدی ها کم کم علائم و آثار خطر را مشاهده کردند و بوضع خطر ناك خویش پی بردند از ترس فیروز هیچکدام جرأت اظهار نداشتند و ناچار متوسل به « اوزیبوس » سفیر روم گردیده از وی تقاضا کردند که بنحوی مقتضی فیروز را از کیفیت امر مطلع سازد و او را وادارد که تشکیل شورائی داده و راه نجاتی پیدا کنند.

« اوزیبوس » مسئول ایشان را پذیرفته بحضور فیروز رفت ولی بجای آنکه او را علناً از بدبختی و مصیبتی که در کمین وی بود مستحضر سازد شروع بنقل قصهٔ کرده گفت شیری از حوالی تپهٔ می گذشت ودربالای آن برهٔ را دید که با طنابی بسته شده ومشغول صدا کردن است. شیر اورا لقمهٔ چربی فرض نمود وبیك جستن بطرف وی حمله برد که کارش را بسازد لیکن هنوز ببالای تپه نرسیده بود که بقعر گودالي عميق و تاريك در افتاد و ديگر از آن هاويه مخوف بیرون آمدن نتوانست. چاه مزبور را صاحبان بره برای همین مقصود قبلا حفر کرده و بره را مخصوصا درآنجا بسته بودند که شیررا بهوای او بدام کشند و هلاك سازند.

فیروز چون این قصه را شنید خوف و هراسی سخت بروی مستولی

گردید که مبادا مدی ها در تعاقب دشمن خود را بورطهٔ خطر ناکی کشیده باشند بدینجهة دست از تعاقب کشید و در همان نقطهٔ که رسیده بودند فرمان توقف داد تا با سران لشکر مشورتی نموده و چارهٔ بیندیشند . در همین موقع عساکر « هونها » از کمین گاه بیرون جسته و حمله کنان بطرف سپاه ایران پیش میآمدند و همه جا مدخل راهرا مسدود می ساختند که دشمن نتواند بعقب برگشته و از دامگاه خارج شود . ایرانی ها چون حال رابدینمنوال مشاهده نمودند برخبط خویش و خطری که آنها را احاطه کرده بود واقف گشته و کار خود را ساخته دیدند ، زیرا بهیچوجه امکان خلاصی از دامی که در آن افتاده بودند متصور نبود . در این اثنا پادشاه هیاطله تنی چند از اتباع خود را نزد فیروز فرستاده ابتدا او را ملامت و سرزنش نمود که چرا خارج از حدود حزم و احتیاط رفتار کرده و جان خود و اتباعش را بی باکانه بخطر انداخته است و بعد هم باو اعلان نمود که هیاطله حاضر هستند او و لشگریانش را رها سازند بشرط آنکه فیروز شخصاً در حضور پادشاه آنها زانو زده ، اظهار اطاعت و انقیاد نماید و ضمناً هم مطابق آئین ایرانی ها سوگند یاد کند و گرو بسپارد که بعد از این هرگز متعرض هیاطله نشودو قشون بخاك آنها نبرد . فیروز چون این پیشنهاد را شنید با موبدانی که همراه وی بودند مشورت نمود و از آنها استشاره کرد که آیا شرایط دشمن را بپذیرد یا نه ، موبدان درجواب وی اظهار داشتند که راجع بسوگند هر قسم میل پادشاه باشد می‌تواند رفتار نماید لیکن درباره سایر شرایط باید دشمن را با حیله و نیرنك فریب دهد وضمناً او را متذکر ساختند که ایرانیها بعادت دیرینه خود هر روز درموقع طلوع آفتاب خود را بخاك میاندازند و در مقابل خورشید سجده میبرند و بنا براین پادشاه می‌تواند فرصت نگاهداشته در طلوع صبح با سردار هیاطله مقابله نماید وروی خودرا بطرف خورشید کرده در حضور وی سجده برد وباین ترتیب در آتیه خودرا از ننك این عمل زشت آسوده سازد . فیروزبنا بصوابدید موبدان گروصلح را داده وخود بترتیب فوق در حضور دشمن زانو زد و بعد ازآن باتمام سپاهیان خویش بدون آنکه تلفاتی داده باشدبسرزمین ایران مراجعت کرد .

— ٤ —

کمی بعد از این و قایع ، فیروز عهدو پیمان خودرا فراموش کرده و مصمم گردید که انتقام اهانتی را که هیاطله باو وارد آورده بودند ازآنها بکشد . بدین قصد لشکری جرار عبارت از جنگیان ایرانی ومتحدین آنها تجهیز نموده وبجنك هیاطله شتافت . از میان سی پسر خود فقط یکی را که از همه جوانتر وبنام قباد موسوم بود در مملکت باقی گذاشت وبقیه را جملگی بجنك برد .

هیاطله چون خبر قشون کشی فیروز را شنیدند از غدرو نیرنك او سخت متغیر گشته وپادشاه خودرا سرزنش وملامت نمودند که چرا آنهارا بچنك مدها انداخت . پادشاه هیاطله در جواب تعرض ونکوهش قوم خود خنده ای کرد واز آنها پرسید که من از جان و مال واراضی شما مگر چه چیز را بدست دشمن سپرده ام ؟ رعایای او بوی گفتند تو چیزی از دست ندادهٔ جز فرصت مناسبی را که همه چیز ما بسته بان بود .

هیاطله با کمال جدیت اصرار داشتند که برای مقابله دشمن تجهیز سپاه نمایند و بجنك بشتابند لیکن پادشاه آنها بهر وسیله بود میخواست از خروج وحمله آنها جلوگیری نماید وبانها می گفت که هنوز ایرانیها در داخله سرحدات خود هستند و تابحال اطلاع قطعی در بارهٔ تهاجم آنها بمانرسیده است . باین ترتیب پادشاه هیاطله قوم خودرا ساکت کرد ودرهمان نقطهٔ که اقامت داشتند باقی ماند ولی درعین حال شروع باقدامات ذیل نمود :

در دشت وسیعی که ایرانیها ازمیان ان عبور کرده وبداخله خاك هیاطله حمله می اوردند قطعه زمین عریض وطویلی را انتخاب نموده وخندق عمیقی بطول بسیار درآن حفر کرد وفقط در مرکز آن راه باریکی قرارداد که ده نفر سوار از روی آن میتوانستند عبور نمایند. سپس روی خندق رابانی پوشانده وبروی نی نیز خاك ریخت و باینوسیله سطح خندقها را با سطح طبیعی زمین یکسان نمود . بعد از آن بسپاهیان « هون » دستور داد که وقتی می خواهند بطرف خندق عقب نشینی

نما یند صف باریکی تشکیل داده و آهسته از روی زبانه زمین محکمی که در وسط خندق قرار گرفته است عبور کنند و مراقب باشند که بگودال نیفتند (۱)

سپس پادشاه هیاطله نمکی که فیروز بدان سوگند خورده بود بعلامت نقض پیمان ایرانی ها بر بیرق سلطنتی آویخت و خود بانتظار آ مدن ایشان نشست . مادامی که سپاهیان ایران هنوز در داخله سرحد خود بودند , پادشاه هیاطله بر جای خویش باقی مانده و اقدامی نمی کرد لیکن وقتی از جاسوسان خود شنید که قشون دشمن بشهر « گورگور » رسیده و ازآنجا هم درگذشته است وبطرف قلب مملکت پیش میاید خود باقسمت عمده سپاهیان در میان خندقها مخفی گردید ودسته کوچکی از لشگریان خویش را بمقابله ایرانیها فرستاده و بانها دستور داد که ابتدا خودرا از دور بدشمن بنما یانند وبعد در مقابل آنها فرار اختیار کرده و همینکه بخندق رسیدند مطابق دستور وی رفتار نما یند

لشگریان مزبور امر پادشاه خودرا بموقع اجرا گذاردند و چون ب نزدیکی خندق رسیدند ستون باریکی تشکیل داده و بارامی از زمین سخت عبور کردند وباردوی اصلی خود ملحق شدند لیکن ایرانیها بی خبر ازخدعهٔ که درکار ایشان شده بود گرم حمله و تعاقب دشمن از سر تاسر دشت بسرعت گذشتند وچون بخندقها رسیدند يك يك آنها در میان آن افتاده ومرد ومرکب بر سر یکدیگر غلطیدند بطوریکه یکنفر از ایشان هم جان بسلامت در نبرد وفیروز وکلیه پسرانش نیز در اینواقعه بهلاکت رسیدند .

معروف است که وقتی پادشاه ایران خود بلب پرتگاه رسید و کار خویش را ساخته دید مروارید غلطانی را که درگوش راست داشت بعجله بادست کشیده وبگوشهٔ پرتاب کرد . این مروارید ازحیث آب ورنك وبزرگی بی نظیر بود و هیچ پادشاهی تا آنوقت مثل انرا نتوانسته بود بچنك آورد و

(۱) این خندق تقریبا بخط مستقیم از سر تاسر دشت عبور میکرد : سپاهیان هیاطله در میان خندق بکمین ایرانها نشسته ودسته کوچکی نیز بمقابله آنها رفته بودند که بحیله دشمن را بطرف خندق بکشانند .

مقصود فیروز هم ازمفقود ساختن آن این بود که بعد از خود او هیچکس آنرا تصاحب نکنند. این داستان بنظر من افسانه و قصه میآید زیرا کسیکه جان خودرا باچنان خطر هولناکی مواجه می بیند مشکل بفکر جواهر وزینت خود می افتد ولی تصور می کنم در آنواقعه هائله آسیبی بگوش فیروز رسیده و مروارید مزبور بیك شکلی مفقود گردیده است.

امپراطور روم خیلی کوشش نمود که این مروارید را از هیاطله خریداری کنند، لیکن بهیچوجه موفق بحصول آن نگردید زیرا خود وحشی ها هم با وجود جستجوی بسیاری که کرده بودند نتوانستند آنرا پیدا کنند. یك روایت دیگر هم میگوید که هیاطله مروارید مذکور را بچنك آورده وبعد ها آنـــرا به قباد فروختند.

قصه این مروارید بطوریکه ایرانیها نقل میکنند بی‌مناسبت‌نیست‌دراینجا ذکر شود زیرا ممکن است بعضی ها آنرا بکلی عاری از حقیقت ندانسته و پارهٔ قسمتهای آنرا راست بپندارند.

بنابر روایت ایرانی ها، مروارید مذکور در شکم صدفی جا داشته که در آب های مجاور سواحل ایران شنا می کرده است، و دو برگه آن ازهم باز شده مروارید خود را که از حیث بزرگی وآب ورنك هیچ مروارید دیگری درعالم باآن برابری نمیتوانست کرد نمودار میساخت. نهنگی عظیم الجثهٔ مروارید مزبور رادیده وعاشق رنك شفاف و درخشان آن می شودوطوری شیفته ودل باخته آن می‌گردد که شب وروز دنبال آن افتاده ولحظهٔ ازتعاقب و پیروی آن غفلت نمیورزد، حتی در مواقعی هم که مجبور بخوردن غذا می شود نگاهی باطراف انداخته وهر چیز خوردنی که دردسترس خویش بیابد بعجله آنرا می بلعد و دوباره درپی صدف روان‌شده و بنظاره معشوق خویش مشغول میگردد. بالاخره صیادی حال آنها را مشاهده کرد لیکن از ترس آسیب نهنگ جرأت دست درازی بجانب مروارید نداشت و ناگزیر داستانرا بعرض فیروز پادشاه رسانید. فیروز چون توصیف مروارید را شنید شوقی

عظیم به تصاحب آن در دلش پدید امد وصیاد را وعدهٔ پاداشهای بزرگ داد
که بهر وسیله هست آن در شاه واررا بچنگ آورد . صیاد چون نمیتوانست
بر خلاف امر و میل سلطان رفتار کند بوی گفت : « خداوندا ! علاقه
انسان به پول زیاد است و از پول عزیز تر جان انسان است لیکن از هردو
اینها گرامی تر وذیقیمت تر فرزندان و جگر گوشکان شخص میباشند و بخاطر
علاقمندی ومحبت انها هم هست که انسان خودرا بهر مخاطره وآفتی میاندازد .
من اینك بقصد معارضه با نهنك میروم و امید وارم که تورا صاحب ومالك
مروارید گردانم . اگر در این مبارزه کا میا بی حاصل کردم که مسلم است
از این ببعد در زمرهٔ مقبلان ونیك بختان داخل خواهم گردید زیرا محال
است که شاهنشاهی چون مرا از بخشش و انعام بیکران خود محروم گذارد
لیکن اگر بخت یاری و مساعدت نکرد و بکام نهنك افتادم در انصورت
شاهنشاها وظیفه تو انست که اطفال مرا بخاطر مرك پدرشان پاداش نیك بخشی
واز انها نکاهداری کنی . اگر این احسانرا در حق فرزندان من بجا
آوری ، هر چند من وسلهٔ برای شکر گوئی و سپاسگذاری نخواهم داشت ،
لیکن در عوض آوازهٔ سخا و جوانمردی تو بیش از پیش در آفاق شایع خواهد
گشت زیرا احسان و سخاوتمندی وقتی در مورد مردگان اعمال شود از هر شائبه و
غرضی مبراست وبدون هیچ غل وغشی درانظار جلوه‌گر میگردد . صیادپس از ادای
این کلمات ازحضور پادشاه بیرون آمده وبمحلی که صدف و نهنك معمولا در آنجا
حرکت میکردند شتافت ودر آن نقطه بر روی سنگی منتظر موقع مناسب نشست
که نهنك لحظهٔ از مراقبت صدف غفلت نماید و او مروارید را بچنگ آورد .
از قضا یك وقت نهنك بنا بر عادت معمول خویش در پی صید طعمه رفته و صدف
را تنها گذاشته بود . صیاد موقع را مغتنم شمرده همراهان خود را که برای
کمك و مساعدت وی آمده بودند در ساحل گذاشت و خود با تمامی قوا بطرف
صدف شنا نمود و تازه مروارید را بچنك آورده بود و میخواست مراجعت کند
که نهنك او را از دور دید و بجانب وی حمله ور گشت . صیاد چون مشاهده

کرد که قبل از رسیدن وی بساحل ، نهنك او را خواهدگرفت ناچار مروارید را با تمام قوت بطرف خشکی پرتاب کرد و در همان لحظه نهنك بوی رسیده و کارش را در میان امواج بساخت .

کسانی که در ساحل بودند مروارید را برداشته بحضور پادشاه بردند و سرگذشت صیاد را بعرض وی رسانیدند. این بود داستانی که ایرانیها راجع به مروارید مزبور نقل مینمایند و حال لازم است باصل روایت خویش برگردیم

باین ترتیب فیرز و تمام لشگریان وی بهلاکت رسیدند و عده قلیلی هم از سپاهیان او که بخندقها نیفتاده و زنده مانده بودند در دم شمشیر هیاطله جان سپردند . در نتیجه این واقعه هولناك ، ایرانیها قانونی وضع کردند که وقتی در سر زمین بیگانه بجنك مشغولند هرگز بتعاقب دشمن نپردازند و فرضاً هم که دشمن را بقهر و غلبه منهزم ساخته باشند باز در پی او بداخله مملکت نروند

بعد از کشته شدن فیروز ، ایرانیها پسر جوان وی قباد را که همراه وی نرفته و در ایران مانده بود به سلطنت انتخاب نمودند و از آن ببعد ایرانیها تابع و خراج گذار هیاطله بودند تا موقعی که قباد پادشاهی خود را ثابت و مستقر گردانید و آنوقت از دادن خراج سالیانه امتناع نمود . مدت حکمروائی وحشی ها بر ایرانیان دو سال طول کشید .

ـــ ٥ ـــ

چندی که از سلطنت قباد گذشت و اقتدارات وی در اداره امور مملکت توسعه یافت بعضی بدعت های تازه ایجاد نمود که از آنجمله بود وضع قانونی راجع بمشترك بودن زنها در میان مردان . ایرانیها از این قانون ناراضی شده رایت طغیان بر افراشتند و قباد را از سلطنت خلع ودر زندان محبوس ساختند و بجای وی بلاش برادر فیروزرا بپادشاهی انتخاب کردند (٤٨٦ میلادی) علت انتخاب بلاش آن بودکه چنانچه در بالااشاره کردیم کلیه اولاد فیروز در جنك با هیاطله کشته شده بودند و ایرانیها را نیز رسم و قاعده

این بود که هرگز کسی را از طبقات عامه بسلطنت انتخاب نمینمودند مگر اینکه خانواده شاهی بکلی منقرض و نابود شده باشد . بلاش چون به تخت سلطنت نشست مجلسی از نجبا و سران قوم تشکیل داده و دربارهٔ قباد از ایشان استشاره کرد زیرا قاطبه مردم و اکثریت ملت با کشته شدن وی موافقت نداشتند . پس از آنکه عقاید و آراء مختلف در مجلس مذکور اظهار گردید ، شخصی موسوم به « گوشاناشتاد » که سمت سرداری قشون داشت و مقر حکمرانی او ایالتی مجاور با سرحد خاك هیاطله بود از میان جمع بر خاسته چاقوی دراز خود را که همه ایرانیها معمولا یکی از آنرا همیشه همراه دارند و ناخن خویش را با آن میگیرند ؛ بدست گرفته گفت «این چاقوی ظریف کوچك میتواند کاری را فی الساعه انجام دهد که چند ساعت بعد هزار ها مرد جنگی مسلح از عهده انجام آن بر نخواهند آمد »

مقصود او از این اشاره آن بود که اگر قباد را بقتل نرسانند در آتیه تولید مزاحمت های زیادی برای ایرانیها خواهد کرد لیکن چون حضار مجلس هیچکدام با ریختن خون خاندان سلطنتی موافقت نداشتند ، تصمیم گرفتند قباد را در قلعه ای که ایرانیها آنرا « زندان فراموشی » مینامیدند محبوس سازند . علت تسمیه زندان مذکور بدین اسم آن بوده است که مطابق قانون مخصوصی هروقت کسی دراین زندان محبوس میگردید هیچکس حق تذکار اسم او را نداشت و اگر شخصی اسم محبوس را بزبان میآورد خود او محکوم بقتل میشد .

بطوری که در تواریخ ارمنی روایت میکنند فقط دریك مورد اجرای قانون « زندان فراموشی » بتعویق افتاد وشرح آن داستان بقراریست که ذیلا نقل میشود :

وقتی مابین ایرانیها و ارامنه جنگی طولانی اتفاق افتاد که بدون انقطاع تامدت سی و دوسال ادامه یافت - پادشاه ایران در زمان این جنگ « پاکوریوس » و پادشاه ارامنه شخصی موسوم به « اشك » از خاندان اشکانی بود . در مدت جنگهای مزبور طرفین هر دو صدمات و خسارات فوق العاده کشیده و مخصوصاً

ارمنی هابکلی خسته وفرسوده گردیده بودند ، لیکن چون هیچیك ازاین دوملت اعتماد واطمینانی بیکدیگر نداشتند هیچکدام حاضر نبودند اول پیشنهاد صلح نمایند اتفاقاً مقارن همین او قات بین ایرانیها و طوایف وحشی که در مجاورت خاك ارمنستان اقامت داشتند ، جنگی درگرفت وارمنی ها برای اینکه ایرانیهارا از مقاصد صلح طلبانه و نیت صادقانه خویش مطمئن سازند ، بانها پیشنهاد کردند که خود بخاك وحشی ها حمله برده ودفع مزاحمت آنان از ایران بکنند - باین جهة غفلتاً باجماعتی انبوه برسر وحشی‌ها شبیخون برده وهمه آنهـا را از پیر و جوان بقتل رسانیدند وایرانیهارا ازشرایشان بالمره آسوده ساختند « یاکوریوس » که فوق‌العاده ازآن پیش امد خوشوقت ومشعوف گردیده بود وچند نفر از در بایان خویش‌را که طرف وثوق واطمینان بودند بهنزد « اشك » روانه ساخت وپس‌از دادن تامینات لازمه ازوی دعوت نمود که بدربار ایران برود «اشك» این‌دعوت را باکمال شوق پذیرفته وچون بخدمت پادشاه ایران رسید شاهنشاه اوراعزاز واکرامی بسزا نمود وباوی مثل یگنفر همرتبه وبرادر رفتارکرد وپس ازآن هردو سوگند یـاد نمودند که ازان ببعد ایرانیها وارامنه ازروی صدق وصفا باهم دوست ومتحد باشند وهرگز هیچکدام بخیال تعرض بیکدیکر نیفتند ، سپس شاهنشاه ایران « اشك » مرخص نمود ووی بممالکت خویش مراجعت کرد .

دیری ازاین واقعه نگذشت که برخی اشخاص «اشك» را بجرم نقض عهد وخیال سوء قصد نسبت بایران نزد شاهنشاه متهم ساختند و «یاکوریوس» را وادار نمودند که اورا بعنوان مشورت در کار مهمی بدربار ایران احضارنماید . اشك بدون هیچ تاخیر وتامل دعوت شاهنشاهرا اجابت کرده وباجمعی ازسردارن رشید خویش که «پاسیکیوس» مشاور مخصوص و سردار شجاع و خردمندوی نیز درجزو انها بود بایران امد. « یاکوریوس » چون اورا دید شروع بملامت وتوبیخ وی و « پاسیکیوس » نمود که چرا نقض عهد و سوگند کرده و بزودی بخیال تمرد وسرکشی افتاده‌اند. لیکن‌آنها خودرا ازاین‌افترا وتهمت بری‌دانسته و باکمال جرئت قسم میخوردند که هرگز فکر تمرد و عصیان از خاطرشان خطور

نکرده است « پاکوریوس » ابتدا هردو انهارا محبوس و درتحت نظر نگاهداشته بود ولی دیری نگذشت که در خصوص ایشان از موبدان استفسار نمود ورأی آنهارا خواست که مطابق آن بامحبوسین رفتار نماید . مؤبدان مقتضی نمیدانستند که کسانیکه جرم خودرا منکر گردیده وهیچ دلیل وعلامت دیگری هم بر ثبوت گناه ایشان دردست نیست محکوم گردند . اما ضمناً تدبیری اندیشیدند که اگر « اشك » واقعاً مقصر میبود ، بدانوسیله مجبور میگردید که خود شخصاً بگناه خویش اعتراف نماید . تدبیر مزبور این بود که دستور دادند زمین بارگاه سلطنتی‌را نیمی از خاك ایران ونیمی‌ازخاك ارمنستان مفروش ساختند وبعدبوسیله جادوی‌مخصوصی تمام بارگاه را مسحور نمودند وبپادشاه سفارش کردند که باتفاق « اشك » درآنجا قدم زده ودرحین حرکت اورا بسبب نقض پیمان وحرکت ناهنجارش ملامت و توبیخ نماید . خود مؤبدان نیز قرارشد درآنجا حاضر گردیده و شاهد کلیه مذاکراتیکه مابین دوپادشاه میشود باشند « پاکوریوس » بنا بدستور مؤبدان « اشك » را ببارگاه احضار کرد و در حضور ایشان باوی قدم میزد واز اومیپرسید که چرا پیمان خود را شکستی ودوباره خواستی ایران وارمنستان را گرفتار کشمکش وخونریزی سازی . مادامیکه مذاکرات آنها در ان قسمت از بارگاه بعمل می‌امد که باخاك ایران پوشیده شده بود اشك جداً تهمتی را که بوی بسته بودند تکذیب‌میکرد و سوگند های موکد یاد مینمود که همیشه نسبت به شاهنشاه مطیع وتابع بوده و هرگز خیال سوئی نداشته است لیکن همینکه درضمن صحبت بقسمت دیگر بارگاه که از خاك ارمنستان مستور بود میرسیدند اشك درتحت تأثیر قوهٔ مجهولی فوراً لحن کلام خود را تغییر داده وشروع به‌تهدید پاکوریوس وملت ایران میکرد ومیگفت هروقت من دوباره آزاد شوم وبمقر حکمرانی خویش برسم انتقام این اهانتی را که برمن وارد آمده است بسختی ازشما خواهم گرفت . همینطور چندین مرتبه درضمن قدم زدن در زمین بارگاه اشك لحن کلام خود را تغییر داد یعنی وقتی بخاك ار منستان میرسید لب به تهدید میگشود وهمینکه بخاك ایران میامد از گفته های خویش پریشان و متوحش گردیده و با آهنگی متضرع از « پاکوریوس » عذر میخواست وبرائت

ذمه میجست . بدین ترتیب کلیه مقاصد وخیالات وی فاش گردید وهرنقشه که درسینه داشت آشکار گشت . درنتیجه موبدان اورا محکوم بهنقض عهد وشکستن پیمان صلح نمودند وپاکوریوس « باسیکیوس» را کشته پوست بدن اورا باکاه انباشت وازشاخه درخت بلندی اویخت لیکن چون نمیخواست خون کسی‌راکه از خاندان سلطنت است ریخته باشد لهذا دستور داد اشك را در « زندان فراموشی » محبوس ساختند .

پس از مدتی که از این وقایع گذشت. ایرانیها با یکی از قبایل وحشی مجاور داخل جنك شدند ودرجزو قشون آنها یکنفر ارمنی بود که همراه اشك بایران آمده وعلاقه ودلبستگی مخصوصی بوی داشت . شخص مزبور درطی‌جنك باوحشی ها رشادتهای زیاد از خود بروز داده و عامل بزرك فتح و غلبه ایرانیها گردیده بود . « پاکوریوس » که خود شخصاً ناظر رشادت ودلیری اودرجنك بود بوی تکلیف کرد که هرتقاضائی دارد از او بنماید وضمناً بوی اطمینان داد که هر مسئول و تقاضائی داشته باشد پذیرفته شده و هرقدر که خواهش اومهم و بزرك باشد رد نخواهد گردید . شخص ارمنی تنها تقاضائی که از پادشاه‌ایران کرد این بودکه اجازه داشته باشد یکروز بخدمت « اشك » برسد و بمیل خود ادای احترام و خدمتگذاری نسبت بوی بنماید . پاکوریوس از این تقاضا که اورا مجبور بشکستن‌آئین و قاعده دیرین مملکت میکرد فوق‌العاده آشفته ومشوش گردید لیکن‌چون میخواست بقول خود وفا کرده باشد بوی اجازه داد که‌اشك‌را در زندان ملاقات کنند . آن شخص چون وارد زندان فراموشی گردید واشك را دید بی اختیار خودرا باغوش وی افکنده و از این سرنوشت شومی که نصیب او شده بود شروع بگریستن نمود و تا مدتی هردو یکدیگررا در بغل فشرده وهیچکدام نمیخواستند ازهم جدا شوند . بالاخره وقتی هیجان و اضطراب اولیه آنها اندکی تسکین یافت و از گریستن فارغ شدند آن شخص اشك را در آب پاك تطهیر نمود و مطابق مراسم معموله آنزمان در حضور وی سجده و پرستش کرد و جامه سلطنتی اورا بر او پوشانیده و ویرا بر تختی از نی وکاه نشانید . بعد از

آ ن اشك به ترتیب سابق خویش کسانی را که در زندان حضور داشتند بضیافتی شاهانه دعوت نمود و در سر سفره خیلی‌حرفها زده شد وبسیاری وقایع رخ داد که همه باعث مسرت و خوشنودی قلب وی میگردید . مجلس ضیافت و میکساری تا نزدیك شب ادامه داشت و تمام حضار مست‌سرورو شادمانی شده بودند. عاقبت موقع رفتن فرا رسید و آ ن شخص ارمنی ناگزیر با پادشاه متبوع معزز خود وداع کرده و با دلی شکسته‌و غصه دار ازوی جدا گردید . میگویند درخاتمه مجلس ضیافت اشك گفته بود که پس از گذراندن سعادتمندترین روز زندگانی خود و بعد ازرفتن شخصی که من از تمام مردم بیشتر باو علاقه داشتم دیگر مایل بادامهٔ زندگی سراسر مذلت خویش نیستم و باینجهة باچاقوئی که برای همین منظور از سر سفره برداشته و پنهان کرده بود خودرا بکشت . این بود سرگذشت حزن انگیز « اشك » بطوریکه درتاریخ ارمنستان مسطوراست وفقط درهمین یك‌مورد بوده است که قانون زندان فراموشی ایران نقض گردید . حال برگردیم بموضوع اصلی روایت خویش .

- ٦ -

در موقعیکه قباد محبوس بود ، زوجه‌اش از او مراقبت و پرستاری‌میکرد و دائماً در زندان بملاقات وی رفته خوراك و سایر لوازم برایش میبرد ، اتفاقا زندان بان شیفته حسن و وجاهت فوق العاده وی گردیده و هر وقت او به محبس می آمد با نگاههای پر از علاقه و محبت بوی نگاه میکرد . زوجه قباد که ازقضیه مسبوق گردیده بود شوهرش راهم ازاین‌امر مطلع گردانید لیکن قباد بوی دستور داد که با زندان بان بطریق مما شاة رفتار نماید و میل و علاقه او را بیشتر تحریك کند . باینجهة زندان بان کم کم بازن آشنائی حاصل‌نمود ورفته‌رفته بقدری درعشق ومحبت وی مستغرق گردید که باواجازه داد هروقت میخواهد بدون هیچ مانع و محظوری به نزد شوهرش برود وهرکاری که او در خارج زندان دارد

برایش انجام دهد . ازقضا یکی ازنجبا وبزرگان ایران موسوم به «سوسز» (۱) علاقه ودوستی مخصوصی با قباد داشت و غالباً دراطراف زندان وی تردد میکرد و منتظر فرصت مناسبی میبود که بلکه بیك ترتیبی وسائل استخلاص اورا فراهم سازد . عاقبت توسط زوجه قباد برای او پیغام فرستاد که درنقطه معینی در حوالی زندان اسب و غلام و سایر وسائل فراررا آماده ساخته است و هر موقع بتواند خودرا از زندان خارج سازد باسانی خواهد توانست راه‌فرار پیش گیرد.

بالاخره یکروز همینکه سیاهی شب ظاهر گردید قباد لباس زوجه اش را در بر کرده جامه خود را بروی پوشانید و اورا بجای خویش در محبس گذاشته و خود با کمال آرامی از زندان خارج گردید . مستحفظین بگمان اینکه وی همان زنیست که هر روز بمحبس آمدو شد مینماید متعرض او نگردیدند و موقع صبح نیز که زن را درلباس شوهرش دیدند اورا خود قباد پنداشتند وچندین روز در این اشتباه باقی بودند و درعرض اینمدت قباد مسافت بعیدی را پیموده بود . پس ازکشف قضیه درست‌نمیدانم با آن زن چه قسم معامله کردند و اورا چگونه مجازات دادند زیرا روایات ایرانیها در اینخصوص مختلف است و باینجهة من از نقل انها در اینجا خودداری میکنم .

قباد باتفاق « سوسز » بدون هیچ سوء حادثهٔ ازخاك ایران خارج شده و بسرزمین هیاطله رسید . پادشاه هیاطله اورا باکرام واحترام پذیرفته و دختر خود را بزوجیت بوی داد و لشکری جرار نیز مجهز ساخته در تحت فرمان او گذاشت که بجنگ ایرانیها رود وتاج و تخت از دست رفته خویش را باز ستاند . ایرانیها چون باطناً مایل نبودند که با لشکر قباد بجنگند لهذادر مقابل حمله او فراراختیار کرده ومنهزم گردیدند . همینکه قباد بمقر نفوذ وحکمروائی « گوشا ناشتاد » رسید بیکی از همراهان خویش گفت که هرکس امروزاز میان ایرانیها زودتر به تبعیت و خدمتگذاری من بیاید اورا بجای « گوشاناشتاد » سپهسالار خواهم نمود ، لیکن بلا فاصله از گفته خویش پشیمان گردید زیرا بیادش آمد که مطابق آئین ایرانیها

(۱) Seoses

هیچ شغل، و منصبی بکسی داده نمیشود مگر آنکه اصل و نژاد او بدان شغل بستگی و ارتباط داشته باشد و بدینجهة نگران بود که مبادا اول کسیکه نزد وی میآید از خاندان سپهسالار کنونی نبوده و مجبور شود که برای حفظ قول خویش قانون مملکتی را نقض نماید. در حینیکه او دچار این اندیشه ونگرانی بود تصادف طوری پیش آمد کرد که قباد بدون آنکه مجبور به نقض قانون شود توانست بقول خویش وفا نماید، بدینمعنی که نخستین کسیکه نزد وی آمد جوانی بود موسوم به «آدرگودونباد» (۱) ازاقوام نزدیك «گوشاناشتاد». جوان مزبور که مردی رشید و جنگی بود قباد را بنام «خداوند» خطاب کرده واطاعت وبندگی خویش را بحضور او عرضه داشت و تقاضا نمود که اورا به غلامی و خدمتگذاری خودبگمارد بدین ترتیب قباد بدون هیچ مانع و زحمتی بقصرسلطنتی شتافت و در آنجا بلاش را گرفته کور نمود، زیرا در آنوقت ایرانیها را رسم بود که هرکس را میخواستند عقوبت نمایند اورا بیکی از دووسیله ذیل کور بساختند، یا روغن زیتون را جوشانیده و در همان حال جوشیدن آنرا در میان چشم شخص میریختند ویا میلهٔ آهنی را در آتش گداخته و با نوك آن تخم چشم را سوراخ میکردند. بلاش پس از دوسال سلطنت بدین ترتیب کور و در زندان محبوس گردید.

«گوشاناشتاد» بامر قباد بقتل رسیده وبجای وی «آدرگودونباد» به سپهسالاری منصوب شد. «سوسز» بلا فاصله پس از شاه شدن قباد بمنصب «ادراستاران سالاری» (۲) یعنی کسیکه امرش برتمام دوائر ومقامات کشوری ولشکری نافذاست انتخاب گردید و وی تنها کسی بود که در ایران بدین منصب نائل شد زیرا نه قبل از او و نه بعد از او این رتبه بکسی دیگر عطا نگردید. بعداز آن قباد باستقلال مملکت و استقرار امنیت پرداخت وچون هوش و فطانتی کامل و وکفایت و لیاقتی بسزا داشت بخوبی از عهده انجام این امر بر آمد.

---

(۱) adergoudounbade

(۲) adrastadaran salare

- ۷ -

کمی بعد از این وقایع چون قباد مبلغی پول بپادشاه هیاطله مقروض بود وقادر بتادیه آن نبود ، از « اناستاسیوس » (۱) امپراطور روم تقاضا کرد که مبلغی برسم قرض بوی بدهد.

« اناستاسیوس » در اینخصوص با دوستان خود مشورت نمود و آنها هیچکدام صحه باین استقراض نگذاشتند و میگفتند صلاح نیست که پول ما وسیله ارتباط و دوستی دشمنان ما با هیاطله شود بلکه بر عکس لازم است که هر قدر ممکن باشد مابین آنهارا نفاق انداخته و خودازاختلاف ایشان استفاده بریم . بایندواسطه بود که قباد مصمم بجنگ باروميها گرديد وابتدا بخاك ارمنستان حمله برده وبسرعتی هرچه تمامتر قسمت اعظم آنجارا دستخوش غارت و تاراج قرار داد وبعد بطور ناگهانی حمله بشهر « آمد » واقع دربین‌النهرین برد و با آنکه فصل زمستان و هوا بغایت سرد بود بمحاصره شهر پرداخت . اهالی شهرچون بهیچوجه اطلاعی از این تهاجم ناگهانی نداشتند سربازان خود را مرخص کرده و درنهایت امن و راحت میزیستندو در اینموقع هیچ وسیلهٔ برای مدافعه حاضر نداشتند لیکن باوجود این‌مردانه در مقابل دشمن ایستادگی کرده وحاضر به تسلیم وقبول ذلت نگردیدند.

درمیان شامی‌ها شخص عادل نیکوکاری بود موسوم به « ژاکوبوس » که خودرا بریاضت و مواظبت اعمال مذهبی سخت عادت داده و برای آنکه‌بتواند آزاد و فارغ البال بعبادت بپردازد، بمحلی موسوم به « اندیلون » که یکروز تاشهر « آمد » فاصله داشت رفته و در آنجا گوشه عزلتی برای خویش اختیار کرده بود . اهالی آن نقطه برای رفاه حال وی اطراف‌مسکن اورا باطارمی محصور نموده و مابین آن راهروهائی قرار داده بودند که هرکس بخواهد اورا ببیند وبا او مکالمه کند از آن راهروها عبور و مرور نماید . بعلاوه طاقی هم در بالای

---

(۱) Anastasius

سر او ساخته بودند که اورا از برف و باران محافظت مینمود . شخص عابدمدتی طولانی در این محل اقامت داشت و شدت سرما و گرما را بر خود هموار کرده وجز مقداری غله وحبوبات آنهم درهرچند روز یکمرتبه غذای دیگری نمیخورد. اتفاقا یکدسته از هیاطله که در آن سر زمین به ترکتازی مشغول بودند این عابد را دیده و خواستند او را هدف تیر های خویش قرار دهند لیکن همینکه کمانرا کشیده و خواستند پیکانها را رها سازند دستهای همه برجا خشك شد و دیگر نتوانستند تکانی بخود دهند . چون این قصه درمیان قشون اشاعت یافت و بگوش سلطان رسید، قباد خواست که قضیه‌را بچشم خویش به‌بیند وهمینکه بمحل واقعه آمد و حقیقت امررا مشاهده نمود هم او وهم ایرانیهائیکه همراه وی بودند بی‌نهایت متحیر گردیدند وقباد از « ژاکوبوس » استدعا نمود که گناه وحشی ها را به بخشد و آنهارا آزاد سازد . عابد مسئول ویرا اجابت نمود و بیك کلمه همه آنهارا بحالت اولیه خود برگردانید . قباد در مقابل این کار باو اجازه دادکه هرتقاضائی دارد از وی بنماید و چون تصور میکرد که عابد جز مبلغ گزافی پول چیز دیگری از او نخواهد خواست باو قول داد که هرخواهشی از او بکند بی چون و چرا انرا بپذیرد . اما عابد بجای پول از او تقاضا کرد که هر کس در طول مدت جنك باو پناه میاورد همه را باوببخشد و متعرض انها نشود . قباداین تقاضارا پذیرفته و تعهدنامه کتبی هم برای حفظ جان خود او باو داد . چون‌این خبر در شهر منتشر گردید جمعیت کثیری از هرگوشه بطرف اقامتگاه عابد رو اورده و در جوار وی باسایش و امنیت پناه گرفتند .

قباد در موقع محاصره « آمد » چند قسم منجنیق برای منهدم ساختن حصارها و استحکامات همراه خود اورده بود لیکن اهالی شهر از فراز برجها الوارهای بزرك بطرف منجنیق‌های مذکور پرتاب کرده وانها را میشکستند . با وجود این قباد از تصمیم خویش منصرف نگردید و همچنان بمحاصره شهر ادامه میداد تا بالاخره بروی مسلم گردید که خراب کردن حصار بدین‌ترتیب میسر نیست زیرا دیوار مزبور از ابتدا بقدری متین و مستحکم بنا گردیده است که با وجود

حملات مکرر هنوز یك‌قسمت ان نیز خراب نشده‌است (١) بنا بر این چون قباد از تخریب حصارها مایوس گشت امر باحداث تپه مصنوعی بزرگی در مجاورت شهر داد که ارتفاع ان مقدار زیادی بیش از بلندی دیوار بود و قصد داشت که ازفراز این تپه بشهر حمله نماید لیکن همینکه اهالی از ایجاد تپه مستحضر گردیدند از داخله شهر تا پای ان نقبی زدند وبتدریج خاك‌زیر انرا کشیدند تا میان تپه بکلی تهی گشته و فقط قشری از خاك بشکل اولیه ان باقی ماند . ایرانیها که ازقضیه

---

(١) ناصرخسروعلوی شهر (آمد) را دیده و راجع باستحکام ساختمان آن‌شرحی درسفرنامه خود نوشته است که در اینجا نقل میشود :

« ششم روز اردی‌ماه‌قدیم بشهر « آمد » رسیدیم . بنیاد شهر برسنگی یك‌لخت نهاده وطول شهر بمساحت دوهزارگام باشد وعرض‌هم چندین . و گرد او سوری کشیده است ازسنك سیاه که خشتها بریده‌است از صدمنی تایك هزارمنی وبیشتر . این سنگها چنان بیکدیگر پیوسته است که هیچ گل و گچ در میان آن نیست . بالای دیوار بیست ارش ارتفاع دارد و پهنای دیوار ده‌ارش . بهرصدگز برجی ساخته که نیمه دائره آن هشتاد گز باشد و کنگره اوهم از سنك . و از اندرون شهر در بسیار جای نردبانهای سنگین بسته‌است که برسر بارو تواند شد وبرسر هر برجی جنك کاهی ساخته وچهار دروازه براین شهرستان است همه‌اهن بی‌چوب هریکی روی بجهتی‌از جهات عالم . . . . و بیرون این سورسور دیگراست هم از این سنك‌بالای آن ده‌گز . و همه‌سرهای دیوار کنگره و از اندرون کنگره ممری ساخته‌چنانکه باسلاح تمام مرد بگذرد و بایستد و جنك کند باسانی . واین سور بیرون را نیز دروازه‌های آهنین برنشانده‌اند مخالف دروازه‌های اندرونی چنانکه‌چون از دروازه‌های سور اول‌در روند مبلغی در فصیل بباید رفت تابدروازه سور دوم رسند و فراخی فصیل پانزده گز باشد و اندر میان شهر چشمه ایست که از سنك خاره بیرون میاید بمقدار پنج آسیا گرد . ابی بغایت خوش وهیچکس نداند . ازکجا میاید .

نقل از سفرنامه ناصرخسرو چاپ برلین صفحه یازده

بی خبر بودند برقله تپه شتافتند و خواستند اهالی شهررا از بالای ان تیر باران کنند لیکن همینکه سنگینی عده انها بر قشرمیان تهی تپه فشار اورد ناگهان خاکها فرو ریخته وسپاهیانیکه برروی آن بودند همه بزمین افتادند و هلاك گشتند . قباد چون دید که از عهده تصرف شهر برنمیاید ناگزیر تصمیم برفع محاصره گرفت وبلشکریان خود امر داد که فردای آنروز اماده مراجعت باشند . دراینموقع اهالی شهر مهاجمین را از بالای حصار و بارو های خود مورد تمسخر و استهزاء قرار داده و باطعنه وملامت بروی آنها میخندیدند . حتی بعضی اززنان روسپی شهر جامه های خودرا کنده وبدن عریان خویش‌را بقباد وهمراهان وی نشان میدادند . موبدان که ناظر این اعمال شرم انگیز بودند نزد پادشاه رفته و ویرا از خیال عقب نشینی و مراجعت منصرف نمودند و گفتند تعبیر اینحرکات آنستکه بزودی اهالی « آمد » اسرار نهفته خودرا برپادشاه فاش خواهند نمود واورا برهمه چیز خویش واقف خواهند ساخت . باینجهة قباد امر بتوقف داد و لشکریان‌ایران دوباره‌اردوی خودرا درخارج شهر برقرار نمودند .

چندروز بعد از این وقایع یکی ازایرانیها دهانهٔنقب کهنه‌ای را در پای برجی پیدا کرد که با چندقطعه سنك روی آنرا پوشانیده بودند. موقع شب خود به تنهائی سنگهاراعقب کشیده وبرای امتحان از راه نقب داخل حصار گردید و فردای آنروز قضیه‌را بعرض قباد رسانید . شب بعدپادشاه شخصاً باچندتن‌ازسپاهیان خویش بمحل نقب آمدوچند نردبان هم‌همراه خویش‌آورد . ازقضا درآنشب واقعه اتفاق‌افتاد که به پیشرفت مقصود ایرانیها کمك بزرگی نمود بدینمعنی که حراست ونگهبانی برجی که نقب مذکور درپای آن واقع شده بود درآنروز بیکعده از رهبانان عیسوی واگذار گردیده واشخاص مزبور بواسطه‌مراقبتی که در ادای فرایض و حفظ شعائر مذهبی داشتند روز پیش‌را بمناسبت یکی از اعیاد مسیحی جشن گرفته و هنگام شب از فرط خستگی و میگساری بخواب عمیقی رفته بودند و از هیچ جا خبر نداشتند باینجهة ایرانیها باسانی از نقب زیر برج گذشته بسروقت رهبانان آمدند وچون آنهارا در خواب یافتند جملگی را بقتل رسانیدند . وقتی قباد از واقعه مستحضر

گردید نبردبانهائی را که همراه آورده بود در کنار برج قرار داد و بسپاهیان امر فرمود که به بالای آن بروند . دراین اثنا کم کم صبح طالع گردید ونگهبانان برجهای مجاور چون از حادثه برج اولی مستحضر گشتند سرا سیمه و هراسان بطرف برج مذکور شتافتند و در آنجا جنك وكشمكش سختی بین طرفین شروع گردید . اهالی شهر ایرانیها را از فراز برج بزیر انداخته و عدهٔ از آنهارا بقتل رسانیدند و نزدیك بود که بقیه را نیز متواری و متفرق سازند و شهررا ازخطر برهانند ولی قباد که حال را بدینمنوال دید شمشیرخویش را از نیام کشیده دربای نردبانها ایستاد وایرانیهارا تهدید کرد که هرکدام بقصد فرار ازپله پائین آیند فوراً آنهارا بقتل برساند . درنتیجه این تهدید وسخت گیری ایرانیها در مقابل دشمن مقاومت کرده و بواسطه فزونی عده خود بر آنها غلبه نمودند و پس از مدت هشت‌روز محاصره بالاخره موفق به تسخیر شهر گردیدند (۵۰۳ میلادی) . سپاهیان ایران چون وارد شهرشدند بتاراج وقتل عام پرداختند وعده کثیری ازاهالی را بقتل رسانیدند تا بالاخره پیرمرد کاهنی بحضور قباد آمده خودرا بپای وی انداخت وگفت از رسم بزرگواری وآئین تاجداری دور است که پادشاه امر بقتل اسرای بیگناه بدهد . قباد را این حرف مؤثر واقع گشت وگفت چرا شما در مقابل من ایستادگی کردید و بفکر جنك و ستیز افتادید ؟ پیرمرد جوابداد برای آنکه اراده خداوندی بر آن قرار گرفته بود که توشهر « آمد » را به نیروی شمشیر خویش بستانی . قباد ازاین جواب بموقع مشعوف گردید وامرداد که سپاهیان دست ازقتل عام کشیده و بتاراج اموال و اسیر ساختن بقیه مردم بپردازند وضمناً دستور داد که بزرگان و معاریف شهررا بعنوان بندگی برای خود او بیاورند.

کمی بعد قباد از « آمد » خارج گشت و هزار نفر سپاهی بسر کردگی شخصی‌موسوم به «گلون» (۱) درآنجا بمحافظت کماشت وجمعی ازاسرای شهر راهم برای خدمتگذاری و تهیه مایحتاج آنها تعیین نموده و خود بابقیه قشون و اسرا بجانب ایران عزیمت نمود. طرز رفتار قباد بااین اسرار ازروی کمال فتوت

---

(۱) glone

و بزرگواری و متناسب با عدل و سخای شاهانه خودش بود چه پس ازاندك مدتی همه آنهارا آزاد و به وطنشان عودت داد ولی در انظار چنین وانمود کرد که خودشان فرار کرده ومخفیانه از نزد وی گریخته اند. « اناستاسیوس » امپراطور روم نیز حق‌دلیری وشهامت آنهارا بخوبی ادا کرد زیرا تامدت هفت سال مالیات شهررا بانها بخشید وعلاوه بتمام آنها فرداً فرد هدایا وتحفی برسم انعام فرستاد و باین جهة همه آنها شادمان و دلگرم گردیده و مصائب گذشته خودرا فراموش کردند. این قضیه در سال‌های بعد اتفاق افتاد.

— ۸ —

« اناستاسیوس » امپراطور روم چون شنید که شهر « مد » ازطرف سپاهیان ایران محاصره وفتح شده‌است بفوریت لشگری تجهیز کرد و بمقابله ایشان فرستاد. لشگر مزبور بچند فوج تقسیم شده وهر فوج در تحت فرماندهی صاحبمنصبی بود لیکن ریاست‌عالیه و فرماندهی کل قشون مابین چهارنفرسرداران ذیل تقسیم میگردید

اول « آریوبیندوس » (۱) سردار مشرق وداماد « الیوریوس » که کمی قبل از آن تاریخ امپراطور غرب بود.

دوم « سلر » (۲) فرمانده افواج خاصه سلطنتی.

سوم « پاتریکیوس » (۳) فرمانده قوای « بیزانتیوم ».

چهارم « هی پاتیوس » (٤) فرمانده قسمتی دیگر ازقوای « بیزانتیوم » و برادر زاده امپراطور.

علاوه برسرداران چهارگانه مزبور اشخاص ذیل نیز هرکدام در فرماندهی قشون شرکت داشتند:

« ژوستینوس » (٥) که پس ازمرك « اناستاسیوس » بامپراطوری رسید.

---

(۱) Areobindus (۲) Celer (۳) Patricius
(٤) Hypatius (٥) Justinus

« پاتریکیولوس » (۱) و پسرش « ویتیلیانوس » (۲) که بعدها علم طغیان برعلیه « اناستاسیوس» برافراشته ومدتی مشغول ظلم وسفاکی گردیدند . « فارسمانیس » (۳) از اهالی « گلخید » که جنگجوئی فوق العاده شجاع و نیرومند بود . دونفر « گت » موسوم به « گودید یسکیلوس » (٤) و « بساس » (٥) که هردو از نجبای درجه اول و صاحب عقل و کیاستی وافر بودند از جمله « گت هائی » بودند کههمراه « تئودوریك» (٦) از « تراس » به روم نرفته بودند . گذشته ازاشخاصیکه نامشان در اینجا ذکر گردید عده کثیر دیگری نیز از بزرگان و نجبا با این قشون معظم همراه بودند زیرا معروف است که نه قبل از آن تاریخ و نه بعد از آن هیچوقت رومیها لشگری بدین معتبری بر علیه ایرانیها تجهیز ننموده بودند .

قشون مذکور بجای آنکه با هم جمع گردیده و متفقاً بدشمن حمله کنند بچند دسته مختلف تقسیم شده و هر دسته در تحت ریاست فرمانده مخصوص خود مستقلا بمقابله دشمن شتافتند .

خزانه داری کل این قشون بعهده شخص مصری موسوم به « آپیون » (۷) واگذار گردیده بود که در میان نجبا و اشراف مقام و منزلتی ارجمند داشت و بفعالیت وکار دانی فوق‌العاده مشهور بود . امپراطور برای اینکه دست اورا در ادارهٔ امورمالي قشون باز گذارد که هرکاریرا صلاح بداند انجام دهد، فرمانیصادر نموده و اورا در قوا و اقتدارات سلطنتی سهیم خویش معرفی کرد .

قشون مزبور خیلی بتأنی جمع آوری شده و با کندی زیاد حرکت مینمود بهمین جهة وقتی بمحل مقصود رسید که سپاه ایران شهر را غارت کرده و با غنائم بسیار از خاك روم خارج شده بودند .

هیچیك از سرداران رومی بخیال محاصره ساخلوی ایران مقیم « آمد » نیفتادند زیرا شنیده بودند که ساخلوی مزبور مقدار زیادی آذوقه و سایر لوازم

---

(۱) Patriciolus (۲) Vitilianus (۳) Pharesmanes
(٤) Godidiskeilus (٥) Bessas (٦) Theodoric
(۷) Apion

همراه خویش دارند و باینجهة مصمم گردیدند که مستقیما بخاك دشمن حمله برند و در اینموقع دسته های قشون با سرداران خود جداگانه حرکت کرده و دور از یکدیگر اردو میزدند . قباد که اتفاقا در همان حوالی بود چون خبر حرکت قشون روم را شنید بعجله تمام سپاه خودرا بسرحد رومیان رسانید و آماده مقابله باآنها گردید لیکن رومیها هنوز نمیدانستندکه قباد با تمامی لشکر خویش بجلوگیری ایشان شتافته و تصور میکردند که فقط دسته کوچکی ازسپاهیان ایران بمبارزه آمده‌اند. بهمین لحاظ « آریوبیندوس » بالشکریان خود درنقطه موسوم به « ارزامون » (۱) که تا شهر « کنستانتینا » دو روز فاصله داشت اردو زد و « پاتریسیوس » و «هی پاتیوس» نیزدرمحلی موسوم به «سیلزلوس» که تقریبا دویست و پنجاه «استاد»(۲) از شهر « آمد » دور بود متوقف گردیدند . « سلر » هم هنوز وارد نشده بود.

وقتی « آریوبیندوس » شنید که قباد با تمامی قشون خود حرکت کرده‌است اردوگاه خویش را ترك گفت و با لشکریان خود بطرف « کنستانتینوس » فرار کرد . دیری نگذشت که سپاهیان ایران بمحل اقامت آنها رسیدند وچون اردو را خالی یافتند دست بغارت گشوده و تمام پولی را که رومیها با خود آورده بودند تصاحب کرده و از آنجا بعجله در پی سایر دسته‌های قشون روم شتافتند . اتفاقا لشگریان « پاتریسیوس » و « هی‌پاتیوس » در سرراه خود به یکعده هشتصدنفری از قشون هیاطله رسیدند که پیشاپیش سپاهیان ایران حرکت میکردند و رومیها با آنها جنگیده تمام انهارا بقتل رسانیدند و چون دیگر خبری از قباد و لشگر وی نشنیدند بتصور آنکه سپاه ایران منحصر بهمین عده بوده و فتح نصیب انها شده است دست ازحزم و احتیاط کشیدند و باکمال بی باکی در نقطه اردو زدند و چون موقع ظهر فرا رسیده بود مشغول تهیه غذای خود گردیدند . در نزدیکی اردوگاه انها جوی ابی روان بود و جمعی از رومیها قطعات گوشتی را که میخواستند بخورند در اب می‌شستند و برخی دیگراز شدت گرما لخت شده مشغول

---

(۱) Arizamon

(۲) « استاد Stade » مقیاس طول قدیم است که معادل ۱۸۵ متر حالیه بوده .

ابتنی بودند و در نتیجه اب نهر گل الوده گردیده و بطرف پائین میرفت . قباد که از کشته شدن هیاطله مستحضر گردیده و باسرعت تمام بجلوگیری دشمن میرفت چون اب گل الود نهر را در راه دید حدس زد که رومیها باستراحت پرداخته و اماده جنك نیستند و باینجهة بلشگریان خویش فرمان داد که بسرعت تمام حرکت نمایند . دیری نکشید که سپاهیان ایران باردوی رومی رسیده و در حالیکه انها مشغول غذا خوردن و استراحت بودند بغتة بر ایشان حمله بردند . رومیهای وحشت زده دیگر بفکر استقامت و مدافعه از خود نبودند و در همان وهله اول جملگی پا بفرار گذاشتند و بعضی دستگیر شده بقتل رسیدند و برخی دیگر به تپه‌های مجاور پناهنده شده و از فرط اضطراب و وحشتی که داشتند خودرا از فراز صخره‌ها بزیر پرتاب مینمودند و مشهور است که یکی از انهاهم از این واقعه جان بدر نبرد . فقط « پاتریسیوس » و « هی پاتیوس » در ابتدای حمله ایرانیها موفق بفرار گردیده وخودرا بسلامت رهانیدند . پس ازاین واقعه قباد بالشگریان خود بمملکت ایران مراجعت نمود زیرا هیاطله شروع بدست اندازی بخاك اوکرده بودند واو مجبورشد درصفحات شمالی کشور خودمدتی با انها بجنك بپردازد . مقارن این اوقات باقیمانده قشون روم بسرحد ایران امدند لیکن چون فرمانده کلی نداشتند وسرداران بواسطه‌انکه همه همرتبه بودند وبا یکدیگر مخالفت میورزیدند ، موفق بانجام کار مهمی نشده و مجبور بمراجعت گردیدند . از طرفی « سلر » نیز بادسته قشون خود از رودخانه « نیمفیوس » (۱) گذشته بخاك «ارزانن» (۲) حمله برد . رودخانه مذکور در مجاورت شهر « مارتیروپولیس» (۳) واقع شده‌و باندازه سیصد « استاد » ازشهر «آمد» دور است ، لشگریان « سلر » این نواحی را عرصه غارت و تاخت و تاز قرار داده و بزودی هم مراجعت کردند و حمله و تعرض ایشان در اندك مدتی بکلی تمام شد .

---

(۱) Nymphïus (۲) Arzanene (۳) Martyropolis

- ۹ -

پس از این وقایع « آریومیندوس » ازطرف امپراطور به « بیزانتیوم » احضار گردید و سایر سرداران به شهر « آمد » رسیده و با وجود فرا رسیدن زمستان و سرمای شدید بمحاصره آن پرداختند. ابتداهرچه سعی نمودند کهشهر را بزور شمشیر متصرف شوند میسر نگردید ولی چون آذوقه محصورین باتمام رسیده‌بود نزدیك بود ایرانیها ازفرط گرسنگی تسلیم‌شوند وشهررا بتصرف‌دشمن‌دهند.

سرداران رومی از اوضاع سخت ایرانیها بکلی بی‌اطلاع بودند اماچون میدیدند که سپاهیان خودشان بواسطه شدت سرما در عسرت و مضیقه میباشند و از طرفی هم میترسیدند که مبادا قشون ایران بزودی بامداد محصورین برسدلهذا خیلی اشتیاق داشتند که هرشرط و پیشنهادی راجع بصلح بشود باسانی بپذیرند و هرچه زودتر از آنجا بروند. از طرف دیگر ایرانیها نیز چون نمیدانستند که عاقبت این وضع هولناك بکجا منتهی میشود با کمال زیرکی سعی نمودند که فقدان آذوقه و تنگی معیشت خودراپنهان دارند و بدشمن چنان وانمود نمایند که آذوقه و مهمات آنها بقدر کافی در داخله حصارها موجود است و باینطریق میخواستند موقع مناسبی بدست آورده و بدون آنکه خللی به حیثیت و شرافت خود وارد آورند بوطن خویش معاودت کنند. بالاخره باب مذاکرات راجع به پیشنهاد صلح بین طرفین مفتوح گردید و قرار براین شد که ایرانیها شهر را برومیها واگذار کرده و در مقابل هزارشمش طلا از آنها دریافت دارند. طرفین هردو باکمال مسرت شرایط قرار داد را اجرا کرده و پسر « گلون » پس از دریافت وجه شهر « آمد » را برومیها واگذار نمود. خود « گلون » مدتی‌قبل از اینواقعه بطریق ذیل فوت کرده بود:

موقعی که رومیها درمجاورت شهر « آمد » اقامت نموده و هنوز بمحاصره ان نپرداخته بودند شخص روستائی که مخفیانه مرغ و نان و ماکولات دیگر بشهر

آورده و بقیمت گزاف به « گلون » میفروخت نزد « پاتریسیوس » سردار رومی رفت وباو گفت که اگر انعام خوبی بمن بدهی من « گلون » ودویست نفر از سپاهیان ایران را بشما تسلیم خواهم کرد. « پاتریسیوس » باو وعده داد که هرچه تقاضا نماید بوی خواهد داد وبعد اورا برای اجرای نقشه خود مرخص نمود. مرد روستائی لباس خویش را بطرز رقت انگیزی پاره کرد و گریه کنان و موی کنان بشهر آمده مستقیماً نزد « گلون » رفت و گفت « ارباب، من با بار خوراکی از ده نزد شما میامدم که چند تن از سربازان رومی مرا در راه گرفته کتك زیادی زدند و بارها را برداشته رفتند. این دزدان راهزن که عادت دیرینه شان ترس از ایرانیها و آزار و اذیت رعایا و دهاقین است دسته دسته در اطراف این نواحی پراکنده شده روستائیان بیچاره‌را صدمه میزنند. حال ارباب، بیا فکری بیندیش و هم خودت و ایرانیها را از تعرض آنها محفوظ بدار و هم رفع مزاحمت ایشان را ازما ستمدیدگان بکن. اگر یکروز بقصد شکار بخارج شهر روی یقیناً شکار های خوبی بچنك خواهی آورد زیرا این دزدان ملعون بعده های چهار یا پنج نفری متفرق شده و بچپاول و غارت مشغول میگردند ».

حرفهای روستائی در « گلون » مؤثر واقع شد و از او پرسید که تصور میکنی برای این کار چند نفر سرباز ایرانی لازم است همراه داشته باشیم. روستائی گفت چون رومیها زیادتر از پنج نفر با هم حرکت نمیکنند پنجاه نفر کافی است لیکن اگر برای احتیاط صد نفر همراه داشته باشی ضرری نخواهد داشت‌وهرگاه دوبرابر این عده یعنی دویست نفر با خود ببری ازهرجهة بهتر خواهد بود چه که از زیادی عده زیانی متوجه تو نخواهد شد بداینجهة « گلون » دویست نفرسوار انتخاب کرده باخود برداشت وروستائی نیز امر کرد که براهنمائی وی حرکت کنند لیکن روستائی مکار بوی گفت که بهتر است بگذاری من تنها پیشا پیش بروم و نواحی اطراف را تفتیش کرده محل اقامت دسته های رومی را بدقت تعیین نمایم و بشما اطلاع دهم که در موقع مناسب غفلتاً بر آنها حمله کنید.

« گلون » رای او را پسندید و او را تنها روانه ساخت و وی همینکه ازشهر

خارج گردید یکسره به نزد « پاترسوس » شتافته او را از کیفیت امر مستحضر ساخت و سردار رومی نیز دو نفر از قراولان مخصوص خود را با هزار نفر مرد جنگی همراه‌وی فرستاد . روستائی سربازان مذکور رابنقطهٔ موسوم به« تیلاسامون »(۱) که چهل « استاد » تا شهر « آمد » فاصله داشت آورده آنها را در میان دره ها و بیشه ها پنهان ساخت و بآنها سفارش کرد که تا موقع مراجعت وی‌همان جا در کمین بنشینند و بعد خود با شتاب و عجله بشهر آمده به « گلون »گفت که شکار حاضر است و او را با دویست نفر همراهانش تا محل کمین گاه دشمن آورد . همینکه ایرانیها بنقطه ایکه رومیان در آن پنها ن شده بودند رسیدند روستائی با اشاره مخصوصی رومیها را از کمین گاه بیرون آورده دشمن را به آنها نشا ن داد و این کار را طوری بمهارت و چالاکی انجام داد که نه «گلون» و نه همراهان وی هیچکدام ملتفت خدعه او نشد ند . چون ایرانیها دشمن را به جانب خود حمله ور دیدند بی نهایت متعجب گردیده و از این پیش آمد ناگهانی سخت متو حش شدند زیرا نه از تر س دشمن میتوانستند بعقب مراجعت کنند و نه در آن سر زمین بیگانه و نا شناس ممکن بود بسمت دیگر بگریزند . بنابراین مصمم گردیدند که هرطور هست خود را آماده دفاع کرده و مها جمین را بزور عقب بنشانند لیکن هم از حیث وضع مکان و هم از حیث عده دشمن بر آن ها تفوق داشت و بدینجهة ایرانیها بآسانی‌شکست خورده وتمام آنها حتی‌خود « گلون» تلف گردیدند . وقتی این خبر به پسر « گلون » رسید بی نهایت متأثر و غمگین گشت که چرا نتوانسته بود بامداد و مساعدت پدر رود و او را از مرك رها ئی دهد و از شدت خشم و غیظی که داشت امر داد محراب و عبادتگاه « سیمون » مرد مقدس را که « گلو ن » در آن مسکن گزیده بود آ تش زدند . لازم است این نکته را در اینجا متذکر گردم که باستثنای محراب مزبور نه «گلون» و نه قباد و نه سایر ایرانیهائیکه همراه آ نها بودند هیچ عمار تی را در داخل یا خارج شهر « آمد » خراب نکردند . حال برگردم باصل روایت خود :

---

(۱) Thilasamon

بدین ترتیب رومیها بوسیله پول شهر « آمد » را دو سال پس از تصرف آن از طرف ایرانیها دو باره مسترد داشتند. وقتی رومیها وارد شهر گردیدند پی بخبط خود و مشقاتیکه ایرانیها در آنمدت تحمل کرده بودند بردند زیرا همینکه میزان غله موجوده درشهررا باعده ایرانیهائی که ازآنجا رفته بودند سنجیدند ملتفت شدند که بیش از هفت روز دیگر آذوقه در شهر باقی نمانده‌بود و اینهم بواسطه آن بود که « گلون » و پسرش با نهایت صرفه جوئی و امساك آذوقه موجوده را مصرف میکردند و در طول تمام اینمدت ایرانیها خیلی کمتر از میزان معمولی خویش غذا صرف نموده بودند. رومیهائی هم که در شهر اقامت داشتند از حیث معیشت و آذوقه در عسرت فوق العاده بودند بطوری که ابتدا بخوردن چیزهای حرام وناپاك پرداختند و بالاخره هم از شدت استیصال شروع بخوردن خون هم کرده بودند. خلاصه سرداران فهمیده ند که ایرانی ها ایشان را فریب داده اند و از فرط خشم و غضب شروع بملامت و سر زنش سربازان خویش نمودند که چرا بیش ازآن استقامت وخود داری نکرده واطاعت اوامر رؤسا را ننموده بودند که در عوض آنکه تمام ایرانیها را با پسر« گلون» اسیر کرده و شهر را هم بزور شمشیر متصرف شوند لکه بد نامی بر روی خود گذارده و پول رومی را بدست اجنبی دادند وشهر « آمد » را نیز ازایرانی ها خریدند. پس از این واقعه ایرانیها چون سرگرم کشمکش با هیاطله بودندمعاهده صلح هفت ساله با رومیان بسته و قشون طرفین باوطان خویش معاودت نمودند. معاهده مذکور بدستیاری « سیلیو » سابق الذکر و سردار ایرانی موسوم به « اسپهبد » منعقد گردید. این بود تفصیل شروع جنك مابین ایران و روم وطریقه اختتام آن. اینك بشرح وقایعی میپردازم که مربوط است بدروازه‌های خزر

ـ۱۰ـ

رشته‌جبال « توروس » (۱) در « سیلسیا » (۲) شروع شده ابتدا از « کاپادوشیه » (۳) و ارمنستان و سرزمین موسوم به « ایران و ارمن » (٤) و بعد از « البانیا » (٥) و « ایبری » (٦) وسایر ممالك اینحدود چه آنهائی که مستقلند و چه آنهائیکه در تحت تسلط ایران هستند عبور میکنند زیرا طول جبال مذکور خیلی زیاد است و در بعضی جا دا عرض آن بسیار وسیع شده و در بعضی نقاط دیگر دارای قله های فوق‌العاده بلند و مرتفع میباشد . در خارج از حدود « ایبری » معبر تنك و باریکی وجود دارد که بمسافت پنجاه « استاد » امتداد میبابد و انتهای آن بمحلی متصل میگردد که صخره های بلند آنرا احاطه کرده و علی‌الظاهر عبور از میان آن محال میباشد زیرا هیچ راه و مخرج دیگری ندارد جز دروازه سنگی کوچکی که دست طبیعت آنرا مانند بنا های انسانی احداث‌کرده و همین جهت هم از قدیم الایام بنام «دروازه خزر» موسوم شده است .

از این ببعد دشت وسیع پر آب و علفی شروع میشود که برای سواری فوق‌العاده مناسب است ودارای‌مراتع سبزوخرمی برای دواب ومواشی میباشد . در این قطعه است که تقریباً کلیه طوایف « هونها » اقامت دارند و اقامتگاه آن ها تا میان دریاچه « میوتیك » (۷) امتداد میبابد . طوایف مزبور اگر بخواهند از دروازه خزر داخل خاك ایران و روم بشوند همه جا راهشان هموار وصاف است واسبهایشان تازه نفس‌خواهند ماند غیرازهمان مسافت پنجاه «استاد» که درسرحد « ایبری » واقع است وشرح آن درفوق گذشت . لیکن اگر خواسته باشند از راه دیگری بروند باشکالات سیاری برخورده و مجبور میشوند اسبهای خود

---

(۱) Taurus (۲) Cilicia (۳) Capadocia

(٤) Persarmenia (ارمنستان ایران) (٥) Albania (٦) Iberia

(۷) Maeotíc

را عوض کنند زیرا از معابر پر پیچ و خم و از قطعات کوهستانی صعب العبور گذر خواهند کرد . اسکندر کبیر چون پی باهمیت معبر مذکور برده بود دروازه های محکمی در آنجا احداث نموده و قلعه بزرگی نیز برای حراست و نگهبانی آن ساخته بود . این قلعه و دروازه ها در طول زمان بتصرف اشخاص متعددی در آمده و بالاخره بدست شخصی از طایفه « هون » افتاده بود موسوم به « امبازوس » (۱) که با امپراطور روم « اناستاسیوس » دوستی واتحاد داشت . درموقعی که « امبازوس » بحد کهولت رسیده و میخواست وفات یابد ، قاصدی بنزد « اناستاسیوس » فرستاده اظهار داشت که اگر امپراطور مبلغی پول بمن دهد دروازه های معبر را بتصرف رومیها خواهم داد . لیکن « اناستاسیوس » چون عادت نداشت که بدون تأمل و تحقیق بهیچ کاری اقدام نماید پیش خود اینطور استدلال نمود که در نقطه ایکه لوازم و مایحتاج زندگانی نادر و کمیاب است و محل آن از مستملکات رومی مسافت بعیدی دور میباشد نگاهداری قشون بسیار مشکل وبلکه محال میباشد . بنابر این ازمراتب دوستی وصمیمیت « امبازوس » نسبت بروم اظهار تشکر وقدردانی نمود ولی پیشنهاد اورا نپذیرفت . اتفاقا دیری نگذشت که « امبازوس » بدرود حیات گفت و قباد پسران اورا مغلوب نموده و دروازه ها را بتصرف خویش در آورد .

« اناستاسیوس » پس از عقد معاهده صلح باقباد در نزدیکی « دارا » شروع بساختمان شهرمهم ومستحکمی کرد که بنام خود او نامیده میشد . شهر مزبور تا « نصیبین » ۹۸ « استاد » وتاخطسرحدی ایران وروم بیستوهشت « استاد » فاصله داشت . ایرانیها خیلی مایل بودند که ازساختمان اینشهرجلوگیری کنند ولی بواسطه گرفتاری درجنك باهیاطله فرصت پرداختن باینموضوع را پیدا نمیکردند . اماهمینکه قباد ازکشمکش باهیاطله فارغ گردید سفیری نزد رومیان فرستاد وبرآنها اعتراض کرد که چرا مخالف مقرراتعهد نامه ایران وروم رفتار نموده واقدام بساختمان شهری درمجاورت سرحد ایران کرده‌اند . « اناستاسیوس » باوعده ووعید واظهارات دوستانه و همچنین بوسیله پرداختن مبلغی هنگفتی پول موفق گردید که

(۱) Ambazouce

قبادرا راضی وساکت گرداند . اما دیری نگذشت که امپراطور شروع بساختن شهر دیگری نظیر همین شهر درخاك ارمنستان ومجاور سرحد «ایران وارمن» نمود . در این مکان ازقدیم الایام قصبهٔ وجود داشت که « تئودوسیوس » امپراطورروم آنرا توسعه داده بشکل شهری در آورده بود و آنرا بنام خود موسوم کرده بود (۱) لیکن « اناستاسیوس » برج و بارو و حصار بسیار محکمی برگرد آن ساخته و باینجهة باعث نگرانی و خشم و غضب ایرانیها گردید زیرا ساختمان این هردو شهر بمنزله تهدیدی بمملکت آنها بود .

— ۱۱ —

دیری نگذشت که « اناستاسیوس » وفات یافت و « ژوستینوس» (۲) بجای وی بامپراطوری انتخاب گردید . ژوستینوس اول کاری که کرد این بود که کلیه بستگان و دوستان امپراطور سابق را با وجود آنکه عده آنها خیلی زیاد بود و همشاغل کار های عمده و مهم مملکتی بودند از مشاغل خویش منفصل نمود و هریك را بنوعی از کار طرد کرد . قباد چون این وضع را مشاهده نمود متوحش گردید که مبادا ایرانیها هم پس از مرك او سلطنت را ازخانواده وی منتزع سازند خاصه که میدانست انتقال سلطنت بهریك از پسرانش بآسانی صورت نگرفته و مواجه با مخالفتهای شدید خواهد شد زیرا قانون مملکتی حق سلطنت را به پسر بزرگتر او « کاوس» میداد ولی خود قباد چندان التفات و توجهی با وی نداشت و نمیخواست او را جانشین خویش سازد و همین مسئله باعث نقض قانون طبیعت و آئین دیرینه مملکت میشد . پسر وسطی او «زامس» (۳) نیز بواسطه کوری یك چشم از حق سلطنت محروم بود زیرا مطابق قانون هیچ شخص ناقص الاعضائی نمیتواند بپادشاهی ایرانیها انتخاب گردد . فقط پسر

---

(۱) این شهر همان ارز روم کنونی است

(۲) Justinus (۳) Zamés

کوچکتر قباد « خسرو » که مادر او خواهر « اسپهبد » بود مورد محبت و عنایت مخصوص پدر واقع شده و قباد مایل بود که او را جانشین خویش سازد لیکن چون مشاهده میکرد که ایرانیها بالاتفاق شجاعت و مردانگی « زامس» را تمجید و تحسین میکنند و او را بواسطه اخلاق و صفات حسنه دیگرش بحدستایش دوست میدارند ، ترسید که مبادا پس از او برعلیه « خسرو » قیام نمایند وآسیب وگزند غیر قابل جبرانی بوی و بسلطنت ایران وارد آورند . باینجهة پیش‌خود تدبیری اندیشید که با رومیان از در صلح در آید و بجنگ و کشمکش با آن ها خاتمه دهد بشرط آنکه «ژوستیبوس» امپراطور روم‌خسرورا بفرزندی قبول‌کرده و در موقع ضرورت از وی حمایت نماید و باین ترتیب بقاء و استقرار سلطنت را در خاندان وی تامین کند . بدین قصد قباد سفیری به « بیزانتیوم » روانه داشته و مکتوبی هم بعنوان « ژوستینوس » نوشت که مضمون آن از اینقرار بود :

« رفتار رومیها نسبت بما خارج از حدود عدل و انصاف بوده و شما خود نیز این مسئله را تصدیق دارید ، لیکن من مصلحت کار را در آن دیده‌ام که از سر تمام تقصیر هائی که متوجه شماست بگذرم زیرا میدانم که در دنیا فتح و نصرت واقعی همیشه نصیب کسی میشود که هرچند عدالت و انصاف بطرف او حکم کنند معذالك او خود بمیل و ارادهٔ خویش حق را بجانب دوستان داده و غلبه آنها را برخود هموارکنند . در ازای این گذشت واغماض من ازشما یك خواهش دارم که اگر آنرا انجام دهید بهترین وسیله حفظ مناسبات ودادیه مابین ما و شما خواهد بود و نه فقط باعث مودت و دوستی فوق العاده من وشما خواهد گردید بلکه در سایه آن ملتین ما نیز ازفواید صلح و سلم متنعم وبرخوردار خواهند شد . این خواهش من عبارت ازآنستکه شما خسرو پسروجانشین مرا بسمت فرزندی خود بپذیرید . »

وقتی این پیغام به امپراطور رسید هم خود او و هم برادر زاده اش «روستنین» (۱) که ولیعهد وجانشین وی بود زائد الوصف مشعوف گردیدند و به

(۱) Justinian

عجله شروع به تهیه مقدمات اجرای این منظور کردند که مطابق قانون رومیان نوشته وصایت را تدارك و امضاء کنند و نزدیك بود این کار بانهایت تعجیل به انجام برسد که « پروکلوس » (۱) مشاور مخصوص امپراطور از قضیه مطلع‌شده و مانع انجام آن گردید. « پروکلوس » شخصی امین و متدین بود که هرگزبوسیله رشوه ممکن نبود رأی او را از کاری باز داشت و بهمین جهة نه هرگز بسهولت پیشنهاد وضع قانون جدیدی را می پذیرفت و نه مایل بود که رسوم و قوانین موضوعه مملکتی را تغییری دهد. وی در اینموقع با انجام تقاضای پادشاه ایران مخالفت کرده و خطاب بامپراطور چنین گفت :

« رسم من نیست که با قواعد و قوانین تازه موافقت نمایم و اصلا ازاین یك مسئله بیش از هرچیز دیگر اندیشناك هستم زیرا معتقدم که هر کجا بدعتی گذاشته شود امنیت در آنجا متزازل میگردد. بعقیدهٔمن اگر کسی تهور وجسارت وضع چنین بدعتی‌را هم داشته باشد باید ازانجام آن خودداری کند زیرا طوفانی که در اثر آن احداث میگردد ارکان وجود او را بلرزه خواهد آورد. امروز هیچ موضوعی مهمتر و شایان دقت تر از اینموضوع در پیش ما نیست که میخواهیم بیك بهانه نا معقول ممالك روم را بایرانیها واگذار کنیم. ایرانیها با کمال وضوح و صراحت و بدون هیچ بیم وتشویشی قصد خود را برای ربودن مملکت ما علنا اظهار کرده اند منتهی حیله و نیرنك خود را لباس صداقت و سادگی پوشانیده و مکر و تزویر خویش را در لفافه حسن نیت و ظاهرالصلاحی مخفی کرده اند. بنا بر این برهردو شما فرض و واجب است که با تمام قوا برعلیه پیشرفت منظور آنها قیام کنید و نگذارید نیات فاسده ایشان بمرحله عمل نزدیك شود. آری ای امپراطور، اگر تونمیخواهی که آخرین پادشاه وامپراطور رومیان باشی و تو ای سردار بزرك اگر مایل نیستی که سنگی درشت در راه رسیدن خود بمقام امپراطوری بیفکنی، باید از اجرای این نقشه ای که ایرانیها کشیده اند جلوگیری کنید. بعضی فریب و دستانها که عمداً در لفافه ظاهر فریب الفاظ

(۱) Proclus

پیچیده شده است شاید برای فهم و استنباط اشخاص متعارفی محتاج بتوضیح و تفسیر باشد لیکن این پیغام از همان کلمه اولش بطور وضوح ثابت می کند که غرض آن انتخاب خسرو بوراثت و جانشینی امپراطور روم میباشد. در اینجا لازم است شما پیش خود این استدلال ساده را کرده باشید که بحکم طبیعت دارائی و مایملك پدران متعلق به پسرانشان است و اگر رسوم و قوانین اقوام مختلف در اثر اختلاف طبایع آنها با یکدیگر فرق و اختلاف دارد در این یك مورد همه آنها با هم موافق و متحد هستند که میراث پدر از آن پسر میباشد. اگر شما باین قاعده مسلم معتقد هستید باید بالطبع با سایر عواقب و نتایج آن نیز موافقت داشته باشید.»

امپراطور و برادر زاده اش بدقت بیانات «پروکلوس» را استماع کرده و هردو در اندیشه شدند که چه تصمیمی برای این کار اتخاذ کنند. در همین موقع قباد مکتوب دیگری به «ژوستینوس» نوشته و از او خواهش کرد که زودتر چند نفر از بزرگان خود را برای عقد صلح با یران بفرستد و ضمناً به وسیله مراسلهٔ معین نماید که طریقه قبول وصایت پسر او چه خواهد بود و چه شرایطی را پیشنهاد مینماید. «پروکلوس» چون ازمضمون این مراسله مطلع گردید بیش از پیش در مقام مخالفت برآمده و ایرانی ها را بسوء نیت وبخیال غصب اقتدارات دولت روم متهم نمود و بامپراطور توصیه کرد که پیشنهاد صلح را هرچه زودتر پذیرفته و عدهٔ از نجبا و بزرگان مملکت را برای این مقصود گسیل دارد وضمنا بانها سفارش داد که اگر قباد راجع بطرز قبول وصایت پسرش با آنها سخنی بمیان آورد صریحاً در جواب وی بگویند که امپراطور حاضراست خسرورا بطریقی که میانه اقوام وحشی متداول است به پسری قبول نماید ومقصود او ازاین طریقه آن بود که اقوام مذکورهروقت بخواهند پسری را بفرزندی اختیار کنند معمولا بزور سلاح وشمشیر اورا میگیرند نه با اسناد ومدارك. بنا بر رای «پروکلوس» امپراطور رسولان شاه ایران را مرخص کرد و به آنها وعده داد که بزودی جمعی از بزرگان روم را بایران اعزام دارد که در خصوص عقد

صلح و طریقه قبول وصایت خسرو داخل مذاکره شوند و بهمین مضمون نیز مکتوبی درجواب مراسله قباد نوشت. کمی بعد از طرف دولت روم «هیپاتیوس (۱) برادر زاده امپراطور متوفی که سمت سرداری مشرق را دارا بود و «روفینوس» (۲) پسر «سیلوانوس» (۳) که درمیان اشراف روم شهرتی کامل داشت و قباد هم بواسطه پدرش اورا میشناخت، بسمت نمایندگی تعیین گردیدند وازطرف دولت ایران نیز «سوسز» که سمت سپهسالاری کل وعالیترین درجات مملکتی را حائز بود و چندنفر از موبدان معین شدند و نمایندگان مزبور در محلی که بین خط سرحدی ایران و روم واقع است با یکدیگر ملاقات کرده و شروع بمذاکرات نمودند که چگونه اختلافات متنازع فیه را رفع کرده و قرار صلح و دوستی دائمی را بین مملکتین بدهند.

خسرو نیز تا حوالی شط دجله که بقدر ده روز راه تا شهر «نصیبین» مسافت دارد آمده بود که پس از تعیین شرایط صلح و عقد معاهده شخصاً به «بیزانتیوم» برود. مذاکرات زیادی راجع بمسائل مختلفه بین طرفین مطرح گردید و مخصوصاً «سوسز» موضوع ایالت «گلشید» (٤) را که امروزه بنام «لازیکا» (٥) موسوم است پیش کشیده گفت این ایالت ازقدیم الایام در تحت تصرف ایران بوده است و رومیها بزور انرا غصب کرده و بدون هیچ دلیل موجه نگاهداشته‌اند. رومیها چون دیدند که ایرانیها حتی در سر مالکیت «لازیکا» هم حرف و منازعه دارند عصبانی شدند و وقتی صحبت از وصایت خسرو بمیان آمد اظهار داشتند که مطابق آئین بار بارها حاضر بقبول وصایت وی هستند ازاین حرف آتش خشم وغضب ایرانیها مشتعل گردید و دیگر نتوانستند تحمل و خود داری کنند، باینجهة طرفین از هم جدا شده بطرف اوطان خویش حرکت نمودند و خسرو نیز بدون آنکه کاری انجام داده باشد به نزد پدر معاودت نمود در حالیکه از اهانت رومیان بی‌نهایت متأثر و خشمگین گردیده و قسم یادکرده

---

(۱) Hypatius (۲) Rufinus (۳) Sylvanus
(٤) Golchis (۸) Lazica

بود که انتقام خودرا از آنها نکشد .

پس از اینواقعه موبدان « سوسز » را نزد قباد متهم ساختند که وی عمداً و بدون اجازه پادشاه موضوع « لازیکا » را پیش‌کشیده و باعث عدم انعقاد صلح گردیده‌است وضمناً ویرا متهم نمودند که با « هی پاتیوس » فرستاده رومی در خفیه مذاکراتی داشته و این شخص چون احساسات موافقی با پادشاه خود ندارد مخالف انعقاد صلح با ایران و قبول وصایت خسرو از طرف امپراطور میباشد . علاوه بر اینها دشمنان « سوسز » اتهامات دیگری نیز بوی بستند و بالنتیجه اورا بمحاکمه دعوت نمودند . قضاة ایرانی که برای محاکمه وی گرد آمده بودند بیشتر نظرعناد وخصومت باشخص او داشتند نه خیال اجرای‌عدالت واحترام بقانون زیرا مقام و منصب « سوسز » بکلی درایران تازگی داشت و موبدان با آن مخالف بودند وبعلاوه اخلاق و سیرت‌وی نیز بیشتر محرك‌عداوت و خصومت ایشان نسبت باو میگردید چه « سوسز » باوجود صحت عمل و حس احترامیکه بقانون وعدالت داشت در عوض دارای حس غرور و خودپسندی شدیدی بود که هیچکس ازاین حیث بپای او نمیرسید . راست‌است که این صفت ظاهراً مابین رؤسا و صاحب‌منصبان ایرانی عمومیت داردو جزو سرشت‌و طبیعت آنهامیباشدلیکن مرض مزبور بالخصوص در « سوسز » منتهی درجه قوت و کمال رسیده بود . باینجهة متهمین وی علاوه بر تهمت‌های دیگری که باو بستند میگفتند که وی مایل بحفظ شعائر و آداب مرسومه ایرانیها نیست و نمیخواهد برطبق رسوم ومقررات مملکتی زندگی کند ، زیرا اولا خدایان بیگانه را پرستش مینماید و ثانیاً موقعیکه زوجه‌اش وفات یافت اورا برخلاف آئین ایرانیان که دفن اموات را منع کرده است بخاك سپرد . در نتیجه این اتهامات قضاة اورا محکوم بمرك کردند و قباد با آنکه در ظاهر برای دوست قدیم خود متأثر بود هیچ اقدامی در استخلاص وی نکرد و هرچند علائم خشم و غضبی از خود نسبت بوی نشان نمیداد لیکن ببهانه آنکه نمیخواهد قوانین ایرانیها را نقض کرده باشد مساعدتی با او ننمود . در صورتیکه قباد جان و سلطنت خودرا مدیون وی بود . بدین ترتیب « سوسز » اعدام گردید و منصب

او هم با خود او از میان رفت زیرا او اولین کسی بود که بمنصب سپهسالاری کل رسید وبعداز وی دیگر کسی صاحب این رتبه نشد .

« روفینوس » نیز « هی یاتیوس » را نزد امپراطور متهم ساخت و در نتیجه امپراطور رتبه وی را تنزل داده‌و جمعی از دوستانش را نیز تحت شکنجه گذاشت که صحت و سقم اتهامات اورا معلوم سازد ولی غیر از این دیگر صدمه و آسیبی به « هی‌یاتیوس » وارد نیاورد .

ـ۱۳ـ

پس از اینوقایع قباد در صدد قشون کشی و حمله بخاك روم بود که ناگهان مانع بزرك ذیل برای وی رخ نمود واورا ازانجام مقصود خویش بازداشت

طوائف « ایبری » مقیم آسیا درقسمت شمالی دروازه ای خزر سکوت دارند وبلافاصله درمغرب آنها ایالات «لازیکا» ودرسمت مشرقشان سرزمین ایرانیها واقع میباشد . طوائف مزبور همه عیسوی هستند وبیش ازهرقوم دیگر مقید بحفظ شعائر و آداب دینی خود میباشندلیکن سرزمین آنها ازقدیم الایام در جزو متصرفات شاه ایران بوده است . وقتی قباد بخیال افتاد که طوائف مذکوررا وادار به پیروی‌از کیش وآئین خود سازد ومخصوصاً به « گورژن » (۱) پادشاه ایشان قدغن اکید کرد که بهیچوجه نگذارد مردم مرده‌های خرد را در خاك دفن نمایند ، بلکه اجساد آنهارا مطابق‌آئین ایرانیها پیش طیور و حیوانات بیندازند . باین‌جهة « گورژن » متوسل بامپراطور روم شده و از او درخواست تامینی کرد که بعد ازاین رومیها اهالی « ایبری » رادردست ایرانیها وانگذارند . امپراطور با کمال میل واشتیاق تامینات کافی بوی داد و ضمنا « پروبوس » (۲) برادر زاده امپراطور متوفی را که دارای مقام اشرافی بود با مقدار هنگفتی پول به شهر « بوسفور » روانه ساخت که‌وی

---

(۱) Gourgene (۲) Probus

در انجا بوسیله پول لشکر بزرگی از هیاطله گرد آورده و بامداد و کمك اهالی « ایبری » بفرستند « بوسفور » شهری است درساحل چپ دریای اسود که مقدار بیست روز تاشهر « چرسن » (۱) آخرین نقطه سرحدی خاك رومیان مسافت دارد واراضی واقعه مابین این بلاد همه درتصرف هیاطله میباشد . اهالی « بوسفور » در قدیم‌الایام آزاد و مستقل بودند لیکن در ان اواخر بمیل خود تصمیم گرفته بودند که‌به‌تبعیت « ژوستینوس » درآیند . « پروبوس » بدون آنکه‌موفق بانجام ماموریت خود شود از شهر « بوسفور » خارج گردید و امپراطور « پطرس » سردار را بسرکردگی جمعی از هیاطله به « لازیکا » فرستاد که با « گورژن » کمك و مساعدت نماید . قباد چون از قضیه مطلع گردید لشکر جراری بسرکردگی یکی از سرداران ایرانی موسوم به « بوز » (۲) بجنك « گورژن » ومردم « ایبری » اعزام داشت .

قشون « گورژن » وامدادی که ازدولت روم بدان رسیده بود چون تاب مقاومت سپاهیان ایرانرا نیاورد منهزم ومتواری گشت وخود « گورژن » باعیال و اطفال و رجال مملکت و برادران خویش که « پارانیوس » (۳) بزرگترین انها بود به « لازیکا » گریخت و در نواحی کوهستانی آنجا پناهنده‌شده ومنتظر حمله‌دشمن گردید. ایرانیها متعاقب وی وارد خاك « لازیکا » شدند لیکن بواسطه کوهستانی بودن‌اراضی وموقع سخت‌آنجا نتوانستندکاری انجام دهند وناگزیر مراجعت نمودند.

پس‌ازآن اهالی « ایبری » باز به دربار « بیزانتیوم » متوسل گردیدند وامپراطور « پطرس » را احضار کرده بوی دستور داد که با اهالی « لازیکا » درحفظ سرحدات مملکتشان مساعدت نماید و برای این مقصود قشونی هم بسرکردگی « ایرینوس » (٤) اعزام داشت . وقتی از سرحد « ایبری » وارد خاك « لازیکا » میشوند دو قلعه بزرك و مستحکم در سر راه واقع است که حفاظت ونگهبانی

---

(۱) Chersene (۲) Boes (۳) Paranius
(٤) Eirenaeus

آن از قدیم بعهده قراولان بومی واگذار بوده و مستحفظین مذکور رنج و مشقت بسیار در این ماموریت تحمل میکردند زیرا در آنجا نه غله و شراب یافت میشود و نه سایر لوازم و ما یحتاج زندگانی و بواسطه تنگی راه نیز از خارج ممکن نیست بآسانی آذوقه بدانجا حمل نمود . ولی اهالی « لازیکا » با اوضاع آنجا خو گرفته و از یك قسم ارزنی که در آن نواحی میروید تغذیه می نمودند و هرطور بود از حراست قلاع غفلت نمیکردند . امپراطور مستحفظین مذکور را برداشته و بجای آنها قراولان رومی بمحافظت و نگهبانی قلعه ها گماشت . ابتدا اهالی « لازیکا » زحمت آذوقه و لوازم برای سربازان میآوردند لیکن بعد ها از این کار پر زحمت صرف نظر نموده و قراولان مزبور مجبور به تخلیه قلاع و مراجعت بشهر گردیدند . در اینوقت ایرانیها موقع را مغتنم شمرده وبدون هیچ زحمت ومشقتی هردو قلعه‌را متصرف گردیدند . این بود وقایعی که در «لازیکا» اتفاق افتاد .

رومیها بسرکردگی « سیتاس » (۱) و « بلزاریوس » بخاك « ایران و ارمن » که یکی ازمتصرفات ایران است حمله کرده و پس از نهب وغارت آن مملکت جمع کثیری از ارامنه را باسیری بردند . اشخاص مزبور هر دو جوان و در جزو قراولان خاصه ژوستینین بودند و تازه موی عارض آنها دمیده بود . در دفعه دویم که باز رومیها حمله بارمنستان بردند دو نفر سردار ایرانی موسوم به « نرسس » و « آراتیوس » غفلتاً در مقابل آنها حاضر گردیده و با ایشان بجنك پرداختند . این اشخاص بعدها از ایران فرار کرده نزد رومیها پناهنده شدند و در قشون کشی « بلزاریوس » همراه وی بایطالیا رفتند لیکن در اینموقع متفقاً برعلیه « سیتاس » و « بلزاریوس » جنگیده و بر آنها غلبه نمودند . یکدسته دیگر ازقشون رومی نیز بسرکردگی « لیبلاریوس » (۲) حمله به شهر « نصیبین » بردند ولی بدون آنکه اصلا مواجه با قشون دشمن شوند

---

(۱) Sittas (۲) Libelarios

بطرز عجیبی منهزم ومتواری گردیدند وبا ینجهة امپراطور « لیبلاریوس » را از منصب خود خلع کرده وبجای او « بلزاریوس » را بفرماندهی قشون « دارا » انتخاب نمود . در همین موقع بود که « پروکوپیوس » نویسنده این تاریخ بسمت مستشاری « بلزاریوس » انتخاب گردید .

-۱۳-

طولی نکشید که « ژوستینوس » وفات یافت و بجای وی برادرزاده‌اش « ژوستینین » که از زمان حیات او نیز شریك سلطنت بود به تخت امپراطوری ممالك روم نشست . « ژوستینین » به « بلزاریوس » دستور داد که در نقطه موسوم به « میندوس » (۱) که درست از طرف چپ « نصیبین » در سرحد ایران واقع است قلعه محکمی بنا نماید . « بلزاریوس » با کمال عجله شروع باجرای امر امپراطور نمود و چون عده کثیری عمله و کارگر بکار واداشته بودبزودی حصارهای قلعه بارتفاع زیادی ساخته شد . لیکن ایرانیها مانع اتمام ساختمان آن گردیده و رومیانرا تهدید کردند که بزور از بنای قلعه جلوگیری خواهند کرد . وقتی امپراطور این خبر را شنید چون میدانست که « بلزاریوس » با قوائیکه موجود دارد نخواهد توانست از عهده ایرانیها برآید لهذا به « کوتزز » (۲) و « بوزز » (۳) که درآنوقت فرمانده قشون « لبنان » بودند امر داد که با سپاهیان خود بامداد « بلزاریوس » بروند .

این دو سردار با هم برادر و از اهل « تراس » (٤) بودند و بواسطه غرور جوانی همیشه در حمله بدشمن شتاب و بی احتیاطی بخرج می دادند ، بزودی قشون طرفین با تجهیزات کامل در نزدیکی محل ساختمان اردو زدند در حالیکه ایرانیها میخواستند از بنای قلعه جلوگیری کنند و رومیها سعی داشتند

---

(۱) Mindouss (۲) Coutzes (۳) Bouzes
(٤) Thrace

از کارگران مدافعه نمایند . بالاخره جنك خونینی مابین آنها درگرفت و رومی‌ها با تلفات سنگینی مغلوب گردیدند و جم کثیری از ایشان نیز بدست دشمن اسیر شد که خود « کوتزز » نیز در جزو آنها بود . ایرانیها اسرا را بمملکت خود برده همه را زنجیر کردند و در غار بزرگی محبوس ساختند و قلعه را هم چون دیگر کسی نبود که از آن مدافعه نماید با خاك یکسان نمودند .

بعد از این واقعه « ژوستینین » « بلزاریوس » را بسرداری مشرق انتخاب کرد و باو فرمان داد که بجنك ایرانیها برود و او نیز امر امپراطور را اطاعت کرده لشکری جرار در نزدیکی « دارا » تجهیز نمود .

ازطرف امپراطور « هرموژن » که سابقاً مشاور « ویتالیانوس » (۱) بود برای نظم وتنسیق قشون اعزام گردید و « روفینوس » نیز ماموریت یافت که بعنوان سفیر در شهر « هیرا پولیس » (۲) واقع در کنار شط فرات توقف نموده ومنتظر فرمان ثانوی امپراطور باشد زیرا در آنموقع گفتگوهای زیادی راجع بعقد صلح از جانب طرفین بعمل میامد . در این اثناء غفلتاً شخصی به « بلزاریوس » و « هرموژن » اطلاع داد که ایرانیها عنقریب بقصد تسخیر « دارا » بخاك روم حمله خواهند کرد وبالنتیجة سرداران مذکور حاضر بجنك گردیده وبطریق ذیل خودرا آماده دفاع ساختند . در خارج دروازهٔ که روبروی شهر « نصیبین » واقع است بمسافت یك سنك انداز فاصله ماان خندق عمیقی حفر کرده وچند معبر در سرتاسر آن قرار دادند . خندق مزبور بخط مستقیم حفر نشده بود بلکه قسمت کوچکی از آن در وسط بخط مستقیم کنده شده و در دو سمت آن خندقهای دیگری بشکل صلیب حفر گردیده بود که نسبت بخندق اولی تشکیل زاویه قائمه میداد . بعد از انتهای هریك از دو خندق صلیبی شکل مزبور خندق دیگری بخط مستقیم و موازی خندق اولیه حفرشده و تامسافت خیلی زیادی امتدادمییافت . طولی نکشید که ایرانیها بالشکر انبوهی

(۱) Vitilianus (۲) Hierapolis

وارد شده و در محلی موسوم به « امودیوس » (۱) که بیست « استاد » تاشهر « دارا » فاصله‌دارد اردوزدند ، « پی تی یاکس » (۲) و « بارسماناس » (۳) یك چشم در جزو سر کردکان قشون ایران بودند لیکن سپهسالاری کل سپاه با شخصی بود موسوم به « فیروز » که ایرانیها شغل و منصب اورا بنام « میران » (٤) مینامیدند . فیروز بلا درنك به « بلزاریوس » پیغام فرستاد که آماده کار زار باش زیرا فردای همین‌روز جنك شروع خواهد گردید بااین‌جهت رومیان باکمال عجله شروع به صف آرائی کرده و بخیال آنکه روز بعد جنك اغاز میکردد مشغول تکمیل تجهیزات خود شدند .

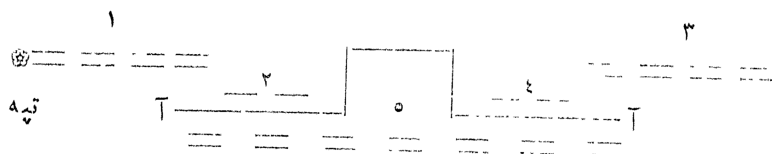
فردای انروز درموقع طلوع افتاب رومیها دیدند که قشون دشمن بطرف انها پیش میاید لهذا سربازان خود را بطریق ذیل صف ارائی و مرتب کردند . (٥)

---

(۱) Amodius (۲) Pityaxes (۳) Baremanes

(٤) Mirrane گویا مقصود « مهران » باشد

٥ — آرایش جنگی رومیان بترتیب ذیل بود .



توضیحات نقشه

آ — آ علامت خندق

۱ — محل توقف (بوزوفاراز) ۲ — محل‌توقف (سونیکاس وایگان)

۳ — محل توقف (جان - کیریل - مارسلوس - جرمانوس - ودوروتیوث)

٤ — محل توقف (سیماس وآسکان) ٥ — محل توقف (بلزاریوس) و (هرموژن)

(٦) Erulie

در منتهی الیه خندق مستقیم سمت چپ که بخندق صلیبی شکل متصل میشد وتانزدیکی تپه که درانحوالی بود امتداد میافت « بوزز » بایك فوج سوار نظام باتفاق سر کردهٔ از اهل « ارولی » موسوم به « فاراز » (۱) که با سیصد نفر از سربازان بومی خود بامداد وی امده بود اردو زده بودند . درسمت راست نزدیك زاویهٔ که از تلاقی خندق صلیبی شکل و خندق مستقیم تشکیل میشد « سونیکا » (۲) و « ایکان » (۳) باششصد نفر سوارقرار گرفته بودند که اگر احیاناً قوای « بوزز » و « فاراز » مجبور بعقب نشینی شوند انها خودرا ازپشت سر بدشمن رسانیده وبامداد وکمك رومیان بشتابند .

صف ارائی جناح دیگر قشون نیز بهمین طریق انجام گرفته بود یعنی در منتهی الیه خندق مستقیم « یوحنا » (٤) پسر « نیستاس » (٥) کیریل (٦) و « مارسلوس » (٧) و « جرمانوس » (٨) و « دور وتیوث » (٩) در رأس یك فوج سواره نظام اردو زده ودر زاویه سمت راست نیز سیصد سوار بسر کردگی سیماس (۱۰) و « اسکان » (۱۱) قرار گرفته بودند که چنانچه قبلا اشاره شد هرگاه سپاهیان « یوحنا » مجبور بعقب نشینی شوند انها از پشت بایرانیها حمله نمایند .

بدین ترتیب افواج سواره وپیاده سر تاسر طول خندق را اشغال نموده بود در پشت سر انها قوای بلزار یوس و هرموژن قرار گرفته وقلب سپاه را تشکیل میداد . قشون‌روم جمعاً بیست وپنجهزار نفر ولشگر ایران بچهل‌هزار پیاده وسواره بالغ میگردید لیکن ایرانیها بدون صف ارائی منظمی همه نزدیك هم قرار گرفته ودر قلب سپاه ستون ضخیمی تشکیل داده بودند . هردو قشون مدت طویلی در مقابل یکدیگر ایستاده وهیچکدام شروع بجنك نمیکردنددرحالتیکه

---

(۱) Pharas (۲) Sonica (۳) Aigan (٤) John
(٥) Nicetas (٦) Cyril (۷) Marcellus (۸) Germanus
(۹) Dorotheus (۱۰) Simmas (۱۱) Ascan

ایرانیها از نظم وترتیب صفوف رومی بحیرت افتاده ونمیدانستند بااین وضع چه بکنند . موقع عصر یکدسته از سواران جناح راست ایران ازجای خود حرکت کرده بطرف قوای « بوزز »
و « فاراز » حمله برد . رومیها در مقابل آنها مقاومت نکرده و بمسافت کمی عقب نشستند ولی ایرانیها از ترس محاصره دشمن بتعاقب آنها نپرداخته و در همان نقطه متوقف گردیدند . در اینوقت رومیها ئیکه عقب نشسته بودند غفلتاً بطرف مهاجین حمله نمودند وایرانیها تاب مقاومت آنهارا نیاورده بجانب اردوی خویش مراجعت کردند و قوای « بوزز » و « فاراز » دو باره بجای اصلی خود برگشتند . در این گیرودار هفت نفر از ایرانیها کشته شد و رومیان اجساد آنها را متصرف گردیدند . بعد از آن طرفین هردو در جای خود قرار گرفته تا مدتی از جانب هیچکدام حرکتی بعمل نیامد . بالاخره جوانی ایرانی سواره تامقابل صف رومیها آمده مبارز طلبید و هیچکس جرئت مقابلهٔ او را نکرد جز یکی از ملازمان شخصی « بوزز » موسوم به « اندریاس » (۱) . این شخص نه سرباز بود و نه ازفنون جنگی اطلاعی داشت ، فقط دریکی ازمدارس ورزش « بیزانتیوم » معلم بود و باینواسطه همراه قشون آمدهٔ بود که از شخص « بوزز » مواظبت نماید و مراقب ورزش وی باشد . « اندریاس » بدون آنکه کسی باو دستور داده باشد بمیل و اراده خویش برای مقابلهٔ جوان از صف خارج گردید و قبل از آنکه جوان آماده دفاع گردد ضربت سختی با نیزه بسینه او زد و جوان تحمل ضربت را نیاورده از اسب بزمین افتاد . پس از آن اندریاس چاقوی کوچکی از جیب در آورده سر او را مثل حیوانیکه برای قربانی ذبح کنند برید و در این وقت فریاد و هلهله و شادی از طرف قشون روم بلند گردید . ایرانیها از این پیش‌آمد فوق‌العاده متغیر شدند و سوار دیگریرا که از جوان اولی مسن تر بود و هیکلی درشت و قوی داشت بمیدان فرستادند . سوار مذکور ازمقابل صف دشمن عبور کرده شلاقی را که برای راندن اسب خود در دست داشت چند

---

(۱) Andrias

ار بحرکت آورد و از رومیان مبارز طلبید، در این نوبت نیز کسی دیگرجرئت
بیرون آمدن نکرد و باز « اندریاس» بدون آنکه کسی را از نیت خویش‌مطلع
سازد علی رغم قدغن اکیدی که « هرموزن » بوی کرده بود بجنك سوار ایرانی
آمد. لحظهٔ بعد مبارزین هردو دیوانه‌وار بهم حمله بردند و دیری نگذشت که
نیزه های آنها در اثر ضربتهای متوالي خرد شد و سر اسبانشان نیز بهم‌خورده
هردو پیش یکدیگر بزمین افتادند، وقتی خواستند از جای خویش بلند شوند
مبارز ایرانی چون هیکلش بزرگتر بود نتوانست بسهولت برخیزد و « اندریاس »
که بواسطه حرفهٔ ورزشش چالاکتر از وی بود بر اوپیش دستی کرده ضربتی به
بدنش زد وقبل‌از آنکه وی بتواند ازجا بلند شود کار اورا ساخت. ازمشاهده
اینحال باز فریاد هلهله و شادی از حصار ها و از قشون روم برخاست و ایرانی
ها صف خود را شکسته به « امودیوس » مراجعت کردند. رومیان نیز
بداخل حصار های خود رفتند زیرا شب فرا رسیده و هوا تاریك شده بود و
قشون طرفین مجبور به بیتوته بودند

— ١٤ —

روز بعد ده هزار قشون که ایرانیها آنها را از شهر « نصیبین »
احضار نموده بودند وارد شدند و « بلزاریوس » و «هرموژن» مکتوب ذیل
را بسردار ایران نوشتند:

« هرشخص خردمندی تصدیق دارد که نخستین مایه آسایش و نیك بختی
انسان صلح وسلم است. بنا براین هرکس موجبات اختلال صلح و ارامش را
فراهم آورد نه تنها مسؤل بستگان و نزدیکان خود خواهد بود بلکه در مقابل
تمامی‌ملت خویش نیز گرفتارمسؤلیت شدید خواهد شد. بهترین سردار هرقوم‌کسی
است که بهتر بتواند اساس صلح و صفا را مشید و محکم سازد لیکن متأسفا نه
شما در موقعي که اختلافات مابین ایران و روم حل شده و طرفین حاضر بقبول

مصالحه گردیده بودند بدون هیچ دلیل معقولی جنگ را بر صلح ترجیح داده و این کشمکش خونین را برپا نمودید در صورتیکه مشاوران صدیق و امین هر پادشاهی باید او را بایجاد صلح و دوستی ترغیب نمایندو هم اکنون نیزرسولان ما در همین نزدیکی اقامت نموده و در صددند که بزودی برای رفع اختلافات وارد مذاکرات شوند مگر آنکه از حمله و تهاجم شما خسارات غیر قابل‌جبرانی بما وارد گردد که دلیل عدم امکان استقرار صلح فیمابین ما بشود . با اینحال از شما خواهش میکنم که قشون خود را بخاك ایران بر گردانید و در راه بزرگترین نعمات یعنی‌صلح و آرامش سد ومانع نشوید مبادا بواسطه عواقب وخیمی که این جنك در پی دارد روزی مورد مؤاخذه ، مسؤلیت ملت ایران واقع گردید » .

وقتی این مکتوب بسردار ایرانی رسید جواب آنرا بمضمون ذیل داد :

« اگر این مراسله از طرف رومیها که بستن عهد برای آنها کاری آسان و نگهداری و انجام آن برایشان امری‌بس سخت و مشکل‌است ، نوشته نشده بود من از مطالب آن اطمینان حاصل کرده وحاضر بقبول مندرجات آن میگردیدم لیکن متاسفانه عذر و بیوفائی هـای مکرر مارا بکلی نسبت بشما مـایوس و بدبین ساخته و باینجهة مجبور گردیده ایم که بجنك‌شما بیائیم و اینك هم ای رومیان عزیز چاره دیگری باقی نیست جز آنکه برای جنك با ایرانیها حاضر گردید زیرا ما مجبوریم که انقدر در اینجا بمانیم تا شما را وادار باحقاق حق نمائیم و یا در راه همین مقصود کشته شویم » .

« بلزاریوس » و سرداران وی باز مکتوب ذیل‌را درجواب ایرانیها نوشتند :

« ای سپهسالار والامقام ، مصلحت نیست که انسان در همه چیز خودستائی نماید و بدون هیچ دلیل معقولی تقصیر های بی اساس بگردن همسایه خود بیندازد ما با کمال صداقت و راستی بشما نوشتیم که رسول ما « روفینوس » برای رفع اختلافات آمده و در همین نزدیکی اقامت دارد و شما بزودی از صدق اینمدعا آگاهی خواهید یافت . لیکن چون شما اشتیاق بجنك وجدال دارید ماهم ناگزیر

خودرا در مقابل شما مجهز ساخته و از خداوند استعانت میجوئیم و مطمئنیم که او در عین سختی و مخاطره مارا یاوری خواهد کرد زیرا میداند که رومیها متمایل بصلح و آرامش بودند و ایرانیها بواسطه غرور و خود ستائی خویش ، حاضر بقبول مصالحه که ازطرف ما پیشنهاد شده بود نگردیدند. بنابراین ما ازامروز اماده جنك هستیم و برای شهادت مراسلاتی را که مابین ما ردو بدل شده است بر فراز بیرقهای خود نصب خواهیم کرد » .

سپهسالار ایران باز جوابی برومیها داد که مضمون آن بقرار ذیل بود :

« ماهم بدون استمداد ازخدایان خویش وارد جنك نشده ایم و فقط بامید استعانت آنان است که بمقابله شما آمیده امیدواریم که آنها مارا فردا وارد شهر « دارا » نمایند . خواهشمندم غذا و حمام برای‌ما در داخل حصارهای خود تدارك کنید » . چون این مکتوب به « بلزاریوس » و سردارانش رسید چاره جزجنك ندیدند و ناگزیر خودرا آماده کارزار ساختند .

روز بعد در موقع طلوع آفتاب سپهسالار ایران تمامی قشون خویش را جمع کرده و خطاب بانها چنین گفت :

« من میدانم که اگر ایرانیها در حین مواجهه با خطر جرئت شجاعت فوق‌العاده ازخود بروز میدهند نه بواسطه تشویق و تحریکی است که از سرکردکان خود می‌بینند ، بلکه بواسطه غیرت وشهامت جبلی خود وملاحظه وخجالتی است که از همدیگردارند . ولی چون اخیرا شمارا متوجه این مسئله می بینم که چرا رومیها که سابقاً همیشه با اختلال و بی نظمی وارد جنك میشدند ایندفعه بر خلاف عادت دیرینه خویش با صفوف آراسته و منظم بمقابله شما حاضر شده اند لهذا لازم دانستم بر سبیل پندونصیحت چند کلمه برای شما توضیح دهم تا از اشتباه بیرون آمده و فریب تصوراتی را که خارج از حقیقت است نخورید . شما بهیچوجه نباید تصور کنید که رومیها غفلتاً مردمان دلیر و جنگجوئی شده و شجاعت و مهارتی بیش از پیش پیدا کرده‌اند ، بلکه بالعکس باید دراین عقیده راسخ باشید که ایشان از سابق هم جبان تر و ترسوتر شده‌اند و از ایرانیها بقدری ترس و واهمه‌دارند

که جرئت نکردند بدون حفر خندقهای عریض و طویل صفوف خویش را مرتب سازند. وحشت رومیان از ما بدرجه‌ایست که خود جرئت آغاز جنك ننمودند ووقتی هم که دیدند از طرف ما مبادرت بحمله و تعرض نشد شادمان و مسرور گردیدند و بداخل حصارهای خویش مراجعت‌کردند. بهمین جهة چون هنوز باهول و مخاطرات جنك مواجه نشده‌اند بی‌نظمی و اختلال‌در صفوف آنهاراه نیافته‌است لیکن بمحض انکه جنك شروع شود از طرفی بواسطه ترس و وحشت فوق‌العاده و ازطرف دیگر در نتیجه عدم مهارت و تجربه در فنون جنگی دچار اختلال و هرج ومرج خواهند شد که منتهی بتفرقه وهزیمت آنها خواهد گردید. ای ایرانیان اینست‌حال ووضع دشمنان شما، لیکن یك نکته مهم دیگررا نیز باید درنظر داشته باشید و ان عدل و قضاوت شاهنشاه شماست که اگر در این جنك داد شجاعت و مردانگی ندهید و چنانکه شایسته تهور و رشادت ایرانیان است بی باکانه نجنگید به تنبیه و عقوبتی سخت گرفتار خواهید آمد.»

سپهسالار پس از خاتمه کلام خود لشگریانرا سان دیده و آنهارا بمقابله دشمن حرکت داد. در عین حال «بلزاریوس» و «هرموژن» نیز رومیهارا در مقابل حصارها جمع کرده و با بیانات ذیل به تشویق و تحریك آنها پرداختند:

«شما بخوبی میدانید که ایرانیها روئین تن نیستند وقوای بدنی آنها آنقدر نیست که بهیچ وسیلهٔ نتوان بر آنها غلبه نمود و آنها را کشت، مخصوصاً که درزد و خورد گذشته پایه قوت ومیزان رشادت آنها بخوبی برشما معلوم گردید. جای شبهه نیست که شما از حیث شجاعت و قوت بدنی بر آنها امتیاز و برتری دارید و اگر در جنگهای گذشته از آنها شکست خورده اید فقط بواسطه اهمال و غفلتی بوده است که در اطاعت اوامر واحکام رؤسای خود نشان داده‌اید و این نقیصه را هم اکنون فرصت دارید که با کمال سهولت و آسانی از خود رفع نمائید. راست است که تقدیرات قضا را با سعی و مجاهدت نمیتوان تغییر داد، لیکن در عین حال باید باین نکته معترف بود که انسان هر بلائی را بدست خود بر سر خویش میآورد و خودش قادر بدفع وعلاج آن

تواند بود . بنا بر این اگر شما مطابق احکام و اوامری که بشما داده میشود رفتار نمائید ، یقیناً بر دشمن غلبه کرده و در این جنك فاتح خواهید شد زیرا ایرانیها تنها اعتمادیکه بفتح و مظفریت خود دارند همان اختلال و عدم ترتیب و انتظام لشکری ماست ولي ایندفعه بر خلاف سابق امید آنها از این حیث مبدل بیأس خواهد گردید و نتیجه جنك امروز هم برای آنها مثل کار زار دیروز خواهد بود . اما راجع بفزونی عده دشمن که بیش از هر چیز دیگر باعث ترس و رعب شما میشود باید با کمال بی اعتنائی به آن نگاه کنید زیرا پیاده نظام ایشان عبارت از جمعی دهقانان بی سرو پاست که آنهارا بقصد خراب کردن حصار ها و لخت نمودن مقتولین و خدمتگذاری سربازان دیگر بمیدان جنگ می آورند و بهمین جهة هم اسلحهٔ بدست ایشان نداده و فقط سپر بزرگی بردوششان میگذارند که آنها را از هدف تیر دشمن محفوظ بدارد . بنا بر این اگر دراین جنك قدری شجاعت و رشادت خود را بعرصه ظهور بیاورید علاوه بر این که ایرانیها را اکنون شکست خواهید داد چنان چشم زخمی نیز بر آنها وارد خواهید آورد که بعد از این دیگر هرگز بفکر حمله و تهاجم بخاك روم نیفتند »

وقتی « بلزار یوس » و « هرموژن » از این بیانات فارغ شدند دیدند ایرانیها بطرف اردوی آنها پیش می آیند و باینجهة بعجله سربازان خودرا صف بندی کرده و آنهارا بترتیبی که در بالا شرح دادیم تقسیم نمودند .

ایرانیها در اینوقت پیش آمده در مقابل صفوف رومیها قرار گرفتند لیکن سپهسالار بجای آنکه تمامی قشون را یکمرتبه بمیدان حاضر کند نصف آنها را صف آرائی نموده و نصف دیگر را در خارج نگاهداشت که هروقت دستهٔ اول خسته میشود دستهٔ دوم حمله نماید و باین ترتیب سربازان دائماً تازه نفس مانده و بدون احساس خستگی بجنگند ضمناً سپهسالار بفوج معروف به « جاویدان » دستور داد که در خارج صفوف جنك توقف نمایند تا ازطرف وی فرمان داده شود و بعد خود در قلب سپاه جا گرفت و « پی تی یا کس »

را بفرماندهی جناح راست و « بارسمان» را بسرداری جناح چپ انتخاب نمود ،
بالاخره صف آرائی قشون طرفین بدین شکل خاتمه یافت و هر دو طرف
بانتظار شروع جنك ایستادند . در این اثناء « فاراز » نزد « بلزار یوس »
و « هرموژن » آمده گفت « اگر من با دسته های قشون « ارولی » خود
در اینجا بمانم تصور نمیکنم بتوانم چندان آسیبی بسپاه دشمن وارد آورم لیکن
اگر در دامنهٔ این تپه مخفی شده و همینکه ایرانیها سرگرم کار زار گردیدند
از عقب بایشان حمله کنیم و آنهارا تیر باران نمائیم بیشتر باتلاف آنها موفق
خواهیم شد . « بلزار یوس » وسایر سرداران رومی پیشنهاد او را تصویت
کرده و بوی اجازه دادند که نقشه خود را بموقع اجرا گذارد .

تا موقع ظهر از هیچ طرف جنك آغاز نشد ولی همینکه پاسی ازظهر
گذشت از جانب ایرانیها مبارزه شروع گردید و علت این تأخیر آن بود که
ایرانیها حسب‌المعمول خود مدتی قبل از ظهر غذا میخوردند و رومیها بعد از
ظهر . باینجهة ایرانیها خیال میکردند که اگر در موقع گرسنگی رومیان برآنها
حمله کنند قوه استقامت از آنها سلب گردیده و بهتر خواهند توانست بر ایشان
غلبه نمایند .

ابتدا طرفین با تیر و کمان بهم حمله نمودند و تیر هائی که از ترکش ها
رها میشد بقدری بود که مانند ابر سیاهی هوا را تیره میساخت . عده پیکانهائیکه
از طرف قشون ایران پرتاب میگردید خیلی بیش از تیر های رومیان بود زیرا
سربازان تازه نفس آنها بنوبت میجنگیدند و چنان باران تیر بر سر دشمن
میباریدند که کمترین مجال و فرصتی برای مدافعه رومیان باقی نمیماند ولی باوجود
این اوضاع و احوال رومیها زیاد بد نبود زیرا باد مخالفی بجانب ایرانیها می-
وزید و از زور و فشار تیر آنها تا اندازه میکاست . بعد از آنکه ترکشهای
طرفین ازتیرخالی گردید سربازان دست بنیزه برده وتن به تن شروع بمبارزه
کردند . در اینوقت جناح چپ قشون روم از حمله ایرانیها صدمات زیاد دید

چه « کادیس » و « بی تی یا کس » که در آنطرف مشغول جنك بودند با عدهٔ زیادی ازسربازان خودغفلتاً بدشمن حمله برده در وهله اول آنهارا منهزم ساختند و بتعاقب فراریان و قتل عام ایشان پرداختند .

وقتی لشگریان « سونیکا » و « ایکان» این وضع را مشاهده نمودند بسرعت بطرف ایرانیها حمله ور شده و بکمك سربازان جناح چپ آمدند ولی قبل از آنها سیصد نفرازجنگیان «اورلی » بسرکردگی « فاراز » ازدامنه تپه پائین آمده از پشت سر بدشمن حمله کردند و شجاعت و رشادت فوق‌العاده از خود ظاهر ساختند . ایرانیها که هنوز گرفتار حملات آنها بودند چون دیدند که قشون « سونیکا » نیز بطرف ایشان هجوم آور شده‌اند رو بهزیمت نهادند و دیری نگذشت که همهٔ آنها بکلی فراری و متواری گردیدند خاصه که رومیها بسرعت قوای متشتت خویش را در آن نقطه متمرکز ساخته و بقتل عام دشمن پرداختند .

از جناح راست قشون ایران متجاوز از سه هزار نفر در این معرکه بهلاکت رسیدند و بقیه بزحمت خود را باردو رسانیده و جان بسلامت دربردند . رومیها دست از تعاقب فراریان کشیدند و کمی بعد هر دو طرف قشون خودرا مرتب کرده و دو باره در مقابل یکدیگر صف کشیدند . بدین ترتیب حملات اولیه جنگ برگذار گردید .

سپهسالار مخفیانه یکدسته قشون بهمراهی فوج « جاویدان » بطرف جناح چپ لشگر فرستاد و « بلزاریوس » و « هرموژن » نیز چون چنین دیدند ششصد نفرازسواران « سونیکا » و « ایکان » را بمیمنه قشون که سپاهیان « سیماس » و « اسکان » در آنجا بودند گسیل داشته و جمع کثیری ازقراولان خاصه «بلزاریوس» رانیز بهشت‌بندی آنها گماشتند. بدین ترتیب سپاهیان ایرانی که بسرکردگی « ارسمان » و بهمراهی فوج « جاویدان » جناح چپ قشون را محافظت می‌کردند بصف رومیها در مقابل خود حمله برده و رومیها چون از مقاومت با ایشان عاجز بودند بعجله عقب نشینی اختیار کردند . در

اینوقت سربازان رومی متوقف درزاویه خندق وافواجی که درعقب ایشان بودند بشدتی هر چه تمامتر بدشمن حمله کردند و در ضمن حمله عده خود را بدو دسته تقسیم نموده دستهٔ را بطرف راست و دسته دیگر را بسمت چپ روانه نمودند دراین‌اثناء «سونیکا» با بیرقدار « بارسمان » مصادف شده وبضرب شمشیر اورا از پا درآورد . ایرانیها که بتعاقب رومیان فراری مشغول بودند چون ازحمله دسته های جدید مستحضر گردیدند دست از تعاقب کشیده و بطرف مهاجمین برگشتند و در همین وقت نیز رومیهائی که رو بگریز نهاده بودند از عقب بر گشته و از پس و پیش دشمن را بمحاصره گرفتند . ایرانیان چون بیرق خود را نگونسار دیدند باتفاق فوج « جاویدان » بسمت رومیها در آن نقطه حمله بردند لیکن رومیها در مقابل ایشان ایستادگی کرده و در همان گیر و دار « سونیکا » « بارسمان » را بقتل رسانید و او را از اسب بزیر انداخت . ایرانیها چون حال را بدینمنوال مشاهده نمودند دست از مقاومت کشیده و با اغتشاش و بی‌نظمی کامل رو بگریز نهادند ولی رومیان از هر سو اطراف آنها را احاطه کرده و متجاوز از ۵ هزار نفر ایشان را بقتل رسانیدند . بدین ترتیب کلیه قوای طرفین یکباره بحرکت آمد منتها ایرانیان رو بفرار وهزیمت می رفتند و رومیها در تعاقب ایشان می تاختند . در این معرکه تمام سربازان پیاده ایکه در قشون ایران بودند از ترس سپر های خود را بزمین انداختند و رومیها بدون هیچ مانعی آنها را قتل عام کردند .

پس از آن رومیان از تعاقب دشمن دست کشیدند زیرا « بلزار یوس » و « هرموژن » از ترس آنکه مبادا قشون ایران در عرض راه برگشته و رومیها را در حال حمله و تعاقب شکست دهند و نگذارند افتخار فتح تا به آخر نصیب آنها بماند بقشون خود فرمان مراجعت دادند چه که بعد از مدتهای مدید این نخستین فتحی بود که در جنگ با ایرانیان نصیب رومیها گردیده بود . از آن ببعد دیگر ایرانی ها هیچوقت حاضر بجنگ در میدان و مصاف تن به‌تن با رومیها نشدند و با آنکه گاهگاه از جانب طرفین حملات و تعرضاتی نسبت

بیکدیگر می شد لیکن نتایج قطعی نصیب هیچکدام نمی گردید. این بود سرنوشت لشگریان این دو مملکت در بین‌النهرین

ــ ۱۵ ــ

قباد لشگر دیگری باقسمت از خاك ارمنستان که تابع دولت روم است گسیل داشت. لشگر مزبور از اهالی « ایران و ارمن» و « سونیت » (۱) که خاکشان مجاور سر زمین « آلانی » (۲) هاست تشکیل یافته بود و بعلاوه سه هزار نفر از طایفه « سابیری» (۳) که یك تیره از قبائل « هونها » هستند و مردمانی فوق‌العاده جنگجو و دلیرند، باقشون مزبور همراه بودند. سرکردگی کل این سپاه باسرداری ایرانی بود موسوم به « مرمروز » (٤) و چون لشگر مذکور بسه روز مسافت تا شهر « تئودوزیوپولس » (٥) رسید همانجا درخاك « ایران و ارمن » اردو زده و مشغول تجهیزات گردیدند. اتفاقاً سردار ارمنستان در آنموقع شخص مجرب و کار آزموده بود موسوم به « دور ویتوز » (٦) و سرکردگی کل قوای ارمنستان نیز با « سیتاس » سردار « بیزانتیوم » بود. وقتی این دو سردار مطلع شدند که ایرانیها در خاك « ایران و ارمن » مشغول تجهیز قشون هستند دو نفر قراول مخصوص خود را بجاسوسی انتخاب کردند که راجع بقوای دشمن تفتیشات کرده و بآنها راپورت دهد. جاسوسان مزبور هر دو باردوی ایرانیها آمده و پس از تفتیش و تجسس دقیق درخصوص عملیات آنها مراجعت نمودند لیکن در بین راه غفلتاً گرفتار یکدسته از هیاطله شده و یکی از انها که به « داگاریس » (۷) موسوم بود بدست ایشان اسیر

(۱) Sunitae (۲) Alani (۳) Sabiri
(٤) Mermeroes (٥) Theodosiopolis
(٦) Dorotheus (۷) Dagaris

گردید و دیگری تنها موفق بفرار شده نزد سرداران رومی امد وانچه را که بچشم دیده بود برای انها نقل کرد . سرداران مزبور تمامی قوای خود را جمع اورده علی الغفله باردوی دشمن حمله کردند و ایرانی ها که بهیچوجه منتظر تهاجم رومیان نبودند از این حمله ناگهانی متوحش گردیده و بدون انکه مقاومتی نمایند رو بفرار نهادند. رومیها تا مسافتی انها را تعاقب کرده جمع کثیری از ایشان را بقتل رسانیدند و پس از گرفتن غنائم بسیار بمحل اقامت خود مراجعت کردند .

کمی بعد از این وقایع « مرمروز » کلیه قشون خود را جمع اورده بخاك روم حمله برد و در نقطهٔ موسوم به « اوکتاوا » که تا شهر «سالاتا» (۱) پنجاه و شش « استاد » فاصله دارد اردوزد . «سیتاس» چون ازواقعه مستحضر گردید هزار نفر مرد جنگی از شهر بیرون اورده انها را در پشت تپه های مجاور مخفی نمود و به « دوروتیوز » دستور داد که باقیه قشون در داخل حصار ها متوقف گردد زیرا عده سپاهیان دشمن به سی هزار بالغ می- شد و قشون رومی ها فقط نصف این عده بود وباینجهة درزمین مسطح نمیتوانستند با انها مقابله کنند. روز بعد ایرانیها تاروبروی حصار ها امده و شروع بمحاصره شهر کردند لیکن در همین موقع قشون « سیتاس » از پشت تپه ها بطرف انها حمله اوردند و چون فصل تابستان بود و در اثر حرکت سواران گرد و غبار زیادی از زمین بر میخواست ایرانیها عده مهاجمین را خیلی بیش از عده خود پنداشته و باینجهة از محاصره شهر صرف نظر نمودند و باعجله قوای خود را در یك نقطه مجتمع ساختند . رومی ها که این حرکت ایرانی ها را پیش بینی نموده بودند عده خود را بدو قسمت تقسیم کرده و از دور بجانب انها حمله اوردند . بقیه قشون روم نیز چون این حالت را مشاهده کردند جرئت یافته و غریو کنان از حصار ها بیرون شتافتند و بطرف دشمن هجوم اوردند . ایرانی ها که بدین ترتیب مابین قوای رومی گرفتار شده بودند مجبور بعقب

---

(۱) Salata

نشینی و فرار گردیدند لیکن چون عده آنها خیلی بیش از عده رومی ها بود دو باره بر گشته و بمقاومت پرداختند و جنگ خونینی بین طرفین شروع گردید قشون هر دو طرف عبارت از سواره نظام بود و باینجهة طرفین در فواصل کم بصفوف همدیگر حمله برده و بسرعت بر می گشتند . در این اثنا شخصی از اهل « تراس » موسوم به « فلورانتینوس » (۱) که فرمانده یك فوج سواره بود بقلب سپاه ایرانیان حمله کرد و بیرق آنها را بزمین انداخت . هر چند خود او را ایرانی ها گرفته و قطعه قطعه کردند ولی همین حرکت او باعث غلبه و فیروزی رومی ها گردید زیرا همینکه ایرانیان بیرق خود را نگونسار دیدند بحال اختلال و بی نظمی افتاده و با دادن تلفات سنگینی باردوی خویش مراجعت نمودند وروزبعد نیز از ادامه جنگ صرف نظر کردند و بدون آنکه کسی آنها را تعاقب نماید بمملکت خود بر گشتند زیرا رومیها این مسئله را خیلی مهم می دانستند که قشون ایران با همه بزرگی خود از عدهٔ قلیلی سپاهیان رومی شکست خورده وبدون آنکه کاری انجام داده باشد بوطن خود بر گردد . مقارن همین اوقات رومی ها چند قلعه از استحکامات ایرانی را در خاك « ایران و ارمن » متصرف گردیدند و از آنجمله بود قلعه معتبر « بولوم » (۲) و « فارانگیوم » (۳) که از قلعه آخری ایرانیها طلا استخراج کرده و برای پادشاه می برند . کمی قبل از این تاریخ نیز رومیها طایفه «زانیك» (٤) را که ازقدیم‌الایام درخاك‌آنها اقامت داشته وبحال استقلال بودند تحت تبعیت و اطاعت خود در آوردند و تفصیل این وقایع بشرحی است که در اینجا نگاشته می شود :

وقتی شخص از خاك ارمنستان بطرف سرزمین « ایران و ارمن » میرود در سمت راست جبال « توروس » واقع است که چنانچه قبلا گفته شد (٥) تاخاك « ایبری » امتداد می یابد و ازطرف چپ جاده سراشیبی است

---

(۱) Florantinus (۲) Bolum (۳) Pharangium

(٤) Tzanic (٥) قسمت دوم کتاب اول

که کوههای بلند و مرتفع آنرا حاطه کرده است . قله جبال مزبور دائما در ابر وبرف مستور می باشد و رود خانه « فازیز » (۱) نیز از آ نجا سرچشمه گرفته و بطرف ایالت «گـلخید » جاری می گردد . در این نقطه یکدسته از اقوام وحشی موسوم به « زانی » از قدیم سکونت دا شتند که همیشه مستقل و آزاد بوده و هیچوقت تابع ملت دیگری نشده بودند . قوم مزبور گـاهگاه برومی هائی که در آنحوالی اقامت داشتند حمله کرده و مایملك ایشانرا بتاراج می بردند و چون اراضی آ نها بائر و غیر مزروع بود و خوراك و لوازم زندگی نداشتند معیشت خودرا بسختی از راه دزدی و غارتگری می گذراندند باینجهة امپراطور روم با آنها قراردادی بسته بود که سالیانه مبلغی پول طلا بآنها بدهد و درعوض آ نها قسم خوردند که دیگر باراضی مجاور حمله ودست اندازی ننمایند . وحشی ها به ترتیبی که ما بین خودشان معمول است سوگـند یاد کرده بودند که به شرائط این قرار داد رفتار کنند لیکن پس از چندی عهد خود را فراموش کرده و تا مدتی عادت داشتند که غفلتاً بخاك روم حمله برند و پس از قتل و غارت رومیها و ارامنه اموال آ نها را بر داشته و بسرعت بسر زمین خود مراجعت نمایند . قوم مزبور هر وقت با قشون رومی مصادف می‌شدند شکست خورده و منهزم می‌گردیدند ولی بواسطه قوت فوق‌العاده و سرعت حرکتی که داشتند ممکن نبود کسی آ نها را گرفتار و اسیر سازد . وقتی « سیتاس » آ نها را شکست داد در نتیجه مهربانی و حسن سلوکی که با ایشان نموده بود همه رام و مطیع وی شده و بنا به تشویق وی دست از زندگانی آمیخته با توحش سابق خود کشیدند و بحیات تمدن نزدیکتر شدند چنانکه مردان جنگی ایشان وارد قشون روم گردیدند و تمام افراد قوم مذهب و آئین خود را ترك گفتند و بدین مسیح گردیدند . این بود تاریخچه قوم « زانیك » .

در خارج از سر زمین این طایفه دره بزرك و سیعی است که

---

(۱) Phasis

دیواره های آن بی نهایت مرتفع و سراشیب است و تا نزدیکی جبال قفقاز امتداد می یابد . در میان این دره قراء بزرك پر جمعیتی قرار گرفته و درآنجا انگور و سایر میوه ها بطور وفور بعمل می آید ، دره مزبور تا بمسافت سه روز راه جزو متصرفات دولت روم است و از آن ببعد داخل خاك « ایران و ارمن » می شود که در آنجا چند معدن طلا کشف شده و شخصی موسوم به « سیمون » باجازه قباد آنها را استخراج می نماید . « سیمون » چون دید که زد و خورد ایران و روم بطول انجامید بخیال افتاد که از دادن مالیات معادن طلا به قباد شانه خالی نماید وباینجهة خودش را تحت الحمایه روم قرارداده و قلعه « فرانگیوم » را نیز برومیها واگذار کرد ولی معدن طلا را نه بدولت ایران داد و نه بروم . دولت روم بیش از این قضیه را دنبال نکرد و فقط باین اندازه اکتفا نمود که رقیبش از عوائد معادن مزبور محروم بماند و دولت ایران هم بواسطه نداشتن دسترس و سختی راه نتوانست علی رقم میل رومیها مردمان آن ناحیه‌را مجبور باطاعت و انقیاد خود سازد ،

در همین موقع « نرسس » و « آراتیوس » که در ابتدای شروع این جنگها زد و خوردی با « سیتاس » و « بلزار یوس » نموده بودند و شرح آن در فوق گذشت با مادر خود از ایران فرار کرده و بدولت روم پناهنده شدند . پیشکار امپراطور که اصلا از أهل ارمنستان و بر حسب تصادف نام او هم « نرسس » بود از این دو برادر پذیرائی شایانی نموده و مبلغ هنگفتی نیز پول بآنها برسم پیشکش داد . وقتی برادر کوچکتر آنها « اسحق » این مطلب را دانست محرمانه با رومیها قرار دادی بست و قلعه « بولوم » را که در مجاورت سرحد « تئودوز پولیس » واقع است بآنها وا گذار نمود و ترتیب این کار را چنین داد که جمعی از سپاهیان رومی را در همان حوالی مخفی نمود و شبانه دروازه کوچك قلعه را بروی آنها باز کرده و آنها رابدرون قلعه‌آورد وآنجارا بتصرف‌ایشان داد . بعد ازآن وی‌نیز به « بیزانتیوم » رفته و به برادران خود ملحق گردید .

-١٦-

این بود شرح گذارش بین ایران و روم، اما ایرانیها با آنکه در جنك « دارا » از «بلزاریوس» شکست خورده بودند معذلك از تخلیه نواحی مجاور شهر « دارا » امتناع می نمودند تا آنکه « روفینوس » نزد قباد آمده و بوی چنین گفت :

« ای پادشاه، مرا برادر تو نزد تو فرستاده تا از جانب وی تورا از روی عدالت وانصاف ملامت گویم زیرا ایرانیها بدون هیچ عذر و دلیل معقولی بخاك اوحمله برده‌اند. اینك برپادشاه بزرگی مانند توکه علاوه‌بر اقتدار وعظمت صاحب رأی و تدبیر عاقلانه نیز می باشد فرض و واجب است که این جنك وکشمکش نا معقول را هرچه زودتر بصلح و دوستی خاتمه داده و تا ممکن است امور متنازع فیه را دوستانه و بطور دلخواه طرفین حل و تصفیه نموده بیش ازاین بدون جهة باعث مزاحمت خود و ملتش نگردد. من نیز باخاطری امیدوار برای اجرای همین مقصود آمده ام و امیدوارم که از این ببعد ملتین ایران و روم از نعمت صلح و آرامش متنعم گردند. »

قباد چون بیانات «روفینوس» را شنید در جواب گفت :

« ای پسر « سیلوانوس »، چرا می خواهی با مغالطه و اشتباه کاری تقصیر را بگردن ما بیندازی در صورتی که تو خود از همه کس بهتر می دانی که مسئولیت تمام این ماجرا ها با رومیهاست زیرا اگر ما در بند های خزر را متصرف شده ایم هم بحال ما و هم بحال دولت روم هر دو مفید بوده است و بعلاوه ما دست وحشی ها را بزور از آنجا کوتاه کرده ایم در صورتی که چندی قبل پیشنهاد فروش در بندها بدولت روم شد وامپراطور « اناستاسیوس» برای آنکه مبالغ هنگفتی صرف نگاهداری قشون در آنجا نکند از قبول آن

پیشنها د امتناع ورزید از آنوقت تا بحال ما با تحمل مخارج گزاف قشون بزرگی در آنصفحات نگاهداشته ایم و نفع این کار بیش از خود ما بشما عاید گردیده است زیرا در سایه مراقبت ساخلوهای ما متصرفات شما در آنحدود از تعرض و دستبرد طوایف وحشی مصون مانده و شما بفراغت و آسایش توانسته اید در آنجا ها اقامت نمائید. از قرار معلوم شما همه این نیکی های ما را فراموش کرده اید زیرا در عوض اظهار تشکر و قدر دانی بر خلاف شرایط و مقررات عهد نامه منعقده ما بین ما و« اناستاسیوس » به تجهیز و استحکام شهر « دارا » پرداخته و آنجا را در علیه ما قلعه بندی کرده اید، در نتیجه این اقدامات دولت ایران دچار اشکال و زحمات سیار گردیده و مخارج سنگین نگهداری دو قشون بر او تحمیل شده است ، یکی برای جلوگیری از تهاجم و یغماگری طوایف « ماساژت » در اراضی مشترکه ما و شما ، و دیگری جهة دفع حملات خود شما . اخیرا که ما راجع باین مسائل بشما اعتراض نمودیم و تقاضا کردیم که یا ساخلوی در بند های خزر را مشترکا فرستیم و یا شما تجهیزات و استحکامات شهر « دارا » را موقوف سازید متاسفانه شما ترتیب اثری باین پیشنهاد ندادید، سهل است که نقشه دیگری هم برای آسیب رساندن بما کشیده و اقدام بساختمان قلعه « میندوس » نمودید.

با این مقدمات اینك رومیان مخیر و مختار هستند که یا از راه صلح در آمده با ما بعدالت و انصاف رفتار نمایند و یا به تجاوز و تخطی بحقوق ما ادامه داده و آماده جنك و ستیز باشند زیرا ایرانیها هرگز سلاح جنك بر زمین نخواهند گذارد تا آنکه رومی ها در نگهبانی و حراست در بند های خزر با ایشان تشریك مساعی کنند و یا تجهیزات و استحکامات شهر« دارا » راموقوف سازند. »

پس از این بیانات قباد سفیر امپراطور را مرخص کرد و ضمناً باو تذکر داد که اگر رومی ها مبلغی پول بایران بپردازند او حاضر بمتارکه جنك

خواهد بود . « روفینوس » به « بیزانتیوم » مراجعت کرد و اظهارات قباد را بعرض امپراطور رسانید . « هرموژن » نیز اندکی بعد از او به « بیزانتیوم » آمد و زمستان را در آنجا بسر برد . سال چهارم سلطنت « ژوستینین » این وقایع بپایان رسید [۵۲۱ میلادی]

— ۱۷ —

در اوائل بهار یکدسته ازقشون ایران بسرکردگی « آزارس » بخاك روم حمله برد . قشون مزبور عبارت از پانزده هزار سوار جنگی دلیر بود و « المنذر » پسر « ساکسیز » (۱) نیز با عده زیادی از جنگیان قبائل « هون » بکمك ایشان آمده بود . تهاجم ایرانیها در این دفعه بطریق معمولی انجام نگرفت زیرا بجای آنکه مثل سابق به بین النهرین حمله نمایند وارد سر زمینی شدند که در قدیم بنام « کوماچن » (۲) مشهور بود و امروز باسم « اوفراتسیا » (۳) معروف است و تا آنوقت هرگز ایرانیها از راه آن ناحیه برومی ها حمله ننموده بودند . وجه تسمیه ناحیه مذکور به بین النهرین و علت آنکه ایرانیها از حمله بدانجا خود داری نمودند بطوری است که ذیلا تشریح می گردد :

در خاك ارمنستان رشته جبال کم ارتفاعی است که چهل ودو « اسناد » تا شهر « تئودوزیوپولیس » فاصله دارد وبسمت شمال آن امتداد می یابد . ازاین رشته جبال دو رود خانه بزرك سر چشمه می گیرد که یکی بطرف راست جاری است و باسم فرات نامیده می شود و دیگری در سمت چپ جریان دارد و بدجله موسوم است . رود دجله مستقیماً و بدون اندکی انحراف بطرف شهر « امدا » جاری شده و از شمال این شهر همچنان پیش می رود تا وارد خاك « آشور » می گردد .

رود خانه مذکور دارای هیچگونه منفرعاتی هم نیست غیر از یك نهر

---

۱ - Saccice ۲ - Commagene ۳ - Evphratesia

کوچك که آبش در رودخانه می ریزد . اما شط فرات پس از آنکه مسافت کمی از سرچشمه اش دور می شود ناگهان از نظر مخفی می گردد و چنان مینماید که بزمین فرو می رود لیکن حقیقت امر غیر از این است و دلیل پنهان شدن آن این است که در نقطه مذکور باطلاق وسیعی است بطول پنجاه وعرض بیست «استاد» که در میان گل ولای آن نی های بی شماری می روید ولی زمین آنجا بقدری سخت و محکم است که هر کس از روی آن بگذرد نمی - تواند بین آنجا و زمین های معمولی فرقی بگذارد و بهمین جهة مسافرین پیاده و سواره و حتی ارابه های متعدد همه روزه بدون ترس و بیم از روی آن عبور می کنند و هرگز تا بحال کثرت عبور و مرور نتوانسته است شکست یا شکاف کوچکی هم در سطح آن تولید نماید . بومیان انحوالی همه ساله ساقه نی ها را می سوزانند که تراکم انها باعث اشکال ایاب و ذهاب نشود و فقط در یکموقع باد شدیدی دامنه اتش را توسعه داد بطوریکه تا ریشه نی هاراسوخت و در نتیجه شکاف کوچکی در سطح باطلاق تولید شد و آب از میان آن نمودار گردید ولی دیری نگذشت که شکاف مزبور بخودی خود بسته شده و سطح زمین دوباره بشکل اولیه خویش برگشت . ازاین نقطه رود خانه بطرف ناحیه موسوم به « سلزن » (۱) که معبد « ارتمیس » (۲) « توریانها » [۳] درانجا واقع است جاری می گردد این معبد همانست که میگویند «ایفی جی نی»[٤] دختر « اکاممنون » (۵) باتفاق « اورست » (٦) از آنجا فرار کرده و جسمه «ارتمیس» را با خود برد . اما معبدیکه تا این ایام هم در شهر « کومانا » باقی و برجاست معبد معروف « توریانها » نیست و تفصیل ایجاد آن قراریست که ذیلا نوشته می شود :

وقتی « اورست » باتفاق خواهرش باتعجیل از سرزمین « توریانها » خارج گردید غفلتاً گرفتار ناخوشی سختی شد و چون برای مداوای آن از غیبگویان استفسار

۱ - Celesene ۲ - Artemis ۳ - Taurians
٤ - Ephigenia ٥ - Agammemnon ٦ - Orestes

نمود جواب دادند که این مرض تخفیف و افاقه نخواهد یافت مگر آنکه «اورست» نقطهٔ شبیه بمحل معبد «توریانها» پیدا کرده و در آنجا بافتخار «ارتمیس» معبد جدیدی بسازد و بعد موی سر خود را بریده و شهر را بنام آن اسم گذاری کند. باینجهة «اورست» در اطراف آن نواحی گردش بسیار کرد و بالاخره در «پونتوس» (۱) بکوه مرتفع و سراشیبی رسید که در انتهای دامنه آن رودخانه «ایریس» (۲) جاری بود و چون تصور کرد که این نقطه همانجائی است که بوی نشانی داده بودند لهذا شهر بزرگی در آنجا ساخته و معبدی نیز بافتخار «ارتمیس» برپا کرد و بعد موی سر خود را بریده واسم شهر را بمناسبت آن «کومانا» گذاشت که هنوز هم در شهر مزبور تا امروز بهمین نام خوانده میشود.

بطوری که در اساطیر و افسانه ها معروف است بعد از ساختمان این شهر و معبدمرض «اورست» افاقه نیافت و بلکه بر شدت خود افزود. «اورست» دانست که پیشگوئی غیبگویان کاملا انجام نیافته است و باینجهة تفحص نمود تادر «کاپادوشیه» نقطه راپیداکردکه از هر حیث کاملا شبیه بمحل معبد «توریانها» بود. من خودبچشم این نقطه رادیده و از شباهت فوق العاده که بین این دو محل است متعجب گردیده ام زیرا دنبالهٔ رشته جبال «تورس» در اینجا عیناً شبیه بکوههای «توریانها» است و رودخانه «ساروس» نیز شباهت تام بشط فرات دارد، «اورست» در این نقطه شهر بزرگی ایجاد کرده و دو معبد نیز در آنجا بنا نهاد، یکی بافتخار «ارتمیس» و دیگری بافتخار خواهر خودش «ایفی‌جی‌نی» که معبد اخیر الذکر را عیسویها عیناً گرفته و بدون تغییری در بنا و ساختمان آن آنجا را عبادتگاه خود قرار داده اند. اسم این معبد هنوز هم «کومانای طلائی» است و وجه تسمیه آن اینست که «اورست» زلف های خود را در آنجا بریده و از مرض رهائی یافته است.

اما بعضی را عقیده بر آنست که مرض «اورست» دیوانگی بوده و پس

---

۱ - Pontus ۲ - IRIS

از قتل مادرش گرفتار جنون و اختلال مشاعر شده بوده است . حال برگردیم بروایت اصلی خود :

شطّ فرات از جبال « توریس» در ارمنستان و سرزمین «سلزن» جدا شده در سمت راست دجله جاری می گردد و پس از گذشتن ازاراضی وسیعه انهار زیادی داخل آن گردیده تشکیل رود خانه معظمی می دهدو بطرف سرزمین طایفه که در قدیم بنام «شامیان سفید» معروف بوده و امروز باسم «ارامنه صغیر» مشهورند پیش می رود . در این ناحیه شهر یست موسوم به «ملیتن» (۱) که‌دارای‌اهمیت‌واعتبارزیادمی باشد . پس از آن فرات‌از «ساموساتا» (۲) و «هیراپولیس» (۳) و سایر بلاد آن نواحی تا نزدیکیهای خاك آشور گذشته و در آنجا این دو رود معتبر با هم‌توام شده تشکیل شطعظیمی می‌دهند که باسم دجله موسوم است . اراضی که در خارج رود فرات واقع است و ابتدای آن از«ساموساتا» شروع می شوددرقدیم‌بنام «کوماژن» نامیدمیشدوقطعه خاکی‌هم که‌مابین دجله و فرات واقع گردیده‌است‌بنام بین النهرین موسوم میباشد ولی این اسم بامسمی‌تمامی این قطعه اطلاق نشده و بعضی نقاط آن دارای اسامی مخصوصی می باشند منجمله اراضی را که تا شهر «آمیدا» امتداد دارد بعضی ها باسم ارمنیستان می خوانند و «ادسا» (٤) و نواحی اطراف آنرا بنام «اوسروئن» (٥)می‌نامندو وجه‌تسمیه‌این قطعه‌هم‌مناسبت‌اسم‌شخصی «اوسروز» نام‌است که‌وقتی‌ساکنین این نواحی‌باایران‌متحدبودنددرآنجا سلطنت‌می‌نموده بعده‌وقتی‌ایرانی‌ها شهر «نصیبین» وبرخی‌دیگراز‌بلادبین‌النهرین‌را اررومی‌ها منزع‌ساختندهروقت‌می خواستند بر علیه آنها قشون کشی کنند توجهی باراضی بایر و غیر مسکونی خارج شط فرات نکرده و قوای خود را بدون هیچ زحمت و اشکال دربین النهرین متمرکز می ساختند زیرا قطعه مزبورمتعلق بخود شان بودو بعلاوه فاصله‌آن تااراضی

---

۱ - Meliten ۲ - Samosata ۳ - Hierapolis
٤ - Edessa ٥ - Osroene

مسکون متعلق بدشمن خیلی کم بود و باینواسطه زودتر و اسانتر می توانستند بخاک رو میان حمله کنند .

وقتی سپهسالار در جنك با رومیان شکست خورد و پس از دادن تلفات بسیار با بقیة السیف قشون خود بایران مراجعت نمود گرفتار سیاست و عقوبت شدید قباد گردید . بدینمعنی که شاهنشاه گیسو بند مرصعی را که باو اجازه داده بود بسر بگذارد از او باز گرفت و باید دانست که حق داشتن گیسو بند در میان ایرانی ها شان و افتخار بزرگی محسوب می شود که فقط مقام سلطنت از آن بالاتر می باشد و اصلا کسی در ایران حق ندارد انگشتر و کمر بند طلا و هر قسم زیور دیگری استعمال نماید مگر آنکه از طرف شاه باو اجازه داده شده باشد .

پس از آن قباد بفکر طرح نقشهٔ افتاد که خود شخصا بجنك رومی ها برود زیرا بعد از مغلوب شدن سپهسالار دیگر بهیچکس اعتماد و اطمینان نداشت. در حینی که وی غرق اندیشه اینکار بودو نمیدانست چه طریقه ای را اتخاذ نماید « المنذر » پادشاه اعراب بحضور او آمده چنین گفت : « خداوندا ، انسان نباید همه چیز خود را بدست تقدیر بسپارد و در عین حال هم نباید معتقد باشد که تمام جنگها بایستی بفتح و فیروزی او تمام گردد زیرا این تصور با جریان امور عالم و سر نوشت انسانی مغایرت کلی دارد و کسی که دارای این توقع و چشم داشت باشد جز ضرر و خسارت بسیار نتیجهٔ عایدش نخواهد شد . علت این نکته نیز پر واضح است چه کسانی که متوقعند که هر چه برایشان پیش میاید همه مقرون بخیر و منفعت ایشان باشد البته اگر وقتی دچار شکست و مغلوبیت شدند و شر و مفسدتی برایشان پیش آید بیش از حد لزوم گرفتار پریشانی و تشویش خاطر شده و شاید از شدت استیصال بکلی از پا در ایند ، و چون انسان هیچوقت اعتمادی بطالع و اقبال خود ندارد لهذا هر چند هم که از حیث قوا و سایر جهات بر دشمن تفوق و برتری داشته باشد نباید مخاطرات مصاف و جنك علنی را برای خود تدارك نماید و بهتر انست که از راه حیله و نیرنك بر خصم غلبه کند زیرا هیچکس در جنك علني و مصاف تن به تن نمی تواند

بفتح و فیروزی خود اطمینان داشته باشد . بنا بر این ای شاهنشاه معظم ، نه بخاطر شکست و بدبختی که نصیب سپهسالار شده است متأثر و اندوهگین باش و نه دیگر بفکر امتحان و ازمایش بخت و اقبال بیفت . در بین‌النهرین وسرزمین «اوسروئن» رومیان شهر های خودرا بواسطه مجاورت با سرحدات تو مجهز و قلعه بندی کرده و عدهٔ کثیری قشون درانجا بحراست گماشته اند و باینجهة اگر ما بخواهیم بدانجا حمله نمائیم از اسیب و خطر مصون نخواهیم بود لیکن در اراضی خارج از شط فرات و سر زمین شام که در مجاورت آن واقع است هیچگونه قلعه نظامی یافت نمی شود و قشون قابل توجهی نیز در انجا اقامت ندارد و این مسئله را مکرر من از اعرابی که برای جاسوسی بدان صفحات فرستاده ام شنیده ام . بعلاوه شهر انطاکیه که از حیث بزرگی و جمعیت و ثروت سر آمد سایر بلاد امپراطوری روم شرقی است در اینجا واقع است و شهر مذکور نیز بدون هیچ محافظ و مدافعی می باشد زیرا اهالی آنجا جز در فکر عیش و خوشگذرانی و رقابت با هم در نمایشگاهها نیستند و توجهی بحفظو حراست حدود و ثغور خود ندارند . بنا بر این هرگاه غفلتاً بر این شهر حمله کنیم باغلب احتمال خواهیم توانست آنجا را بسهولت فتح نمائیم و بدون آنکه قشون بین‌النهرین از کیفیت امر مطلع شود و کسی از آنها متعرض ما گردد بسلامت بخاک ایران مراجعت نمائیم . راجع بفقدان آب و سایر لوازم نیز خاطر شاهنشاه نباید مشوش باشد زیرا من خودم فرماندهی قشون را بعهده گرفته و آنرا از هر راهی که سهل و مقتضی باشد حرکت می دهم .

وقتی قباد این بیانات را شنید نه با نقشه پیشنهادی‌مخالفتی کرد و نه سوء ظن و بدگمانی نسبت بدان برد زیرا « المنذر » شخصی فوق العاده با احتیاط و فعال و درفنون جنگی آزموده و مجرب بود و نسبت بدولت ایران نیز بی نهایت صدیق و وفادار بود . همین شخص مدت پنجاه سال دولت روم‌را مستاصل داشته و قدرت او را در مقابل خود بزانو در آورده بود زیرا از سرحدات مصر گرفته تا حوالی بین‌النهرین همه جا متصرفات روم را عرصه تاخت

و تاز خود قرار داده بود و بهر شهری که می رسید آنجا را بباد چپاول و غارت گرفته ابنیه و عمارات را می سوزانید و مردم انرا یا از دم شمشیر می گذرانید و یا ده ها هزار از انها را باسیری برده و بعد بمبالغ هنگفت انهارا می فروخت. در طی تمام این تاخت و تاز ها هیچکس بدفاع و مقابله او نمیامد زیرا چنان سریع و ناگهانی حمله می کرد که معمولا بعد از نهب و غارت شهر ها و گرفتن غنائم بسیار در موقع مراجعت وی تازه سرداران و سپاهیان از کیفیت امر مطلع شده و وقتی بجلوگیری او میامدند که دیگر اثری از او باقی نمانده بود. اگر بر حسب تصادف رومی ها زود از تهاجم وی مستحضر شده و بتعاقب او میرفتند آنها را غافل گیر کرده و پیش از انکه اماده جنگ باشند بر سرانها می ریخت و بدون هیچ زحمتی انها را منهزم و متواری می ساخت چنانکه در یکموقع یک فوج تمام از سپاهیان رومی را که به دنبال وی امده بودند با صاحبمنصبان انها دستگیر و محبوس نمود. « تیموستراتوس » «۱» برادر « روفینوس » و « یوحنا » پسر « سوکاس » نیز در جزو صاحبمنصبان مذکور بودند و مبالغ هنگفتی گرفت تا انهارا مستخلص ساخت. خلاصه انکه این شخص یکی از خطرناکترین دشمنان دولت روم بشمار می رفت و علت ان نیز این بود که وی سمت سلطنت و حکمرانی کلیهٔ اعراب مقیم ایران را داشت و بااینجهة هر وقت متمایل بود می توانست با تمامی قشون خود بهر نقطه از متصرفات دولت روم حمله نماید در حالتی که نه سرداران قشون رومی و نه اعرابی که با دولت مذکور متحد بودند قدرت جلوگیری و مقاومت با او را داشتند و همه از جنگ و زد و خورد باوی عاجز بودند. بهمین جهة « ژوستنین » هم « حارث » پسر « کابالاس » «۲» را که حکمران طوایف اعراب عربستان بود بمقام پادشاهی انتخاب کرد و هر قدر می توانست قبائل اعراب را در تحت تبعیت وی قرارداد درصورتیکه قبل از این هرگز چنین چیزی در میان رومی ها مرسوم نبود. معهذا « المنذر » مثل سابق دائماً مزاحم دولت روم می شد زیرا « حارث » یا از بدبختی قوهٔ مدافعه او را نداشت و در مقابل وی عاجز بود و یا برومیان

۱ - Timostratus ۲ - Gabalas

خیانت کرده و بزودی بدشمن آنها پیوسته است چونکه ما هیچگونه اطلاعی از اعمال و رفتار او نداریم . بدین ترتیب « المنذر » بدون آنکه کسی قادر بمخالفت و جلوگیری او باشد مدت طویلی سر تا سر شرق را میدان تاخت و تاز و چپاول و یغمای خود قرار داد زیرا سالیان دراز عمر کرده بحد پیری و کهولت رسید .

ـــ۱۸ـــ

بنا بر این مقدمات قباد از پیشنهاد «المنذر» مشعوف گردید و پانزده هزار سوار زبده انتخاب کرده ریاست آنرا بعهده شخصی ایرانی موسوم به « آزارس » واگذار نمود و به « المنذر » نیز امر داد که هدایت قشون را بعهده گیرد . قشون مزبور از شط فرات در خاك آشور گذشته و پس از طی مقداری مسافت در اراضی بایر وغیر مسکون غفلة بر زمین موسوم به « کومازن » حمله بردند . تا آنجا که ما اطلاع داریم این اولین دفعه بود که ایرانی ها ازاین راه بخاك روم حمله کردند و باینجهة چون خبر آن منتشر گردید رومیها از ترس و وحشت بکلی خود را باختند و نمیدانستند چه باید بکنند . «بلزاریوس» هم وقتی از این واقعه مطلع گردید ابتدا مضطرب و متحیر شد ولی بعد تصمیم گرفت که با کمال عجله بجلوگیری دشمن بشتابد . باینواسطه در هر یك ازشهر ها عده کافی ساخلو گماشت که مبادا قباد با لشگر دیگری ازراه بین النهرین حمله کرده و بلاد آنجا را که بدون مدافع مانده بودند تصرف نماید . بعد خودش بقیه قشون روم را همراه بر داشته و بعجله تمام از شط فرات گذشت و باستقبال دشمن شتافت . عده قشون روم به بیست هزار سوار و پیاده بالغ میگردید و متجاوز ازدو هزار نفرهم جنگیان قبیله «ایسوری» (۱) بریاست «سونگینوس» (۲) و « استفاناسیوس » (۳) آمده بودند و « حارث » باجمعی از عساکر عرب نیز

۱ - Issaurian ۲ - Songinus ۳ - Stephanacius

بکمك آنها شتافته بود . وقتی سپاهیان روم بشهر « کالسیس » (۱) رسیدند همانجا اردو زده و متوقف گردیدند زیرا شنیده بودند که قشون دشمن در نقطه موسوم به « کابولون » (۲) که صد و ده « استاد » تا شهر « کالسیس » مسافت دارد اردو زده است . از طرف دیگر چون خبر آمدن قشون روم بگوش « المنذر » و « ازارس » رسید از ظهور این خبر ناگهانی متوحش شده وتصمیم گرفتند که از ادامه پیشرفت خود صرف نظر نمایند و فوراً بطرف ایران مراجعت کنند . بدین قصد در امتداد ساحل چپ فرات شروع بعقب نشینی نمودند و قشون روم نیز همه جا بتعاقب آنها پیش آمد بطوریکه هر جا ایرانی ها بیتوته می کردند رومی ها متعاقب ایشان در شب بعد همانجا اردو می زدند - « بلزار یوس » عمدا از تند رفتن قشون و رسیدن بدشمن جلوگیری می کرد زیرا نمیخواست با ایرانی ها رو برو شده و جنگی آغاز کند و فقط باین اندازه اکتفا داشت که ببیند « المنذر » و سپاهیان ایران بخاك روم حمله کرده و قبل از آنکه بتوانند کاری انجام دهند مجبور بعقب نشینی و مراجعت بخاك خود شدند بهمین جهة سربازان و صاحبمنصبان قشون جملگی در خفا بوی میخندیدند و او را تمسخر میکردند لیکن هیچکدام در ظاهر بروی او نیاورده و چیزی نمی گفتند .

عاقبت ایرانی ها اردوی خود را در ساحل فرات رو بروی شهر « کالینوس » زده و در حینی که میخواستند از آنجا حرکت کنند و بعزم مراجعت بمملکت خود وارد اراضی بایر و غیر مسکون شوند رومیها از عقب رسیده و با آنها مصادف گردیدند . در آنموقع عید (فصح) فرا رسیده و فردای آنروز مراسم و تشریفات آن بعمل میآمد . این عید را مسیحیان بیش از سایر اعیاد خود مقدس می شمرند و از روز پیش روزه گرفته و تا نیمه شب بعد نه غذا میخورند و نه آب می نوشند . « بلزار یوس » چون دید که تمامی قشون به بی تابی منتظر فرمان حمله بدشمن هستند خواست آنها را بنوعی از این خیال باز دارد زیرا « هرموژن »

---

۱ - Chalcis　　۲ - Gabboulon

هم که اخیراً باردو وارد شده و پیغامی از جانب امپراطور آورده بود اتخاذ همین رویه را در تعقیب دشمن سفارش نموده بود . باینجهة سپاهیان را دور خود جمع کرده و خطاب بایشان چنین گفت : ای رومیان بکجا میخواهید حمله کنید ؟ عقل شما چه رسیده است که عمداً میخواهید خود را بمخاطره غیر لازم بیفکنید ؟ تمام مردم معتقدند که درخشان ترین فتوحات آنستکه بدون دادن تلفات و خسارات حاصل شده باشد . حال بخت ما بلند است که چنین فتحی نصیبمان شده و دشمن از ترس سطوت ما رویگریز میرود . در اینصورت بجای آنکه مزاحم آنان شویم بهتر است که از این نعمت غیر مترقبه و فتح شایان استفاده کامل بریم چه که ایرانیان با امید و آرزوی بسیار بخاك ما حمله آوردند و اینك با یأس و نا امیدی کامل بمملکت خود مراجعت می نمایند . تعاقب دشمن و مجبور ساختن وی بقبول جنك در هر صورت برای ما بی فایده و غیر لازم است زیرا اگر بر آنها غلبه نمائیم که تازه جز راندن آنها از مملکت خود نتیجه دیگری نمی بریم و همه کس می دانند که تعقیب دشمن فراری کاری عبث و بی فایده است اما اگر بر حسب اتفاق بخت از ما برگشت و درجنك با آنها شکست خوردیم هم از افتخارات این فتح درخشان محروم و بی نصیب می مانیم و هم خاك امپراطور را بی هیچ حافظ و مدافع عرصهٔ تاخت و تاز و چپاول دشمن خواهیم ساخت . علاوه بر این باید متوجه این نکته باشید که خداوند انسانرا در موقع مخاطرات ضروری و ناگهانی حفظ و حراست می فرماید نه در مخاطراتی که مردم بدون جهة آنها را برای خود تدارك می کنند . ازاینها گذشته مکرر این مسئله ثبوت پیوسته است که کسانی که هیچ راه علاج و چارهٔ در برابر خود نمی بینند ناگزیر در مقابل خطر ایستادگی و مقاومت کرده و جرأت و جلادتی حیرت انگیز از خود نشان می دهند . اما موانع و مشکلات ما درزد و خورد با دشمن زیاد است یکی اینکه عده زیادی از شما پیاده قطع مسافت کرده و روزه دار هستید و دیگر آنکه هنوز جمعی از شما بدینجا وارد نگردیده و دور از اردو هستند .

همینکه بیانات « بلزار یوس » خاتمه یافت از هر سو صدای تحقیر و ملامت از قشون بر خاست و سربازان علناً در حضور او با فریاد بلند دشنام و ناسزا گفته و او را ضعیف و ترسو و کشنده روح شهامت خود خطاب نمودند و حتی بعضی از صاحبمنصبان نیز با سربازان هم آهنك شده و با جسارت تمام او را سر زنش و ملامت کردند . « بلزار یوس » از وقاحت و بی حیائی آنان در شگفت ماند و ناگزیر لحن نصیحت خود را تغییر داده آنها را بجنك با دشمن تحریض و تشویق میکرد و می گفت من قبل از این شدت شوق و تمایل شما را بجنك نمی‌دانستم و حالا که بر درجه اشتیاق و حرارت شما وقوف یافتم با خاطری مطمئن تر و جرئتی قوی تر بجنك با دشمن قیام خواهم کرد . پس از آن بآرایش صفوف لشکر پرداخته فوج پیاده را در جناح چپ نزدیك رود خانه قرار داد و « حارث » و عساکر عرب او را در اراضی نا هموار جناح راست جا داد و خودش نیز با افواج سواره در قلب سپاه ایستاد . « ازارس » چون دید که رومی ها آماده جنك شده اند سربازان خودرا مخاطب ساخته به آنها چنین گفت : « شما ها ایرانی هستید و هیچکس منکر نیست که اگر شما را مخیر و آزاد بگذارند یقیناً شجاعت و نیکنامی را بر زندگانی خود ترجیح خواهید داد ولی من اینك بشما میگویم که اگر فرضاً خودتان هم متمایل باشید نخواهید توانست افتخار و نیکنامی خودرا درمقابل زندگی بفروشید زیرا کسانی که می توانند خود را از خطر رهانیده و با بی شرفی زندگانی نمایند در صورت تمایل شخصی خود ممکن است جان خویش را بر شرافت و حیثیت ترجیح داده و آنرا از مهلکه بدر برند لیکن شما در هر صورت محکوم بمرك هستید یعنی یا باید با شرافتمندی دردست دشمن بقتل برسید و یا در صورت فرار سیاست و عقوبت شدید پادشاه خود گرفتار آئید. آیا هزار مرتبه بهتر نخواهد بود که شق اول را اختیار نموده و خود را خجلت زده و رسوا نسازید . بنا بر این چون وضع شما بدینمنوال است من بشما توصیه میکنم که نه تنها ترس دشمن بلکه خشم و غضب شاهنشاه خود را نیز بخاطر آورده و

با قلبی جسور و بی باك وارد این جنك گردید». پس از خاتمه این اظهارات «ازارس» صفوف لشگر را آراسته ایرانی ها را در جناح راست و اعرابرا در جناح چپ قرار داد و بلا فاصله جنك از طرفین آغاز گردید و زد و خورد خونین و هولناکی شروع شد باران تیر از هر سو می بارید و در هر دو لشگر ازکشته پشته میساخت ومخصوصاً ایرانیان بیش‌ازرومی‌ها هدف تیر گردیده وتلفات می دادند زیرا با آنکه همه ایرانی ها در تیر اندازی بسیار ماهر و چالاک بودند وعده تیرهای ایشان نیز بمراتب زیادتر ازدشمن بود معذلك چون غالبا کمان آنها بی قوت وزه آن سست بود تیری که از شست ایشان رها می شد همینکه بجوشن وسپر رومیان اصابت می کرد بالفور خرد شده و بدون آنکه آسیبی بطرف برساند بزمین می افتاد، کمانداران رومی در تیر اندازی بطی و کند هستند اما چون قوت‌عضلات ایشان زیاد است وزه کمانشان فوق‌العاده سخت و محکم است از اینجهة هیچ سپر و جوشنی تاب مقاومت تیر آنها را نمی آورد و پیکان آنها بهرکس اصابت نماید اورا از پا می اندازد. کم کم دوثلث روز تمام شد و جنك هنوز بحالت اول ادامه یافته و پیشرفت هیچ طرف معلوم نبود. عاقبت عدهٔ از سواران زبده ایران بجناح راست قشون روم که «حارث» و عساکر عرب وی درآنجا قرار داشتند حمله برده و صف آنهارا درهم شکستند و بهمین جهة معروف است که اعراب برومیها خیانت نمودند زیرا قبل از اینکه دشمن به آنها حمله کند آنها خود صف خویش را شکسته و بعجله رونگریز نهادند. بدین ترتیب ایرانی ها صفوف دشمن را شکافته و بسرعت خود را بفوج سواره رومی ها رسانیدند. رومیان که از رنج راه ومشقات جنك خسته و فرسوده شده و بعلاوه تمامی آنها تا آنوقت روز نیز روزه داشتند چون از هر طرف خود را در محاصره دشمن دیدند مقاومت را بی فایده دانسته و با اختلال و هرج و مرج کامل رو بفرار نهادند. جماعتی از آنان بجزایری که در وسط رود خانه بود پناهنده شدند ولی معدودی دیگر همانجا مانده در مقابل ایرانی‌ها ایستادگی کردند و داد شجاعت و دلیری حیرت انگیزی دادند

از آنجمله « اسکان » بود که پس از کشتن جمع کثیری از صاحبمنصبان ایرانی بالاخره خودش در دست دشمن قطعه قطعه گردید و یادگار نیکی از شجاعت و رشادت خویش در میان رومی ها باقی گذارد. پس از کشته شدن « اسکان » هشتصد نفر دیگر هم که مقاومت کرده بودند بخاك هلاك افتادند و جنگیات « ایسوری » نیز با سردار خود جملگی بقتل رسیدند در صورتی که جرئت نکرده بودند حتی اسلحه خود را بروی دشمن بلند کنند. علت این مسئله هم آن بود که جماعت مذکور تازه از شغل زراعت و رعیتی دست کشیده وارد قشون شده بودند و بهیچوجه تجربه و مهارتی در فنون جنگی نداشتند اما عجب در اینستکه همین اشخاص ابتدا بیش از سایرین برای جنك حرص و ولع داشتند و از خود رومی ها بیشتر جبن و کم دلی « بلزاریوس » را ملامت و نکوهش می کردند. اما همه آنها از قبایل « ایسوری » نبودند و اکثریت ایشان را اهالی « سیکانون » (۱) تشکیل میدادند.

« بلزاریوس » با عدهٔ از سربازان در جای خویش مانده و مادامی که « اسکان » و همراهانش در مقابل ایرانی ها مقاومت می کردند او نیز در دفع آنها می کوشید و بر ایشان حمله می برد لیکن همینکه « اسکان » کشته شد و سربازانش بعضی بقتل رسیده وبرخی فرار اختیار کردند « بلزاریوس » نیز با سپاهیان خود گریخته وبصف پیاده ملحق گردید. این صف هنوز بفرماندهی « پطرس » مقاومت میکرد و با آنکه عده آن خیلی تقلیل یافته بود باز افراد آن رشیدانه میجنگیدند. در آنجا « بلزاریوس » از اسب فرود آمده بهمراهان خود نیز امر داد که پیاده شوند و بالاتفاق در مقابل هجوم دشمن ایستادگی نمایند. ایرانیهائیکه بتعاقب فراریان رفته بودند پس از آنکه آنهارا تا مسافت قلیلی دنبال نمودند مراجعت کرده و به « بلزاریوس » وصف پیاده او حمله نمودند.

رومیان برای آنکه خودرا ازخطر محاصره محفوظ بدارند پشت برود خانه ایستاده و با تمام قوا وتوانائی خویش حملات دشمن را دفع مینمودند. در اینوقت دو باره

۱ - Sycnon

نائره قتال بشدتی هرچه تمامتر اشتعال یافت ولی قوای طرفین بهیچوجه تعادل نداشت زیرا فقط عده قلیلی از فوج پیاده قشون رومی در مقابل تمامی سواره نظام دشمن میجنگید .

لیکن با وجود این ایرانیها نمی توانستند همین عده قلیل را شکست داده و آنهارا منهزم سازند زیرا سربازان شانه بشانه هم ایستاده و با سپرهای بلند خود تشکیل حصار روئین محکمی می‌دادند وازپشت آن باسانی ایرانی هارا هدف می‌ساختند درصورتیکه تیردشمن آسیب و گزندی بانها نمیرسانید . چندین مرتبه ایرانی ها با تمام قوا باین صف کوچك حمله برده وسعی کردند که آنرا درهم بشکنند لیکن در هردفعه هجوم آنها بی نتیجه مانده و مجبور بعقب نشینی ومراجعت گردیدند زیرا اسبهای آنها از صدای بهم خوردن سپرهای رومیان رم کرده و سواران خودرا بوحشت میانداختند . بدین ترتیب جنك بین طرفین بشدت ادامه داشت تا روز سپری گشت وچون شب فرا رسید ایرانی ها باردوی خود مراجعت نمودند و « بلزاریوس » با جمعی از همراهان خود قایقی پیدا کرده بتوسط آن خود را بجزیره وسط آب رسانیدند . فردای آنشب چندین قایق از شهر « کالی نیکوم » آمده رومی ها را بشهر برد و ایرانی ها هم پس از لخت کردن مقتولین بطرف مملکت خویش رهسپار گردیدند لیکن عده کشته‌های ایشان کمتر از تلفات دشمن نبود .

وقتی « ازارس » با بقیه قشون خود بایران آمد با آن که در جنك فتح نموده بود معذلك مورد خشم و سخط شدید قباد واقع شد و علت آن به قراری بود که ذیلا نوشته می شود :

مابین ایرانی ها رسم‌است که وقتی بر علیه دشمنی قشون کشی می کنند پادشاه بر تخت سلطنتی جلوس نموده چند عدد سبد در حضور او می گذارند و سرداری هم که قشون را بجنك می برد درکنار تخت می ایستد افراد قشون از مقابل شاه می گذرند و هر کدام یك زوبین در میان سبد ها می افکنند وبعد سر سبد ها را بسته بمهر شاه ممهور می سازند و آنها را در جائی محفوظ نگاه

می دارند . پس از مراجعت قشون مجدداً هر کدام یکی از زوبین‌ها را برداشته وبعد صاحبمنصبانی که مأمور این کار هستند بقیه زوبین ها را که در سبد ها مانده است می شمرند و عده آنها را بعرض شاه رسانیده و باین ترتیب عده تلفات جنگ‌را معین می نمایند . این قاعده از قدیم‌الایام در ایران مرسوم بوده وهنوز هم آنرا مراعات می کنند ، وقتی « آزارس » بحضور قباد آمد از او پرسید که هیچ قلعهٔ از رومی ها گرفته یا نه زیرا مقصود عمده از این قشون کشی که « المنذر » هم در آن شرکت نموده بود این بود که شهر « انطاکیه » فتح شود . « ازارس » جواب داد که قلعهٔ از رومی ها نگرفته ام ولی آنها را در جنگ مغلوب کرده ام . بعد قباد فرمان داد که به ترتیب معمول قشون در حضور او سان داده و هر کدام زوبینی از سبد ها بر دارند و چون پس از احصاء لشگر معلوم شد که جمع کثیری در این جنگ کشته شده‌اند « قباد » « ازارس» را توبیخ و ملامت بسیار نمود و درجات او را از او خلع کرد . فتح مزبور باین ترتیب بضرر « ازارس » تمام شد .

—۱۹—

در اینموقع « ژوستنین » بفکر افتاد که با حبشی ها و « هومریت ها » متحد شده و آسیبی بایرانی ها برساند . قبلاً لازم است توضیح دهم که این طوائف در کدام قسمت زمین سکونت دارند بعد تشریح کنم که امپراطور بچه وسیله می خواست از آنها کمک و استعانت جوید . فلسطین از سمت مشرق محدود است بدریائی که باسم بحر احمر معروف می باشد و دریای مزبور از هندوستان شروع شده وازاین نقطه که جزو متصرفات روم است ختم میشود در ساحل این دریا شهری است موسوم به « ایلاس » (۱) که در حوالی آن بحراحمر مبدل بخلیج باریکی میشود . همچنانکه شخص از شهر « ایلاس » سوار

---

۱ - Aelas

کشتی شده و بطرف جلو می رود رشته جبال مصر درسمت راست او بسوی جنوب و صحرای وسیع غیر مسکونی در سمت دیگر وی بطرف شمال امتداد می یابد وتا نزدیکی جزیره « ایوتاب » (۱) که بمساحت هزار «استاد» تاشهر « ایلاس » فاصله دارد اراضی ساحل از دو طرف دیده می شود . در جزیره مزبور یهودیها از ادوار قدیمه بالاستقلال زیست می نمودند لیکن در زمان سلطنت « ژوستینین » تابع و خراجگذار روم شده بودند . از این محل ببعد دریا وسیع گشته و کشتی هائی که بر روی آن عبور می نمایند از خشکی ساحل راست خیلی دور می شوند و شبها را اجبارا در ساحل چپ لنگر می اندازند زیرا بواسطه گردابهای زیادی که دراین قسمت دریا هست ممکن نیست بسهولت کشتی رانی نمود . اما از طرف دیگر بنادر و لنگرگاههای طبیعی خوب در آنجا فراوان است و بدینجهة برای ملاحان اشکالی ندارد که هر کجا خواسته باشند لنگر بیفکنند .

ساحل مجاور سرحدات فلسطین در تصرف اعرابی است که از قدیم‌الایام در « بیشه های نخل » اقامت داشته اند (۲) بیشه های مزبور در داخله مملکت واقع شده و اراضی وسیعی‌را فرا گرفته است و غیر ازنخل هیچ نبات دیگری در آنجا نمی روید . امیر قبائل عرب موسوم به « ابوکورابوس » (۳) این بیشه‌هارا به « ژوستینین » بخشیده و « ژوستینین » نیز در عوض او را به امارت قبائل عرب فلسطین انتخاب نموده است وفعلا مأموریت حفظ و حراست این اراضی بعهده او می باشد زیرا « ابوکوراوس » فوق‌العاده متهور و فعال است و هم قبائل خود او و هم دشمنان خارجی بی نهایت از او بیم و هراس دارند . بدینجهة امپراطور علی‌الظاهر صاحب و مالك بیشه های نخل است لیکن در حقیقت تصاحب هیچیك از نواحی این سامان برای وی امکان پذیر نیست زیرا بیابان وسیع لم یزرع و غیر مسکونی که بمسافت ده روز راه وسعت دارد در آنجا موجود می باشد و بعلاوه خود بیشه ها نیز هیچ‌گونه فایده و ارزش ندارند و وقتی « ابوکورابوس » آنها را بامپراطور بخشید « ژوستینین » از بی فایدگی

۱ - Eotabe ۲ - مقصود سواحل عربستان است ۳ - Abucurabns

آ نها کاملا مطلع بود و فقط بنا بر مصلحت بقبول آ ن راضی شد . این بود توصیف مختصری از بیشه های نخل « عربستان » اما در مجاورت خاک این طوایف قبایل دیگری از اعراب سکونت دارند که بنام « مدنی » موسومند و در تحت تبعیت اقوام « هومریت » می باشند . « هومریتها » قدری دور تر از این اعراب در ساحل دریا اقامت دارند و پشت سر آ نها اقوام و طوائف کثیره دیگری هستند که خاکشان تا سر زمین اعراب آدم خور امتداد می یابد .

در قاره رو بروی سر زمین « هومریت » ها طوایف حبشی سکونت دارند که بمناسبت اسم شهر شان « اوپومیس » (۱) بنام « اوپومیت » ها نیز معروف می باشند . مسافت دریائی را که بین این دو ناحیه است در صورت وزیدن باد مساعد می توان در پنج شبانه روز پیمود چونکه گردابهای سختی در این نقطه وجود ندارد و اهالی عادت بکشتی رانی در شب دارند . این قسمت از دریا را بعضی ها باسم بحر احمر نیز خوانده‌اند زیرا دریائی که تا شهر « ایلاس » امتداد دارد بنام خلیج عربستان معروف می باشد و وجه تسمیه آ ن نیز این است که مملکتی که بین این نقطه و شهر « گازا » (۲) واقع گردیده از زمان قدیم به اسم عربستان معروف بوده و پادشاه عربستان و درباریان او ابتدا در شهر «پترا» اقامت داشته اند .

بندری که « هومریتها » بقصد مسافرت حبشه از آ نجا وارد دریا می شوند باسم « بولیکاس » (۳) معروف است و بندری که درآنجا بمقصد رسیده و پیاد می کردند به « آدولیت » (٤) موسوم می باشند . اما شهر « آدولاس » بمسافت دویست « استاد » تا بندر فاصله دارد در صورتی که از شهر « اوپومیس » تا آ نجا بیست روز فاصله است .

کشتی هائی که در هندوستان و در این دریا دیده می شوند با جهازات سایر جا ها فرق و اختلاف دارند یعنی کف و بدنه آ نها با قیر یا مواد دیگر

---

۱ - Aupomis ۲ - Gaza ۳ - Bulicas
٤ - Adulitae

اندوده نشده و بجای آنکه تخته ها را با میخ بهم بکوبند آنها را با یك قسم طناب محکم بیکدیگر بسته اند ، علت این مسئله بطوری که غالب مردم تصور می نمایند این نیست که صخره های آهن ربا در این نقاط وجود دارد و آهن کشتی ها را بخود جذب میکند (زیرا جهازات رومی که همه میخهای آهنی دارند دائماً در این دریا ایاب و ذهاب می نمایند و هرگز تا کنون چنین اتفاقی برای آنها رخ نداده است) بلکه علت اصلی آن اینستکه هندیها و حبشیها آهن یا مواد دیگری که برای این مقصود مفید باشد ندارند و رومی ها هم مطابق قانون از فروش آن ممنوع هستند و اگر کسی این قبیل اشیاء را بخارجی ها بفروشد اعدام می گردد . این بود توصیف دریای موسوم به بحر احمر و اراضی واقعه در طرفین آن .

ازشهر « اوپومیس » تا سرحدات مصر که جزو متصرفات روم است و شهر « الفانتین » (۱) درآنجا واقع شده سی روز راه می باشد و در طول این مسافت اقوام زیادی سکونت دارند که از همه آنها مهمتر قبائل بزرگت « بلمیز » (۲) و « نوباتا » (۳) هستند . « بلمیز » ها در قسمت مرکزی مملکت اقامت دارند و طوائف « نوباتی » در نواحی اطراف رود نیل سکونت کرده اند . سابقا سر حد روم در این سمت بقدر هفت روز مسافت زیادتر از امروز بوده است لیکن « دیوکلسین » امپراطور روم چون دید که عایدات اراضی مذکور فوق العاده قلیل و نا قابل است و بعلاوه قبایل « نوباتی » که ابتدا در حوالی شهر « اوسیس » اقامت داشتند اغلب آن نواحی را دستخوش تاخت و تاز و چپاول قرار می دهند باینجهة بوحشی های مزبور وعده داد که اگر مقر سابق خود را ترك گفته و در سواحل نیل اقامت نمایند در عوض شهر های بزرك و اراضی وسیع و حاصلخیز به آنها اعطا کنند و غرض او از این تدبیر آن بود که اولا نواحی اطراف « اوسیس » را از شر تاخت وتاز این قبائل آسوده‌سازد و ثانیا آنهارا وسیله دفع و طرد طوایف « بلمیز »

---

۱ - Elephantine ۲ - Blemyes ۳ - Nobatae

رار دهد . « نوباتی » ها این پیشنهاد را پذیرفته و بنا بدستور « دیوکلسین »
نورا نقل مکان نمودند و شهر ها و اراضی متعلق بدولت روم را که در دو
طرف رودنیل واقع است تصرف کردند . بعد از آن امپراطور قرار گذاشت
سالیانه مبلغی پول بطوایف مزبور و « بلمیز » ها بپردازد که از چپاول و
غارت متصرفات روم خود داری کنند . این پول هنوز تا بامروز مرتبا بآنها
پرداخته می شود لیکن تاخت و تاز و غارتگری آنها در نواحی مجاور کماقی السابق
باقی است و باینجهة ثابت گردیده که هیچ چیز نمی تواند وحشیان را ملزم
بایفای عهد و وفا داری نسبت برومیان نماید مگر زور سر نیزه و ترس از
قشون . « دیوکلسین » یکی از جزایر رودنیل را که در مجاورت شهر « الفانتین »
واقع است انتخاب نموده و در آنجا قلعه محکمی با چند معبد و مذبح برای عبادت
مشترك رومیان واقوام وحشی برپا ساخته و چند نفر هم کشیش و کاهن از
هر دو ملت بدانجا آورد تا بدین وسیله بین رومیان و اقوام مذکور الفت و
صمیمیتی ایجاد شود .

جزیره مزبور بواسطه همین معابد و جنبهٔ مذهبی آن بنام « فیلا » (١)
نامیده شده است . اقوام « بلمیز » و « نوباتی » کلیه خدایان یونانی عقیده
دارند و بعلاوه « ازیس » (٢) و « اوزیریس » (٣) و « پریاپوس » (٤) را
نیز عبادت و پرستش می کنند . طوایف « بلمیز » برای خورشید هم قربانی انسانی
می نمایند . معابد « فیلا » تا این زمان همچنان برپا بود لیکن « ژوستینین »
تصمیم گرفت که آنها را ازمیان بر دارد و باینجهة بنا بامر او « نرسس » که
از قشون ایران فرار کرده و بدولت روم پناهنده شده بود (٥) و در اینموقع
سمت فرماندهی قشون مصر را داشت تمام آنها را منهدم نمود و کهنه آنجا را
محبوس ساخت و مجسمه ها را به « بیزانتیوم » فرستاد . اینك برگردیم بذکر
بقیه روایت خویش :

---

١ - Philae   ٢ - Isis   ٣ - Osiris   ٤ - Priapus

٥ - کتاب اول . قسمت ١٥ - ٥

- ۲۰ -

« هلستیوس » پادشاه حبشیان که مسیحی متدین و متعصبی بود شنید که عدهٔ از « هومریتها » و مخصوصا یهودیهای آن ناحیه عیسویانرا عذاب و آزار داده و به پرستش اصنام مشغول شده اند . باینجهة لشکر جراری گرد آورده با کشتی های زیاد بجنك آنها رفت و پس از کشتن پادشاه ایشان وقتل عام عده کثیری از مردم شخص دیگر را که مذهب عیسوی داشت و باسم « ازیمیفیوس » نامیده می شد بپادشاهی « هومریتها » انتخاب نمود و با او قرار داد که همه ساله مبلغی خراج بحبشه بپردازد . در بین قشون حبشی ها عدهٔ زیادی از غلامان و اشخاص جنایتکار بودند که چون سرزمین خصب و حاصلخیز « هومریتها » را مشاهده کردند دیگر حاضر بمراجعت با پادشاه خود نشده و در همانجا رحل اقامت افکندند .

کمی بعد اشخاص مزبور باتفاق جمعی از بومیان آنجا برضد «ازیمیفیوس» قیام کرده او را دستگیر و در قلعه محبوس نمودند و شخص دیگری موسوم به « آبراموس » را بجای وی بسلطنت انتخاب کردند . این « آبراموس » غلام یکی از اهالی روم بود که بشغل تجارت و حمل و نقل مال‌التجاره درشهر « ادولیس » واقع در حبشه اشتغال داشت و چون « هلستیوس » از قضیه طغیان « هومریت » ها مستحضر گردید بقصد تنبیه « ابراموس » و سرکوبی شورشیان سه‌هزارنفر قشون بسرکردگی یکی ازمنسوبان خود بدانجا گسیل داشت . قشون مزبور نیز چون اراضی حاصلخیز « هومریت » ها را دیدند از خیال مراجعت منصرف شده و بدون اطلاع فرمانده خود با « ابراموس » قراردادی بستند و همینکه جنك بین فریقین شروع شد ، سردار خود را کشته و بدشمن ملحق گردیدند . « هلستیوس » پس از اطلاع از این واقعه بیش از پیش متغیر

و خشمگین شد و قشون دیگری بسر کوبی « هومریتها » فرستاد لیکن این قشون هم از سپاهیان « ابراموس » شکست خورده و با دادن تلفات سنگینی بمملکت خود مراجعت نمودند . از آن پس پادشاه حبشه ترسیده و دیگر بفکر قشون کشی بر علیه « ابراموس » نیفتاد تا کمی بعد از این وقایع خود او در گذشت و « ابراموس » برای استقرار سلطنت خویش متعهد شد که همه ساله خراجی بجا نشین وی بپردازد ولی این قضیه مدتی بعد اتفاق افتاد ،

در زمانی که «هلستیوس» پادشاه حبشه بود و « ازیمیفیوس » بر «هومریتها» سلطنت می کرد ژوستنیین رسولی « ژولیانوس » (۱) نام را نزد آنها فرستاده و بایشان پیغام داد که چون ملتین آنها دارای یك مذهب مشترك هستند صلاح در آنستکه با رومی ها متحد شده و بر علیه ایرانی ها بجنگند ضمنا بحبشی ها خاطر نشان نمود که اگر ابریشم از هندوستان خریده و برومیان بفروشند هم خودشان منافع هنگفت خواهند برد و هم از رفتن پول رومی ها بجیب دشمنان ایشان یعنی ایرانی‌ها جلوگیری خواهند کرد ، از « هومریتها » نیز تقاضا نمود که « کیسوس » (۲) فراری را بریاست اعراب «معدنی» انتخاب کرده و با لشکر جراری بخاك ایرانی ها حمله نمایند . « کیسوس » سرداری فوق العاده دلیر و جنگجو بود لیکن چون یکی ازبستگان « ازیمیفیوس » را بقتل رسانیده بود لهذا از مملکت خود فرار کرده و در سر زمین بایر و غیر مسکونی اقامت گزیده بود . هر یك از سلاطین مذکور بانجام تقاضا های « ژوستینین » وعده‌داده و رسول اورا مرخص‌نمودند لیکن‌هیچ کدام بقول خویش وفا نکردند یعنی نتوانستند کاری از پیش ببرند . زیرا درموضوع تجارت ابریشم ایرانی ها چون نزدیکتر بهندوستان هستند همیشه بار کشتی هائی‌را که از آنجا می آید زود تر در بنادر خریده و مجالی برای حبشی ها باقی نمی گذاشتند و در موضوع قشون کشی بخاك ایران نیز این کار از عهده « هومریتها » بکلی خارج بود چه اولا ما بین سر زمین ایشان و مملکت ایران صحرای وسیع

---

۱ - Julianus ۲ - Caisus

لم یزرعی موجود است که مسافرت در آن بسیار دشوار و طولانی می باشد. ثانیا ایرانی ها بمراتب از « هومریتها » شجاع تر و جنگجو تر هستند و طوایف مزبور بهیچ وجه قدرت مقابله و ستیزه با ایشان ندارند. بعد ها وقتی «ابراموس» اساس سلطنت خودرا مستقر ساخت وقدرت واعتباری حاصل کرد به « ژوستینین» وعده داد که بخاك ایران حمله نماید لیکن بمحض اینکه قشونی جمع آورده و رو براه نهاد متوجه خطرات مسافرت و عواقب وخیم قشون کشی خود شده و فورا بخاك خویش مراجعت نمود . این بود شرح روابط بین رومیان و اهالی حبشه و طوایف « هومریت » .

ـ۳۱ـ

پس از جنك فرات « هرموژن » برای عقد صلح نزد قباد آمد لیکن چون شاهنشاه هنوز نسبت برومیان متغیر وخشمگین بود وی نتوانست کاری از پیش ببرد و بدون اخذ نتیجه مراجعت کرد . « بلیزار یوس » از طرف امپراطور به « بزانیتوم » احضار شده و بسرداری قشونی که بجنك واندالها (۱) میرفت منصوب گردید و بجای وی « سیتاس » بسرداری شرق انتخاب شد . ایرانی ها دو باره با لشگر جراری بسرکردگی « چانارانك » و « سپهبد » و « مرموز » بین‌النهرین حمله بردند و چون هیچکس جرئت مقابله با ایشانرا نداشت لهذا بمحاصره شهر « مارتیرو پولیس » که در آنوقت « بوزز » و « بساس » (۲) در آنجا ساخلو می دادند پرداختند ، این شهر در محلی موسوم به » سوفانن » (۳) واقع شده واز سمت شمال « آمد » دویست و چهل « استاد » فاصله دارد و رودخانه « نیمفیوس » که خاك ایران وروم را از هم جدا می نماید در کنار آن جاریست . وقتی ایرانیان شروع بمحاصره و حمله ببرج و بارو های شهر کردند اهالی ابتدا با کمال شجاعت و مردانگی

---

۱ - Vandals ۲ - Bessas ۳ - Sophanen

مقاومت بخرج دادند ولی تصور نمی رفت که بتوانند تا آخر استقامت نمایند زیرا حصار شهر درغالب قسمتهای آن کوتاه وغیر مستحکم بود وایرانی‌ها به‌آسانی می توانستند آنها را منهدم سازند و بعلاوه اهالی نه آذوقه کافی داشتند و نه آلات و ادوات حربی که بوسیله آن از خود مدافعه کنند. در این اثناء «ستیاس» باقشون خود به نقطه موسوم به «اتاکاس» (۱) که صد «استاد» تا شهر «مارتیروپولیس» فاصله داشت رسیده وچون جرئت پیش رفتن نکرد همانجا اردو زد واقامت نمود. «هرموژن» نیزدو باره بسمت سفارت از «بیزانتیوم» آمده و همراه قشون مزبور بود. در اینوقت واقعهٔ اتفاق افتاد که وضع جنگ را یکباره تغییر داد و تفصیل آن ذیلا نگاشته می شود:

از قدیم‌الایام مابین ایرانی ها و رومی ها رسم بود که جاسوس هائی بخرج دولت استخدام و نگاهداری می کردند و کار آنها آن بود که مخفیانه خود را در میان دشمن انداخته و پس از اطلاع از کم و کیف اوضاع ایشان بمملکت خویش مراجعت نموده و نتیجه مشاهدت خود را بعرض پادشاه می رسانیدند. غالب این اشخاص البته نسبت بدولت وملت خود صدیق و وفادار بودند لیکن در بین آنها گاهی اشخاص خائنی نیز یافت می‌شدند که اسرار مملکت خودرا بدشمن فاش می ساختند. در موقع محاصره شهر «ماتیروپولیس» جاسوسی که از طرف ایرانیان بخاک‌روم فرستاده شده‌بود نزد «ژوستینین» امپراطور رفت و بسیاری ازاسرار ایرانیان‌را بر اوعرضه داشت و مخصوصا بوی اطلاع داد که طوایف «ماساژت» بقصد آزار و صدمهٔ رومی ها عنقریب وارد خاک ایران شده و از آنجا باراضی روم حمله می برند و بعد بقشون ایران ملحق می گردند. وقتی امپراطور این خبر را شنید چون برصحت گفتار شخص جاسوس اطمینان داشت مبلغ زیادی پول باو داد و بوی سفارش کرد که نزد قشون ایران رفته بگوید «ماساژت» ها بوسیله پول تطمیع شده‌اند و با امپراطور روم ساخته مصممند که بزودی بر آنها حمله نمایند.

---

۱ - Attachas

جاسوس مزبور بنا بر دستور امپراطور به نزد سردار قشون ایران آمده گفت عنقریب قشون بزرگی از هیاطله بکمك رومی ها خواهند آمد و ایرانی ها چون گفته او را باور داشتند از این خبر متوحش و مضطرب گردیده و نمی دانستند با این پیش آمد چه بکنند.

مقارن همین وقت قباد سخت مریض گردید و یکی از ندمای خود موسوم به « مؤبد » را که وثوق و اطمینان کامل بوی داشت نزد خویش طلبیده راجع بخسرو و اوضاع آتیه مملکت با او مذاکره نمود و گفت می ترسم ایرانی ها بعد از من بوصایای من عمل نکرده و حاضر بقبول سلطنت خسرو شوند. موبد گفت که وصایای خود را رسما بنویس و مطمئن باش که ایرانیان جرئت عدم رعایت آنها را نخواهند داشت. بدینجهة قباد صریحا وصیت کرد که بعد از او خسرو جانشین وی شده بر ایرانیان سلطنت خواهد کرد و وصیت نامه را « موبد » بخط خود نوشته بامضاء شاه رسانید و طولی نکشید که قباد دنیا را وداع گفت (۱۳ سپتامبر ۵۳۱). پس از آنکه مراسم و تشریفات دفن پادشاه مطابق رسوم و قواعد معموله بعمل آمد، کاوس به پشت گرمی قانون مملکتی که حق سلطنت را به پسر بزرگتر شاه میدهد در صدد تصرف تاج و تخت بر آمد لیکن «موبد» مانع انجام مقصود وی گردید و گفت هیچکس نمیتواند مقام سلطنت ایران برسد مگر آنکه بزرگان و نجبای مملکت متفقاً بانتخاب او رأی بدهند. باین جهة « کاوس» مجلسی از بزرگان و اعیان تشکیل داده و خیال میکرد که همه بدون مخالفت به سلطنت وی رأی خواهند داد لیکن در حینیکه جلسهٔ مشاوره تشکیل شده بود «موبد» وصیت نامه قباد را خوانده و حضار را از اراده شاه متوفی راجع به سلطنت خسرو مستحضر ساخت. بزرگان ایران چون از وصیت قباد مطلع شدند بپاس خدمات و نیکی های گذشته او وصیتش را محترم شمرده و خسرو را بپادشاهی انتخاب نمودند.

بدین ترتیب خسرو به تخت سلطنت ایران جلوس نمود و اقتدارات شاهی را در دست خویش گرفت. در اینوقت «سیتاس» و «هرموژن» برای شهر

« مارتیر و پولیس» فوق العاده نگران و مضطرب بودند و چون از عهده ایرانیان در جنگ بر نمی آمدند ناگزیر رسولی نزد سردار ایشان فرستاده و بوی چنین پیغام دادند:

« شما خودتان ملتفت نیستید که چه مزاحمتی برای شاهنشاه ایران فراهم کرده و چگونه مانع ایجاد صلح بین ایران وروم شده اید. هم اکنون سفرای امپراطور در اینجا حاضرند که میخواهند به نزد پادشاه شما رفته و اختلاف موجوده را در آنجا رفع نمایند و عقد صلحی با او منعقد سازند. بنا بر این بهتر است شما فوراً خاك روم را تخلیه کرده و بگذارید سفرای ما مأموریت خود را انجام دهند و طریقه ای را که متضمن منافع طرفین می باشد اتخاذ کنند. ضمنا برای اطمینان خاطر شما که بدانید این کار بزودی انجام خواهد گرفت ما چند نفر از رجال معتبر و معروف خود را نزد شما بگروگان خواهیم گذاشت.»

اتفاقاً در همین موقع قاصدی از دربار ایران آمده خبر آورد که قباد در گذشت و بجای وی پسرش خسرو به تخت سلطنت نشست و فعلا اوضاع قرین سکونت و آرامش نیست. ایرانیان چون این خبر را شنیدند پیشنهاد متارکه جنگ را که از طرف رومیها شده بود بمسرت پذیرفتند، بخصوص که از حمله قشون هیاطله نیز اندیشه داشتند. پس از آن رومیان شخصی موسوم به «مارتینوس» (۱) و یکی از قراولان خاصه «سیتاس» را بعنوان گرو نزد ایرانیها فرستاده و ایرانیها نیز زودی دست از محاصره شهر بر داشتند و بطرف مملکت خود رفتند. کمی بعد از این هیاطله بخاك روم حمله آوردند ولی چون قشون ایرانرا در آنجا ندیدند مدتی بقتل و غارت پرداخته و بعد بوطن خویش مراجعت کردند.

— ۲۳ —

عاقبت «روفینوس» و «الکساندر» و «توماس» (۲) باتفاق «هرموژن»

---

(۱) Martinus (۲) Thomas

بسفارت نزد شاه آمده او را در کنار رود خانه دجله ملاقات نمودند و خسرو چون آنها را دید گروبهای رومی را مستخلص ساخت . سفرای مزبور شروع بمداهنه و تملق گوئی ازخسرو نمودند و بقدری در حضور او خضوع و تواضع کردند که بهیچوجه شایستهٔ شأن و مقام فرستادگان دولتی مثل روم نبود . خسرو در نتیجه این اظهارات ملایم و رام شده حاضر گردید که صد و ده « سنتناری » (۱) از رومیها بگیرد و عقد صلح دائمی با ایشان ببندد مشروط بر آنکه فرمانده قشون آنها در بین النهرین بجای آنکه در شهر «دارا» اقامت داشته باشد مانند سابق در « قسطنطنیه » بماند و ضمناً رومیان دو قلعه نظامی « فارانگیوم » و «بولوم» را بایران مسترد دارند و ایران قلاع و استحکامات « لازیکا » را همچنان در تصرف خویش نگاه دارد .

پرداخت پول مزبور برای آن بود که دیگر دولت روم مجبور نباشد تجهیزات و استحکامات شهر « دارا » را موقوف سازد و در اعزام ساخلو برای حراست دربندهای خزر با ایرانیها شرکت نماید . سفرا باکلیه شرائط صلح موافقت کردند ولی راجع بواگذاری قلاع گفتند که باید قبلا از امپراطور کسب اجازه نمائیم و بدین قصد «روفینوس» به «بزانتیوم» رفته و سائرین در ایران ماندند و منتظر شدند که پس از هفتاد روز با فرمان امپراطور مراجعت نماید وقتی «روفینوس» به «بزانتیوم» رسید پیشنهاد های خسرو را راجع بعقد صلح عرض امپراطور رسانید. امپراطور اجازه داد که شرایط مذکور پذیرفته شده و عهد نامه بامضا برسد .

در این اثنا خبر دروغی در ایران منتشر گردید که «ژوستینین» نسبت «روفینوس» متغیر گردیده و او را بقتل رسانیده است . خسرو از شنیدن این خبر خشمگین شده وبا تمامی قشون خود بطرف خاك روم حمله برد لیکن در بین راه با خود «روفینوس» مصادف شد که تازه از شهر «نصیبین» خارج شده و بسوی ایران می آمد . بنا بر این همگی بشهر مذکور رفته و چون اجازه

---

(۱) Centenary اسم وزنی است معادل صد پوند

امضای عهد نامه صادر شده بود ، سفرای روم پولی را که قرار بود بایران بدهند با خود بدانجا بردند . ولی امپراطور بزودی از تصمیم واگذاری قلاع «لازیکا» بایران پشیمان شده و بوسیله مکتوبی بسفرای خود دستور داد که از تسلیم قلاع مذکور خود داری نمایند. بدین جهة خسرو دیگر حاضر بقبول عهد نامه صلح نشد و «روفینوس» ترسید که مبادا پولهائیکه بدون رعایت حزم و احتیاط بایران آورده است از میان برود . بنا بر این فوراً به نزد خسرو شتافته خود رادر حضور وی بخاك انداخت و التماس کرد که اجازه بدهد پولها را پس ببرد و خودش هم عجالتاً از حمله باراضی روم صرف نظر نماید تا بعد تکلیف طرفین معلوم شود . خسرو باو امر کرد که از زمین در خیزد و بوی وعده داد که تمام خواهشهای او را اجابت خواهد نمود . بعد از آن سفرا با پولیکه همراه آورده بودند به «دارا» بر گشتند و قشون ایران نیز مراجعت کرد .

همراهان «روفینوس» نسبت باو ظنین شده وحتی پیش امپراطور نیز او رامتهم ساختند که چون هرچه وی تقاضا کرده است خسرو قبول نموده پس لابد مناسبات مخفیانهٔ بین آنها موجود میباشد ولی امپراطورتوجهی باین اتهامات نکرد و از عنایات خویش نسبت بوی چیزی نکاست .

کمی بعداز این « روفینوس » و « هرموژن » مجدداً مامور دربار خسرو شده و ایندفعه راجع بعقد صلح بزودی بین طرفین موافقت حاصل شد ، بدینمعنی که قرار گذاشتند هر کدام هرچه از متصرفات یکدیگر گرفته اند بهم پس بدهندو در شهر «دارا » نیزدیگرساخلوی نظامی متوقف نباشد . راجع باهالی « ایبری » نیز قرار شد که بخود آنها مراجعه کرده و در صورتیکه مایل باشند در «بیزانتیوم » باقی بمانند و الا بسر زمین خویش مراجعت کنند . بدین ترتیب عهدنامهٔ موسوم به «صلح دائمی» بین دولتین ایران وروم بر قرار گردیدو دراینوقت «ژوستینین» درسال ششم سلطنت خود بود . پس از آن رومیها « فرانگیوم» و «بولوم» و پولی را که در قرار داد ذکر شده بود بایرانیها دادند وایرانیها نیز قلاع و استحکامات «لازیکا» را بدولت روم مسترد داشتند و ضمناً « داگاریس» را به نزد رومیها فرستاده

و در عوض شخص دیگری را که همان اندازه اهمیت و اعتبار داشت بجای وی گرفتند. «داگساریس» مردی دلیر و جنگجو بود و بعد ها وقتی هیاطله بخاک روم حمله آوردند او آنها را شکست داده و متواری ساخت. بنا بر این عهد نامه صلح به ترتیبی که شرح داده شد بین مملکتین بر قرار و مجری گردید.

-۲۳-

در خلال همین اوقات شاهنشاه ایران مورد سوء قصد اتباع خود واقع گردید و از طرف جمعی بر علیه او توطئه چیده شد. تفصیل این واقعه بقراری است که ذیلا نگاشته میشود:

خسرو پسر قباد طرز فکری عجیب و غریب داشت و بی اندازه متمایل بچیزهای تازه و بدعتهای نوظهور بود. بهمین واسطه هم خود او نسبت بدیگران سوء ظن داشت و پیوسته در تشویش و نگرانی بود و هم دیگران باو بدگمان و ظنین بودند. بدینجهة ایرانیان متنفذ و مقتدر که از طرز حکومت او متأذی بودند در صدد بر آمدند که دیگری را از خاندان قباد بسلطنت انتخاب نمایند و چون همگی اشتیاق وافری بپادشاهی «زامس» داشتند ولی بطوریکه سابقاً اشاره شد بواسطه کوری او قانون اجازه نمیداد لهذا بعد از اندیشه و مشورت بسیار اینطور تصمیم گرفتند که پسر کوچك وی قباد را بسلطنت انتخاب کرده و «زامس» را به نیابت او معین کنند و بدین ترتیب وی را پادشاه واقعی خود سازند. اشخاص مزبور «زامس» را بر توطئه خویش مطلع ساخته و باصرار او را واداشتند که نقشهٔ ایشانرا بموقع اجرا بگذارد و در موقع مناسبی متفقاً بر خسرو حمله کرده و کار او را بسازند. از قضا نیت ایشان آشکار شد و خسرو از نقشه کار آنها مطلع گردیده امر کرد «زامس» و تمام برادران و اولاد ذکور آنهارا با کلیهٔ بزرگان و امرائیکه در این توطئه شرکت نموده بودند بقتل برسانند. وحتی «اسپهبد» برادر مادر خود خسرو نیز در این واقعه بسر نوشت سایرین گرفتار شد.

اما خسرو بکشتن قباد پسر «زامس» موفق نگردید زیرا او هنوز طفل

خرد سال بود و پدرش او را نزد سپهسالار «ادرگودونباد» (۱) فرستاده بود
که تحت سر پرستی و مراقبت وی پرورش یابد. خسرو چون نمیخواست نسبت
باین شخص عدم اعتمادی ابراز کرده باشد و ضمناً هم نمیتوانست طفل را بزور
از او بگیرد لهذا بوی پیغام فرستاد که فوراً قبادرا بقتل برساند. سپهسالارچون
از فرمان خسرو آگاهی یافت بی اندازه متأثر و اندوهگین شد و زن خودرا
که دایه طفل بود از قضیه مستحضرگردانید. زن گریه کنان خود را بپای شوهر
انداخت و با تضرع و الحاح از او درخواست نمود که بهر وسیلهٔ هست از کشتن
قباد خود داری کند و باینجهة زن و شوهر پس از اندیشه بسیار مصمم گردیدند
که طفل را درگوشهٔ مطمئن پنهان ساخته و بخسرو پیغام دهند که او را بقتل
رسانیده اند. بعد از آن سپهسالار قباد را چنان مخفی نمود که هیچکس ازواقعه
او مطلع نشد جز پسر خودش بهرام و یکی از نوکر های صدیق و امین او
کهاز هرحیث طرف اعتماد و اطمینان وی بود. ولی چون قباد رفته رفته رشدکرده
و بحد بلوغ رسید سپهسالار را ترس وواهمه فرا گرفت که مبادا این رازنهفته
فاش گردد و خسرو از زنده بودن قباد مطلع شود، باینجهة مبلغی پول بوی‌داده
اسباب مسافرت او را فراهم ساخت و بوی دستور داد از هر طرفی که بتواند
فرار اختیار نماید. بدین ترتیب خسرو و تمام مردم از سر نوشت حقیقی قباد
بی اطلاع مانده و هیچکدام نمیدانستند که سپهسالار با او چه معامله کرده است.

بعدها خسرو با لشکر جراری بایالات «گلخید» حمله برد و تفصیل اینواقعه
را در فصول آتیه خواهیم نگاشت، دراین قشون کشی بهرام پسر سپهسالارهمراه
قشون آمده و در جزو ملازمان وی اتفاقاً همان نوکری بود که از قضیه زنده
بودن قباد اطلاع داشت. بهرام در آنجا سرگذشت قباد را بالتمام برای پادشاه
نقل کرد و نوکر وی نیز کلیه اظهارات او را تائید نمود. خسرو از شنیدن
این خبر بی نهایت متغیر و خشمگین گردید و از اینکه یکی از بندگان او
جرئت چنین جسارت وگستاخی را نسبت بوی کرده بود آتش خشم و غضب‌در
نهادش افروخته شد و چون وسیله دیگری برای دستگیری سپهسالار نداشت تدبیر

---

[۱] Adergoudounbades

ذیل را بکار برد :

در موقعیکه میخراست از «گلخید» مراجعت نماید مکتوبی بسپهسالارنوشته بوی اطلاع داد که میخواهم با تمامی قشون ایران بخاك روم حمله نمایم و چون قصد دارم که ایندفعه قوای خود را دو قسمت نموده و از دو طرف شط فرات بدشمن هجوم آورم لهذا ریاست و فرماندهی یك قسمت از قشون را خود بعهده گرفته و سرداری قسمت دیگر را بواسطه اعتمادیکه بحسن تدبیر و شجاعت تودارم بتو واگذار خواهم نمود . بنا بر این لازم است بعجله در موقع مراجعت بحضور ما شتافته و دستورات و تعلیمات لازمه را در اینخصوص از ما بگیری و برای آنکه زودتر رسیده باشی بهتر است که منتظر بندگان و ملازمان خود نشده و بآنها دستور دهی که از عقب سرت بیایند . وقتی سپهسالارپیغام پادشاه رادریافتداشت از این لطف و عنایت مخصوص شاهانه بی نهایت مشعوف و خرسند گردید و بدون آنکه احساس کمترین سوء ظن و بدگمانی در خود نماید، فورا روبراه نهاد ولی در طول مسافرت چون کسی همراه او نبود که از او مراقبت و پرستاری کند، ضعف پیری و خستگی بر او غلبه کرده ودربین‌راه از اسب بزیر افتاد و استخوان پایش شکست . بدینجهة مجبور گردید که در همان نقطه‌مانده بمداوا بپردازد و شاه نیز همانجا بملاقات او آمد و چون حال او راچنان دید گفت تو بدین وضع نمی توانی بجنك بروی و بهتر است عجالتاً بیکی ازقلاع مجاور رفته و در آنجا مشغول معالجه شوی . همینکه سپهسالار عازم قلعه مذکور گردید خسرو چند نفر را از عقب او فرستاد و کارش را ساختند درصورتی که این شخص یکی از دلیر ترین و بی باکترین سرداران ایران بود ومدتها با دوازده طایفه از اقوام وحشی جنگیده و همه آنها را مطیع و تابع قباد ساخته بود . پس از قتل «آدرگودونباد» پسرش بهرام جانشین وی شده و منصب سپهسالاری یافت . کمی بعد از این وقایع قباد پسر « زامس» یا شخص دیگری که شباهت تام بقباد پادشاه داشت باسم وی بدربار «بیزانتیوم» آمده و«ژوسنیتین» با آنکه در هویت او مشکوك بود ، معذلك بنام نواده قباد پذیرائی بسیار گرم وشایانی‌از وی نمود این بود مجملی‌از داستان شورش ایرانیها بر علیه خسرو و عاقبت کار شورشیان

دیری نگذشت که خسرو «موبد» را نیز بقتل رسانید و علت آن بدینقرار بود در موقعیکه شاه بانجام بعضی امور مهمه اشتغال داشت به « زابرگان » (۱) امر داد که موبد را بحضور وی احضار نماید. اتفاقا « زابرگان» سابقه خصومتی باموبد داشت ووقتی به نزدوی رفت دید مشغول مشق دادن سپاهیان خودمیباشد و چون او را از طرف شاه احضار نموده گفت الساعه بحضور خواهم رسید. «زابرگان» موقعی برای ابراز دشمنی و کشیدن انتقام بدست آورده بشاه عرض کرد که موبد بعذر آنکه کار مهمی در پیش دارد از آمدن بدرگاه امتناع ورزیده است. شاه ازاین حرکت او متغیر و خشمگین شد و توسط یکی از ملازمان قصر باو امر کرد که خود بپای سه پایه برود. تفصیل این سپایه آنست که همیشه روبروی قصر سلطنتی یك سپایه آهنی بزرك بر پامیباشدو هرایرانی که بداند پادشاه نسبت بوی متغیر وخشمگین است، بدون انکه بخیال فرار افتاده و یادرمعبد و جای دیگری تحصن اختیار نماید باید بپای این سپایه امده و منتظر فرمان پادشاه باشد و هیچکس را هم جرئت ان نیست که از او مدافعه و حمایت نماید. موبد بیچاره نیز مدت چند روز بحال زار در پای ان نشست تا بالاخره جلادان بامر شاه اورا گرفته و بقتل رسانیدند. این بود پاداش و نتیجه تمام خوبی هائیکه موبد در حق خسرو کرده بود.

-۲٤-

در آنوقت امپراطور مجددا « بلیزاریوس را بسرداری شرق انتخاب نمود و او را به « لیبیا» (۲) فرستاده انجا را فتح کرد و تفصیل این واقعه بعدها بیاید. ایرانیها چون این خبر را شنیدند فوق‌العاده متغیر شده و پشیمان گردیدند که چرا بادولت روم عهد صلح بسته اند زیرا میدیدند که‌قوت و قدرت اندولت دائما رو بفزونی و ترقی میرود. خسرو سفرائی به « بیزانتیوم» اعزام داشته و به ژوستینین پیغام داد که ما از فتح و پیشرفت شما خوشوقت و مشعوف هستیم ولی باید سهمیه ما را هم از غنائم « لیبیا » بدهید زیرا اگر ما با شما عقد صلح نبسته بودیم نمیتوانستید درجنك با (واندالها) مظفر و فیروز شوید. ژوستینین نیز مبلغی پول برای خسرو پیشکش فرستاد وسفرای او را با اعزاز و احترام تمام مرخص نمود.

---

(۱) Zaberganes (۲)Lybia

درشهر « دارا » واقعه ذیل اتفاق افتاد : در جزو فوج پیاده مقیم «دارا» شخصی بود موسوم به « یوحنا » که با جمعی ازسربازان خود توطئه چیده شهر را متصرف گردید و بعد دریکی از قصور انجا اقامت نموده و شروع بظلم و سفاکی کرد . اگر در اینموقع ایرانیان باروميها در حال صلح بودند خسارات و ضرر های عمدهٔ از این واقعه متوجه رومیان میشد لیکن چون دولتین درحال صلح و آشتی بودند ایرانیها در صدد استفاده از این پیش آمد نیفتاده و مزاحمتی برای روم فراهم نکردند . روز چهارم این حادثه ، عدهٔ از سربازان باهم متفق شده و بنا بدستور « ممس » (۱) کاهن شهر « اناستاسیوس » یکی ازبزرگان انجا موقع ظهر بقصر هجوم آوردند و ابتدا قراولان را با دشنه هائی که زیر لباس خود مخفی کرده بودند بقتل رسانیده و بعد وارد اطاق « یوحنا » شدند و اورا گرفتند . اما از قراریکه بعضی ها میگویند سربازان اول کسی نبودند که بدینکار اقدام کردند بلکه درحینیکه آنها در حیاط قصر ایستاده و از خطری که متوجهشان بود ترسان و هراسان بودند شخص قصابی که باتفاق ایشان بقصر آمده بود به یوحنا حمله کرده و باساطور خود ضربتی بوی زد ولی ضربت مزبور مهلك نبود و یوحنا فریاد کنان فرارکرده پیش سربازان آمد و آنها اورا دستگیر کرده محبوس ساختند و بعدهم فوراً قصر را آتش زدند که دیگر برای شورشیان امید و پشتیبانی باقی نماند . یکی از مهاجمین از ترس آنکه مبادا سربازان بزنده بودن یوحنا واقف شده و باز تولید مزاحمتی برای شهر بکنند اورا کشت و بتمام اغتشاشات خاتمه داد . این بود تفصیل ظهور استبداد مزبور درشهر دارا .

---

(۱) Mamas

جنگهاے ایران وروم

کتاب دوم

ـ ۱ ـ

خسرو چون شنید که « بلیزاریوس » در ایطالیا هم برای « ژوستینین » فتوحاتی کرده است ، بیش از پیش از پیشرفت و اقتدار دولت روم متوحش شده و بفکر پیدا کردن بهانه افتاد که معاهده صلح را نقض نماید. بدین قصد با « المنذر » مذاکراتی نموده و او را مأمور ساخت که بهانه و زمینه ای برای شروع جنگ بدست آورد .

« المنذر » بزودی برعلیه « حارث » آغاز شکایت کرده و بعذر اینکه مشار الیه بحدود سرحدی وی تجاوز و دست اندازی نموده است ، شروع بحمله بخاك روم کرد و ضمناً اعلام نمود که این حمله و تعرض بهیچوجه موجب نقض عهدنامه صلح ایران و روم نمیشود ، چون هیچیك از دولتین اورا مشمول مقررات معاهدهٔ مذکور نکرده اند . اتفاقاًهم این اظهاراو صحیح بود زیراچون قبائل اعراب یادر تحت تبعیت ایران بودند یادست نشانده دولت روم ، لهذادرمعاهداتی که بین طرفین بسته‌میشد هیچوقت ذکری از ایشان نمیرفت .

اما ناحیه ای که در آنموقع متنازع فیه اعراب ایران و روم بود ، قطعه زمین خشك و بایریست موسوم به « استراتا » (۱) که تا جنوب شهر « پالمیرا » (۲) امتداد میيابد و بواسطهٔ آفتاب سوزان و خشکی فوق العاده آن هیچگونه گیاه و نباتی در آن نمیروید و فقط از قدیم الایام چراگاه عده قلیلی از گله های اعراب بوده است .

---

(۱) Strata

(۲) Palmyra

حارث باستناد اسم آن ناحیه که کلمهٔ رومی و بمعنی جاده مسطح است همچنین بشهادت جمعی از شیوخ و ریش‌سفیدان محل آنجا را متعلق بروم میدانست در صورتی‌که المنذر اهمیتی باسم نداده و می‌گفت چون شبانان و صاحبان اغنامیکه بدین سرزمین می‌آیند حق مرتع و مالیات بمن می‌دهند پس طبیعة مالکیت آنجا بامن می باشد .

ژوستینین تصفیه‌این‌امر رابخزانه دار مخصوص خود موسوم‌به «استراتگیوس» (۱) و « سوماس » (۲) فرمانده قشون فلسطین محول نمود . سوماس برادر همان « ژولین » بودکه از طرف امپراطور بسفارت نزد « هومریت‌ها » و اهالی حبشه رفته بود و اصرار داشت که دولت روم حاضر بواگذاری ناحیه مزبور نشده و ازحق خود در آنجا صرف نظر ننماید . ولی برخلاف وی « استراتگیوس» بامپراطور توصیه کرد که از این قطعه زمین بایر و بی مصرف چشم پوشیده و بخاطر آن بهانه جنك و جدال بدست ایرانیها ندهد . بدین‌جهت ژوستینین موضوع را تحت دقت و مطالعه خود قرار داده و مدت مدیدی برای حل و تصفیه آن صرف وقت نمود .

دراین اثنا خسرو مدعی گردیدکه‌معاهده صلح‌ازطرف « ژوستینین » نقض‌گردیده‌است زیرا درحین صلح امپراطور قصد نموده است المنذر را باخود همراه کرده و او را بر علیه ایران تحریك کند و دلیل آن اینکه « سوماس در موقع مأموریت خودبین قبایل عرب ، المنذر را بپول زیادی تطمیع کرده که بادولت روم همدست شود و خود امپراطورهم دراین زمینه‌کاغذی بوی نوشته است . بعلاوه خسرومدعی بودکه ژوستینین مکتوبی بقبایل (هون) فرستاده و آنهارا تحریك نموده است که بخاك ایران حمله بیاورند و طوایف مزبور عین مراسله را نزد وی فرستاده اند . بنابر این مدعیات خسرو درصدد افتاد که معاهده را نقض کرده و بخاك روم لشگر بکشد ولی صحت و سقم دعاوی او بر من معلوم نیست و نمیدانم که در این خصوص حق بجانب او بوده است یانه .

---

(۱) Strategius

(۲) Summas

— ۲ —

درهمین موقع « ویتیگیس » رئیس قبایل « گوتها » که در جنك شکست خورده بود دونفر سفیر نزد خسرو فرستاده و اورا بجنك با دولت روم تحریك نمود ولی برای اینکه کسی از این موضوع مطلع نشود و نقشه او عقیم نماند بجای آنکه سفرارا از (گوتها) انتخاب کند دونفر از کهنه « لیگورین » رابوسیله پول زیاد تطمیع کرده و آنهارا بدربار خسرو فرستاد. یکی‌از این دونفر که زرنك‌تر وباهوشتر از دیگری بود خودرا بشکل کشیش در آورده و دویمی بسمت ملازمی وی با او رو براه نهاد. چون بسرزمین « تراکیا » رسیدند شخص ثالثی را نیز بسمت مترجمی زبان شامی و یونانی باخود همراه برداشتند و بدون آنکه دربین راه آنهارا بشناسند یك‌سره به مملکت ایران آمدند. رسولان مزبور چون بحضور خسرو بار یافتند بوی چنین گفتند :

« ای‌پادشاه ! اگر سلاطین و امراء دیگر برای جلب منافع خویش سفرائی باطراف گسیل میدارند، (ویتیگیس) پادشاه گوتهاوایطالیامارا برای آن فرستاده است که درباب مصالح کشور خودت با تو گفتگو کنیم و اینك آنچه را که میگوئیم چنان بیندار که بدون هیچ کم و بیش از زبان خود او میشنوی. ای‌پادشاه، اگر کسی بطور خلاصه بتوبگوید که تو ملك و ملت خودرا بدست خویش به ژوستینین دادۀ باید گفته اورا حقیقت محض دانسته و آن را باور کنی زیرا این ژوستینین طبیعتی‌حسود و طماع دارد و بانچه که خود متصرف است قناعت نکرده سودای جهانگیری در کله خودمی‌پرورد ودائماً بخیال تصرف ممالك دیگران است وچون میداندکه بتنهائی قادر به مبارزه با ایرانیها نیست و مادامی هم که ایرانیها با او مخالفت نمایند هرگز نخواهد توانست بادیگران بجنگد، لهذا ببهانه معاهده صلح ترا فریب داده بمغلوب ساختن‌سایر ملل برداخت و همینکه‌بدینوسیله قوای عظیمی‌گرد آورد بسروقت مملکت شماخواهدآمد. اینك طوایف واندال وسایر اقوام افریقائی مقهوروی گردیده اند و باوجودآنکه

(۱) Vettigis

« گوتها » بواسطه معاهده صلح و دوستی خود با او بیطرفی اختیار کرده بودند ، معذلك امروز با پول فراوان و قشون بیشمار بر آنها حمله کرده است . حال اگر (گوتها) درمقابل وی تاب مقاومت نیاورده و مغلوب شوند بدون شك از ما و سایر ملل مغلوبه لشکری جرار تجهیز کرده و بدون مراعات دوستی وملاحظه عهدنامه صلح بجنك ایرانیها خواهد آمد . بنابراین ای پادشاه هنوز که مجال اقدام باقی استفکری بیندیش و نگذار بیش از این درحق خودت و ما تجاوز شود ، زیرا تو میدانی که رومیها هیچوقت نظر خوبی بمملکت تو ندارند و همینکه قوت و اقتداری گرفته و قادر بمقابله باتوگردیدند بدون هیچ درنك ، خصومت ودشمنی خودرا با شما آغاز میکنند . اینك باید موقع را مغتنم شمرده از فرصت مساعدی که بدست افتاده است استفاده نمائی ، مبادا کار از کار بگذرد و بس از فوت فرصت به ندامت و پریشانی گرفتار آئی ، زیرا شخص خردمند همیشه عواقب امورراپیش بینی می‌نماید و هرگز درتدارك وسائل امنیت ومحافظت خود تأخیر را جایز نمیداندکه بس از سپری‌شدن موقع‌مقتضی آن ، ببلیه وجشم زخم دشمن گرفتار شود . »

خسرو بس از استماع این‌بیانات‌برصدق گفتار ویتیگیس یقین‌حاصل‌کرد و بیش از بیش مستعد نقض معاهده صلح گردید . زیرا بواسطه شدت بغض و کینهٔ که نسبت بژوستینین داشت بکلی فراموش نموده بود که این اظهارات از طرف‌دشمنان او شده است و نباید اعتمادی بدانها داشته باشد . ولی چون خودش مایل ستیزه با روم بود این حرفهاهم در تقویت فکر و تحریك او کمك مینمود . چنانکه بعد ها از طرف ارامنه و اهالی « لازیکا » نیز اظهاراتی در همین زمینه شد و خسرو همه را باور نمود . تمام تهمتهائی‌که بروستینین بسته میشد بر روی این‌اساس بود که‌وی‌درصدد توسعه مملکت و ازدیاد قوای خود میباشد . درصورتی‌که لیاقت جهانگیری و کشور ستانی از مفاخر سلاطین بشمار میرود و کورس کبیر و اسکندر مقدونی نیز بسبب فتوحات خود مشهور و بزرك شده اند و اگر این‌کار مستحسن نبود میبایستی آن‌هارا نیز مورد مذمت و ملامت قرار داد . ولی البته انصاف و عدالت هرگز با حس بخل و حسادت در وجود یك‌نفر جمع نمی‌شود وکسی‌که نسبت بدیگری حسد ورزید نخواهد توانست عادلانه در باره او قضاوت کند . خلاصه آنکه خسرو بدین دلائل قصد داشت عهد نامه‌صلح بین خود و دولت روم را نقض نماید .

— ۳ —

مقارن این اوقات واقعه دیگری رخ داد که تفصیل آن در اینجادرج میگردد .
«سیمون» که قلعه (فرانگیوم) را برومی هاوا گذار کرده بود در موقع جنك ایران و روم ژوستینین را وادار ساخت که بعضی از شهر های ارمنستان را بوی واگذار نماید و همینکه بلاد مزبور بتصرف او در آمد صاحبا ن اولیه آ نها برعلیه وی توطئه چیده و اورا بقتل رسانیدند . قاتلین او که دوبرادر بودند و پدرشان فیروز نام داشت پس از قتل سیمون از ارمنستان گریخته و بخاك ایران پناهنده شدند . امپراطو ر چون از واقعه مطلع گردید شهر های مذکور را به برادر زاده سیمون موسوم به « آمازاسپس » (۱) بخشیده اورا حکمران ار منستان نمود - ولی دیری نگذشت که یکی از دوستان « آمازاسپس» موسوم به « آکاسیوس » (۲) وی را نزد ژوستین متهم ساخته گفت این شخص علاوه برآ نکه نسبت بارامنه ظلم و تعدی فاحش میکند قصد دارد که (تئودوز یو بولیس) و بعضی شهر های دیگر راهم بتصرف ایرانی‌ها دهد . امپراطور اتهامات « آکاسیوس» را باور داشته اورامأمور قتل «آمازاسپس» نمود و بعد هم خود اورا بحکمرانی ارامنه منصوب‌ساخت . ا کاسیوس جون طبیعتی سفله وفطرتی‌بست‌داشت‌موقع مناسبی برای‌ظاهر ساختن سیرت‌خودبدست آوردوشرو ع بچاپیدن رعایای خود نموده ، مالیاتهای کمرشکن وسنگین برآنهاوضع کرد وچنان دست ظلم واجحاف بجان ومال مردم دراز نمودکه ارامنه بیش ازآن ناب تحمل مظالم اورا نیاورده و عاقبت برعلیه او قیام نمودند وبس ا ز کشتن وی به فرا نگیو م گر یخته د ر آ نجا متحصن شدند .

امپراطور جون این خبر را شنید سخت متغیر شد و « سیتاس » را مأمو ر تنبیه و سرکوبی متمردین نمود زیرا « سیتاس » از موقعیکه عهدنامه صلح با ایـران بسته شده بود به « بیزانتیوم » مراجعت کرده و در آ نجا اقامت نموده بود. سیتاس وقتی بارمنستان آمد ابتدا از اقدام بجنك خود داری نمود و سعی کـرد کـه مردم را با وعده و نوید بخاك خودشان معاودت دهد و بآنها قول داد که امپراطور را وادار

(۱) Amazaspes (۲) Acacius

بالغای مالیاتهای جدید نماید . لیکن امپراطور بتحریك پسر «اکاسیوس» مکرر اورا بسبب تردید و تأمل در شروع جنك توبیخ و ملامت نموده و امر اکید بوی داد که با متمردین داخل زد وخورد وجدال شود . ناگزیر تدارك جنك دید وآماده کارزار گردید . ولی قبلا سعی نمود که باوعده و نوید جمعی از ارامنه را باخود همراه و همدست سازد که سرکوبی دیگران سهل و آسان شود . یکی از قبایل بزرك ومقتدر آنجا موسوم به « اسپتیانی » (۱) حاضر بعقد اتحاد با رومیان شده واز سیتاس تقاضا کردند که تعهدنامه کتبی بایشان بدهد و سوگند یاد کند که اگر آنها در موقع جنك هموطنان خود را ترك گفته و برومیان بپیوندند جان و مال آنها بخودشان واگذار گردد . سیتاس از این پیش آمد فوق العاده مشعوف شد و تعهدنامه خود را برروی الواح نوشته مهر نمود و توسط رسولان معتمد برای قبیله مذکور ارسال داشت . بعد از آن باطمینان اینکه باکمك متحدین خود در جنك فاتح خواهد شد ، قشون خویش را برداشته بمحلی آمد که بنام « اونوکالاکون » (۲) معروف بود و ارامنه در آنجا اردو زده بودند . از قضا قاصدهائی که حامل الواح بودند راه را عوضی رفته و موفق به پیدا کردن استیانی ها نگردیدند . از طرف دیگر قسمتی ازقشون روم در عرض راه بعدهٔ از جنگیان قبیله مذکور مصادف شده و چون از موضوع معاهده اطلاع نداشتند با آنها معامله خصمانه کردند و زد وخورد بین ایشان درگرفت . بعلاوه خود سیتاس نیز جمعی از زنان واطفال این قبیله را درغاری دستگیر کرده وچون آنها را نمیشناخت تمامشان را بقتل رسانید .

وقتی « استیانیها » از این واقعه مستحضر شدند بی نهایت متغیر گردیده و بهمراهی سایر قبایل ، خود را آماده جنك ساختند . لیکن چون زمین هائی که قشون طرفین در آن اقامت داشتند کوهستانی و فوق العاده صعب‌العبور بود لهذا هردوطرف قوای خود را بدسته های کوچك تقسیم کرده و آنها را در میان غارها وصخره ها پراکنده ساختند . در نقطه ایکه سیتاس باعده کمی از سواران خود توقف نموده بود یکدسته نیز از سواران دشمن در آنجا قرار گرفته و فقط گودالی میان آن ها فاصله بود .

سیتاس با جمعی از همراهان خویش از گودال گذشته و بطرف دشمن حمله

---

(۱) Aspétiani (۲) Oenochalakon

برد ولی چون ارامنه در مقابل او ایستادگی نکرده و اندکی عقب نشستند سیتاس دیگر بتعاقب آنها نرفت و همانجا توقف نمود .

در این اثنا یکی از سربازان رومی که بتعاقب دشمن رفته بود مراجعت کرده و با کمال شتاب نزد سیتاس و سواران وی آمد . اتفاقاً سیتاس نیزه خودرا بزمین فرو کرده بود و سوار مزبور همچنانکه بعجله پیش میآمد با تنه اسب به نیزه زد وآنرا خورد کرده بزمین انداخت . سردار رومی از این حرکت فوق العاده خشمگین گردید و یکی از ارامنه اورا از دور شناخته و برفقای خود خبر داد که وی با عده قلیلی از همراهان خویش بسمت ایشان آمده است . سیتاس وقتی مذاکرات شخص ارمنی را شنید چون نیزه اش‌شکسته بود شمشیر خودرااز نیام کشید و عازم مراجعت باطرف گودال گردید ، لیکن دشمن مجال فرار باونداد و یکی از سربازان با شمشیر خود ضربتی بفرق او نواخت چنانکه موهای کاکلش را تماماً برید ولی باستخوان سر صدمهٔ وارد نیاورد . سیتاس همچنان بطرف جلو هجوم میبرد تا بالاخره اردوان ، پسر ، یوحنای اشکانی ازعقب بوی حمله کرده وبا نیزه کار اورا ساخت‌بدینترتیب سیتاس که دارای قیافه واندامی زیبابود و از حیث شجاعت و دلیری سر آمدمعاصرین خود بشمار می آمد بوضعی حقارت آمیز که ابدا شایسته رشادت و جوانمردی او نبود بقتل رسید . بعضی ها می‌گویند اردوان اورا نکشت و شخص مجهول وگمنامی موسوم به سلیمان ارمنی ویرا هلاك نمود .

پس از قتل سیتاس امپراطور بوزز را مامور سرکوبی ارامنه ساخت و وی‌چون بارمنستان آمد بقبایل انجا وعده داد که بین انها و امپراطور ایجاد صلح نماید و ضمنا ازایشان تقاضا کرد که جمعی از سران ورؤسای خودرا برای افتتاح باب مذاکرات نزد وی بفرستد . لیکن ارامنه عموماً نسبت به ، بوزز ظنین و بی اعتماد بودند و میل نداشتند پیشنهاد ویرا بپذیرند . فقط یك نفر از خاندان اشك موسوم به یوحنا پدر اردوان که سابقه دوستی با بوزز داشت دعوت اورا اجابت کرده و باتفاق دامادش با ساسس (١) و جمعی دیگر نزد وی شتافت . اشخاص مزبور

---

(١) Bassaces

چون بنقطهٔ رسیدند که بنابود « بوزز » را درآنجا ملاقات نمایند ، مشاهده کردند که قشون رومی از هرطرف ایشان رااحاطه کرده است وباین جهت «باساسس» پدرزن خویش اصرار نمودکه هرچه زودتر ازآنجا فرارنمایند لیکن «یوحنا» بقبول این پیشنهاد تن درنمیداد «باساسس» ناگزیر باتفاق سایرهمراهان خود رومی‌هارا اغفال نموده واز همان راهی‌که آمده بود مراجعت کرد .

« بوزز » وقتی یوحنارا تنها دید فوراً او را بقتل رسانید و ارامنه چون از مصالحه با رومیان مأیوس‌شدند و بعلاوه فهمیدندکه‌در جنك از عهده آنان برنمیآیند ناچار بپادشاه ایران متوسل گردیدند وهیئتی را بریاست « باسس » که مردی فعال و کاردان بود از میان خود انتخاب کرده و بحضور شاهنشاه فرستادند . رسولان مزبور چون بخدمت خسرو رسیدند رئیس آنها آغاز کلام کرده وچنین گفت : «ای خداوند غالب ما از اولاد اشك پادشاه بزرك و مشهور اشکانی هستیم که یك وقت برکشور ایران سلطنت داشته و در عصر خود از هیچ پادشاه‌دیگری کمتر نبوده است . امروز ماهمه بندگانی ذلیل و درمانده شده و از ظلم و فشار رومیان بجان آمده ایم وحون تو آنهارا آزاد گذاشتهٔ که در حق ما هرجور وستمی بخواهند روا دارند، ماهم‌نا گزیر بتو ملتجی شده و ازتو داوری میخواهیم ، زیرا کسی‌که بدیگری اجازه ظلم وبیعدالتی می‌دهد خود او مسئول اعمال بیرویه و خلاف انصاف وی خواهد بود . حال‌ای پادشاه برای انکه تو از کیفیت‌احوال ما بخوبی مستحضر گردی داستان خودرا از کمی قبل‌از این‌تاریخ بحضور تو شرح‌خواهیم داد :

اشك آخرین پادشاه سلسله اجداد ما ، بمیل و اراده خویش‌از سلطنت دست کشیده و تاج و تخت خودرا به « تئودوسیوس » امپراطور روم واگذارنمود ، بشرط اینکه اعقاب و بستگان خودش و خانواده اش همیشه و درهمه جا آزاد وبدون‌مزاحمت زیست کرده و خصوصاً از پرداخت هرگونه‌باج و خراجی معاف باشند .

این معاهده همچنان از جانب طرفین مراعات میشد تا شما ایرانیها آن‌مصالحه شوم را که در حقیقت وسیله بدبختی و مایه تباهی ملل است با دولت روم بستید زیرا از آنموقع به بعد همین کسیکه خودرا در ظاهر دوست شمامعرفی می کند و در باطن دشمن خونخوار شما است رشته انتظام عالـم را بهمزده و هرج و مرجی شدید در

دنیا ایجاد کرده است . عنقریب همینکه کارمغرب را بپرداخت و اقوام و طوایف آنجارا در قید تبعیت خویش آورد ، آنوقت توخود از کیفیت امر او مطلع شده و خواهی دانست که باچه شخص مکار وخطر ناکی سروکارداری . چنانکه خود مشاهده میکنی تابحال این شخص بچه کارهای ممنوعی دست زده است وچه رشته نظامات ومقررات ثابته ای را متزلزل ساخته و از میان برده است . مگرنه اینکه مالیاتی کمر شکن که تاکنون نظیر آن درهیچ مملکتی سابقه نداشته برما تحمیل کرده است . مگرنه «تزانی» های مستقل و آزاد را تحت تبعیت خویش درآورده و برای « لازی » هـای بینوا حاکمی رومی معین کرده است ، درصورتی که این رفتار جابرانه او بکلی برخلاف قاعده عدل وانصاف وحتی مخالف قوانین طبیعی میباشد .

سرداران او بدون سابقه به بوسفور رفته و شهری را که متعلق بهپاطله بود و ابداًربطی بروم نداشت متصرف گردیدند . فرسادگان وی با اهالی حبشه معاهده تهاجمی بسته وآنهارا باخود متحد ساختند . درصورتیکه رومیان قبل از این تاریخ اسم حبشه راهم نشنیده واهالی آنجا را اصلا نمیشناختند .

علاوه براینها طوائف « هومریت » رامغلوب و دست نشانده خود ساخته و بحراحمرو « بیشه های نخل » را نیز بتصرف خویش درآورده است . از سرنوشت اهالی « لیبیا » وتقدیرایطالیائیها دیگر سخنی نمی گوئیم زیرا لابد تو خودت داستان مغلوبیت ایشان را بدست وی شنیدهٔ و محتاج بتذکار آن نیسی . خلاصه آنکه عرصه زمین برای جولان این شخص تنك است و تصرف اقطار معموره عالم آتش حرص و طمع اورا فرونتشانده و اینك در آسمان ها و در ماوراء بحار در جستجوی اراضی دیگری است که بتسخیر و تصرف آن بپردازد . حال ای پادشاه چرا تو هنوز بتأخیر و مسامحه وقت میگذرانی و چرا این مصالحه شوم را معتبر و محترم شمرده و منتظر نشسته ای که ترا آخرین طعمه حرص و آزخودسازد ؟ اگر میخواهی بدانی ژوستینین با ملل مغلوبه چگونه رفتار میکند بهترین مثل ونمونه آن خود ما و « لازی » های بیچاره را قرار بده ، یا اگر میخواهی بفهمی که وی با اقوام و ملل بیگانه که بکلی نسبت باو بی طرف و بی آزار هستند و هرگز صدمهٔ باو نرسانیده اند چه معامله مینماید بسرگذشت رقت انگیز واندالها و گوت ها وطوایف افریقا نظر عبرتی بیفکن .

اما چرا راه دور برویم ، مگرنه همین ژوستینین درایام صلح و دوستی سعی داشت که « المنذر » غلام ترا فریب داده واورا بر علیه تو تحریك نماید ، یا مگرنه با هیاطله که بهیچوجه رابطه وشناسائی با آنها ندارد اخیراً کوشش نموده است که عقد اتحادی بسته و توسط ایشان اسباب مزاحمت و آزار تورا فراهم سازد ؟ آیا از کارهای این شخص عجیب تر تابحال کاری دیده یاشنیدهٔ ؟ حالا که می بیند تسخیر و تصرف دنیای غرب بزودی خاتمه خواهد پذیرفت در صدد افتاده است که از مشرق بتو حمله نماید زیرا اقتدار دولت ایران تنها رقیب قوی بنجه ایست که باید با آن دست بگریبان شود . بنا بر این معاهده صلح از طرف وی نقض گردیده و خود او صلح دائمی را باتو بهم زده است زیرا شکننده معاهدات کسی نیست که ابتدا باستعمال اسلحه مبادرت میورزد بلکه آن کسی است که درحین صلح و دوستی برعلیه همسایه متعاهدخود توطئه حینی می کند ، جه آنکسیکه قصد جنایتی مینمایدفرضاً هم که موفق باجرای نیت خود نشود باز جانی و مجرم شناخته خواهدشد . نتیجه جنگی هم که تو باروم آغازنمائی واضح وروشن است و همه کس سر انجام آن را ازپیش میداند یعنی فتح وفیروزی معمولا نصیب کسی خواهد شدکه برای مدافعه ازحقوق خود میجنگد نه آنکه بیجهت موجبات جنك و جدال را فراهم میسازد . از این گذشته دراین جنك از حیث قوه و استعداد نیز تو بر رومیان امتیاز و برتری خواهد داشت زیرا قسمت اعظم قشون آنها در آنطرف دنیا مشغول زدو خورد است و دو سردار بزرك و کاردان ایشانهم یکی سیتاس بدست ما کشته شده است و دیگری بلیزاریوس بعد از این هرگز روی روستینین رانخواهددید، جونکه درمغرب برعلیه امپراطور رایت طغیان افراشته و خود زمام حکمرانی ایطالیا را بدست گرفته است . بنابراین وقتی تو قشون بجنك دشمن بکشی هیچکس نخواهد بود که باتو مقابله نماید و ماهم با اطلاع کاملی که از اوضاع و کیفیات ممالك مجاور داریم صمیمانه براهنمائی قشون تو پرداخته و از اینرو خواهی توانست بالمانع به تسخیر متصرفات روم بپردازی .

خسرو جون این اظهارات را شنید مشعوف گشت و بزودی مجلس شورائی از نجبا و بزرگان ایران تشکیل داده و پیغام ویتیگیس و بیانات ارامنه را بایشان اظهار داشت ورأی آنها را در اینخصوص پرسش نمود . در مجلس مزبور بعضی ها متمایل بادامهٔ صلح و برخی دیگر معتقد بلزوم جنك بودند . ولی بالاخره تصمیم همگی برآن قرار گرفت که در اوایل بهار بدولت روم اعلان جنك داده شود زیرا آن موقع

هنوز اواخر پائیزبود. این وقایع درسال سیزدهم سلطنت ژوستینین اتفاق افتاد (سنه ۵۳۹ میلادی). از آنطرف رومی‌ها بهیچوجه اطلاعی از این وقایع نداشتند وبا آنکه شنیده بودند خسرو از پیشرفتهای امپراطور در مغرب نگران است و بعضی‌اعتراضات بوی دارد معذلك تصور نمی کردند که از جانب ایرانیها مبادرت به نقض « صلح دائمی » شود.

— ٤ —

درآن تاریخ ستارهٔ ذوذنب نیز ظاهر گردید که ابتدا بطول قامت انسان بود ولی بتدریج بزرگترشد تابحدی‌که یکسرآن بمغرب ویکسر دیگرش بمشرق رسید وهمه‌جا در عقب آفتاب حرکت می‌کرد ، زیرا در آنموقع آفتاب دربرج قوس‌بود وستاره مذکور در برج جدی. بعضی اورا « شمشیرماهی » می‌خواندند زیرا قدی طویل و نوکی تیز داشت‌وبرخی‌دیگرآن را « ستاره‌ریش‌دار » مینامیدند ورویهمرفته‌مدت‌چهل‌روزدرنظر مرئی‌بود. کسانی‌که در علم نجوم‌دست داشتند عقاید مختلف ومتضادی در خصوص آن اظهار مینمودندو هرکدام تأثیر وخاصیتی‌برای آن قائل بودندلیکن‌من بدون‌آنکه‌از خود اظهارعقیدهٔ کرده‌باشم فقط بذکر وقایع آن ایام‌میپردازم تا هرکسی‌بهر ترتیبی خواسته‌باشد در بارهٔ آن حکم وقضاوت نماید. درهمان تاریخ قشون جراری از طایفهٔ « هونها » از رود دانوب گذشته و مانند بلای آسمانی باروپا حمله برد. راست است‌که اقوام مزبور سابقاً هم مکرر درخاك اروپا تاخت وتازنموده بودند لیکن درهیچ دفعه اینقدر ضرر و خسارت بدانجا وارد نساخته و این همه بلا ومصیبت برسر اهالی آن نیاورده بودند زیرا از خلیج « ایونی » گرفته تاحوالی « بیزانتیوم » همه جارا بباد چپاول و غارت دادند و از هرجا میگذشتند جز شهرهای منهدم و اراضی بائر اثری از خویش نمی گذاشتند ، تنها در « ایلیریکوم » (۱) سی ودو قلعه گرفتند وشهر « کاساندریا » (۲) را بوسیله محاصره متصرف شدند و پس از غارت و چپاول آنجاها باصد و بیست هزار اسیر بطرف مملکت خویش باز گشتند ، درصورتیکه هیچکس جرئت مقابله و جلوگیری آنها را نکرد. دراین اواخر نیز غالباً متصرفات روم راعرصه تاخت وتاز خود ساخته و خسارات غیر قابل جبرانی بدولت مزبور وارد آورده اند. چندی بیش بشهر

---

(۱) Illyricum (۲) Cassandria

« خرسو نسوس.» (۱) حمله بردهکسانیرا که بالای حصارها مشغول مدافعه بودند مغلوب ساختند وبعد بوسیله شنا درمیان امواج « خلیج اسود » خودرا بداخله حصار رسانیدند و غفلتاً بررومیان مستحفظ آنجا حمله کرده و بسیاری از ایشان را کشتند و بقیه راهم دستگیر نمودند . یکعده ازهمین مهاجمین ازتنگه بین «سستوس» (۲) و «آبیدوس» (۳) گذشته وپس از غارت ممالك آسیائی که در مجاورت انجاواقع است به « خرمونسوس» مراجعت کردند و باتفاق بقیه قشون بوطن خویش برگشتند . دریك تهاجم دیگر اقوام مذکور « ایلیر یکوم » و « تسالی » (٤) راغارتنموده و « ترموپلی» (٥) رامحاصره کردند ولی چون مستحفظین آنجا شجاعانه از بالای حصارها مدافعه مینمودند ناچار خط سیر خودرا تغییر دادند و از جادهٔ دیگری که در وسط کوه های مجاور پیدا کردند بغتتاً بخاك یونان ریخته وغیراز اهالی «پلوپونیز» (٦) تقریباًتمام یونانیهای دیگررا بقتل رسانیده و مراجعت نمودند (۷) کمی بعداز این وقایع ایرانیهاهم معاهدهٔ صلحرا شکسته و خسارات عمدهٔ بروم شرقی وارد آوردند که شرح آن بزودی خواهد آمد .

بیلزاریوس س از مغلوب ساختن « ویتی گیس » بادشاه گوتها اورا دستگیرنموده و زنده بدربار بیزانتیوم فرستاد . اما نفصیل قشون کشی ایرانیها بخاك روم به ترتیبی بودکه ذیلا نوشته میشود . وقتی ژوستینین مطلع گردید که خسرو تدارك جنك میبیند خواست نصیحتی بوی کرده و اورا از تصمیم خود منصرف گرداند . اتفاقاً درهمان موقع شخصی موسوم به « اناستاسیوس » که مردی زیرك و هوشیار بود از شهر دارا به بیزانتیوم آمده و او همان کسی بودکه فتنه شهر دارا را خوابانده و شرح آن قبلا گذشت . ژوستینین مکتوبی بخسرو نوشته توسط این شخص ارسال داشت که مضمون آن از اینقرار بود : « براشخاص عاقل و خردمند و بر کسانی که باحکام و فرایض الهی بانظر احترام مینگرند فرض و واجباست که وقتی موجبات جنك و نزاعی ایجاد میشود با تمام قوا در رفع وجلوگیری آن بکوشند خاصه که طرف مخاصمهدوستان صمیمی و یکدله شخص باشند . فقط مردمان سفیه و دیوانه وکسانی که از خشم و

Thessaly (٤) Abydus (٣) Sestus (٢) Chorsonesus (١)
Peloponnese (٦) Thermopylae (٥)

(۷) این جاده که «هوبهاه» بدا کردند همان جاده مخفی کوهستانی بود که قشون خشایار شاه از آن گذشته و (لئونیداس) وسیصد نفر جنگیان اسپارتی او را بقتل رسانیدند (بکتاب هفتم هرودوت رجوع شود)

غضب الهی بروا ندارند بدون هیچ عذر و دلیل معقول در صدد ایجاد نزاع و دشمنی بر میآیند. برهم زدن اساس صلح و دخول در میدان جنك البته کار سهل و آسانی است زیرا بنا بر قاعده کلی اشیاء انجام بست ترین اقدامات برای مردمان سفله و بیشرافت میسر و آسان است. لیکن باید دانست که بعد از شروع جنك و مخاصمت اعاده و استقرار صلح کار بسیار مشکل و دشواری خواهد بود. حال تو مرامتهم بنوشتن مکاتیبی میکنی که بهیچوجه خیال ونیت سوئی در تحریر آنها نداشته ام وچون درصدد هستی که برای اجرای نقشه و مقاصد خویش بهانهٔ بدست آوری لهذا تنها بتاضی رفته و آنهارا بنفع خودت تفسیر و تعبیر مینمائی و نمیخواهی مقصود اصلی مرا از نوشتن آن‌ها درك و استنباط کنی. اما در مقابل این اتهامات واهی تو ما می‌توانیم ادعا کنیم که «المنذر» تابع ودست نشاندهٔ تو، اخیراً بخاك ما حمله کرده و درحین صلح مبادرت بعملیات خصمانه از قبیل تصرف بلاد و نهب و غارت اموال و دستگیری و اسارت عدهٔ کثیری از اتباع مانموده است. حنانکه تواینك بجای آن که از ما خرده گیری و عیب جوئی نمائی حقاً و انصافاً لازم استکه برائت ذمهٔ خویش بردازی زیرا جرائم شخص را همسایگان او ازروی اعمال وافعال وی تشخیص میدهند نه از روی افکار و خیالات وی. باوجود تمام این قضایا ماهمیشه ساعی بوده و هستیم که صلح و دوستی رامحترم‌شمرده واساس‌آن‌رامستحکم‌نگاهداریم. لیکن‌ماسفانه میبینیم که تو بواسطه میل و اشتیاقی که بجنك با رومیان داری هرروز اتهامات و اکاذیب باطله جدیدی برعلیه ما جعل می‌کنی واین مسئله هم امری عادی و طبیعی‌است زیرا کسانی‌که‌میخواهند وضع و مناسبات فعلی خویشرا با اطرافیان خود محفوظ نگاهدارند اگرفرضاًتهمت‌هائی محتمل‌الوقوع و قریب بذهن‌هم دربارهٔ دوستان خود شنیدند انرا غمض عین می نمایند ولی‌برعکس اشخاصی‌که از طریقه دوستی و وضع مناسبات کنونی خود ناراضی هستند دائماً درصدد بهانه‌جوئی وعذر تراشی می‌باشند. اما این‌کار شایسته وبرازنده مردمان معمولی‌هم نیست تاجه رسد بسلاطین وشهریاران جلیل‌القدر مثل تو. حال گذشته از تمام این مسائل عدهٔ نفوسی را که دراین جنگ از طرفین تلف خواهد شدومسئولیتی را که از این‌حیث متوجه مسببین واقعی جنك خواهد بود درنظر بگیر و سوگندی

راهم که پس ازدریافت پول یادنمودهٔ بخاطر بیاور وبدانکه نقض این عهد و پیمان لکه بدامان شرافت تو وارد خواهدآورد . بعلاوه خداوندعالم مقتدرتر از آنستکه کسی ازمیان مردم بتواند اورا فریب دهد » .

وقتی خسرو ازمضمون این مکتوب مطلع شد نه‌جوابی بآن داد ونه « اناستاسیوس» را مرخص نمود بلکه ویرا مجبور ساخت که همانجا نزد او بماند .

— ۵ —

همینکه زمستان سپری گشت وسال سیزدهم سلطنت ژوستینین نیزبپایان رسید،خسرو پسرقباد دراوایل بهاربالشگری جراربخاك روم‌حمله‌بردوعلناً معاهده صلح‌دائمی رانقض نمود ولی بجای انکه وارد خاك بین‌النهرین شود ساحل یسار فرات را گرفته و بطرف پیش حرکت کرد . در سمت‌دیگر این رودخانه‌آخرین قلعه رومی موسوم به « سیرکسیوم»(۱) که قلعه بسیار حصین ومستحکمی است درملتقای رودخانه « ابوراس » (۲) وشطفرات واقع‌شده و دارای دوحصارعریض و فوق‌العاده محکم می باشد . خسرو چون‌نمیخواست که ازفرات عبورکرده وبه تسخیرحنین قلعهٔ مستحکمی بردازد وبعلاوه حون تصمیم داشت که مستقیماً بمقابله سپاهیان شامی و اهالی « سیلیسی » (۳) برود لذا بدون هیچ‌تاخیر و توقف بحرکت خویش ادامه داد و پس ازطی سه روزمسافت بشهر « زنوبیا» (٤) رسید . این شهر را ملکه « زنوبیا» در قدیم ساخته و آنرا بنام‌خودش موسوم گردانیده بود . « زنوبیا » زوجه « اودوناتوس » (٥) حکمران قبایل عرب ساکن آن نواحی بود و وی از قدیم‌الایام‌با رومیان روابط دوستانه و صمیمانه داشت چنانکه سابقاً امپراطوری شرقی روم را از تسلط و استیلای مدیها رهانیده و برومیان مسترد داشته بود . خسرو جون بحوالی « زنوبیا » رسید دانست که شهر مزبور دارای اهمیتی نیست وزمین آنجا بایر وغیر مزروع است و باین‌جهة برای آنکه بیهوده وقت خودرا تلف نکرده

---

(۱) Circesium (۲) Aborras (٤) Cilicie (٤) Zenobia
(٥) Odonatus

و از کارهای مهمتری باز نماند مصمم گردید که آنجارا بزور متصرف گردد ولی همینکه دید انجام این مقصود بآسانی میسر نمی‌شود دست از محاصره کشید و بسرعت رو براه آورد .

پس از پیمودن سه‌روز دیگر مسافت خسرو بشهر « سورا » (۱) واقع در ساحل فرات رسید و در آنجا اسب وی شیهه‌کشیده سم خودرا بزمین کوبید، مؤبدانی که همراه اوبودند حرکت اسب را برآن تعبیر نمودند که شهربآسانی بتصرف ایشان در خواهدآمد و باینجهة خسرو همانجا اردو زده بسپاهیان خویش امرداد که بحصار های شهر حمله نمایند . فرماندهٔ ساخلوی شهر شخصی بود ارمنی موسوم به اشك که سربازان خودرا بر روی برج ها قرار داده و از آنجا با کمال شجاعت ازشهر مدافعه نمود و عدهٔ زیادی ازقشون دشمن بقتل رسانید، امادیری نگذشت‌که تیری باو اصابت‌کرده و ویراهلاك نمود . در اینموقع جون روز بپایان رسیده وهواتاریك شده بود ایرانی‌ها باردوی خود مراجعت‌کردند که فردا حملات خویش را تجدید نمایند ولی رومیان‌که سردارخودرا کشته دیدند از پیشرفت خویش مایوس گردیده و مصمم شدند که بخسرو تسلیم شوند و باینجهة فردای آن روز اسقف شهر را نزد وی فرستادند که تقاضای عفو و استخلاص شهر رااز اوبنماید . اسقف مزبور جمعی از خدمه خودرا همراه برداشته و بامقداری مرغ و شراب و نان نزد خسرو آمده خودرا درحضور وی بخاك انداخت و گریه کنان ازوی استدعا نمود که بحال اهالی بدبخت آنجا رحمت آورد و شهری را که نه در نظر رومیان‌دارای اهمیت است و نه ایرانی‌ها اعتنائی بدان دارند مورد حمله و تعرض قرار ندهد و ضمناًبوی وعده دادکه اهالی فدیه لایقی ازبابت استخلاص خودوبابت شهرخویش باوتقدیم نمایند . اما خسرو نسبت باهالی این شهرخشم وغضبی فوق‌العاده داشت زیرا ایشان نخستین جماعت رومی بودند که وی در این قشون کشی با آنها تصادف نموده بود و بجای انکه باحسن استقبال او را پذیرفته ودرهای شهر را بروی او بگشایند برعکس درصدد مقاومت برآمده و جسارت خودرا تا بحدی رسانیده بودند که جمع کثیری، از سران و بزرگان ایرانی‌را بقتل رسانیدند . باوجود این خسروخشم

---

(۱) Sura

و غضب خودرا درزیر قیافه ملایم و آرامی مستور داشت و مصمم گردید که اهالی «سورا» راتنبیه و سرکوبی شدیدی بنماید تا رومیان از او بترسند ودر صدد مخالفت با او برنیایند و ضمناً سایر بلادی هم که درسر راه وی واقعند از گوشمالی این شهر عبرت گرفته و بدون حون و چرا تسلیم او شوند . بدینجهة با کمال ملاطفت و گشاده روئی به اسقف امرداد که از زمین برخیزد وسپس هدایا و تحف اورا قبول نموده و جنان وانمود کرد که میخواهد فوراً با سران سپاه ایران درباب میزان غرامت جنگی مشورت نماید و ترتیب اجابت تقاضای ایشان را بدهد . بعد از آن اسقف و گماشتگان اورا بدون آنکه کمترین سوء ظنی از حقیقت امر برده باشند مرخص نمود و چند نفر از صاحبمنصبان ایرانی را نیز بعنوان بدرقه همراه ایشان کرد . ضمناً باشخاص مزبوز محرمانه دستور داد که تا نزدیکی حصار شهر با آن ها بروند و درعرض راه ایشان را دلگرم و امیدوار بسازند که اهالی شهر نیز وضع رفتار آنها را مشاهده کرده و شادمان و مشعوف شوند وبیم‌وهراسی نداشته باشند . اما همینکه اسقف وهمراهاش وارد شهر شدند و مستحفظین خواستند دروازه را ببندد ایشان قطعه سنك یاحوبی بمیان حهارحوبه آن افکنده‌واز بسته‌شدن آن جلوگیری نمایند و خودشان هم هماجا توقف کنند تا قشون بزودی بایشان ملحق گردد .

پس از روانه ساختن آنها خسرو فرمان حاضرباش داد و قشون را آماده نمود که هروقت حکم حرکت میدهد بلا درنك بطرف شهر حمله بیاورند . ازطرف دیگر وقتی اسقف و همراهانش بحصار شهر رسیدند ایرانیها با او وداع کرده و درخارج ماندند و اهالی نیز حون اورا فوق‌العاده مسرور و بشاش مشاهده کردند و دیدند که ازطرف دشمن باچه احترامی ازوی مشایعت شده است ازفرط مسرت و خوشحالی احتمال هرگونه خطریرا فراموش کرده دروازه را گشودند و اسقف و ملازمانش را بفریاد ودست زدن فراوان بداخل‌حصار بردند ولی همینکه‌مستحفظین خواستند دروازه راببندند ایرانیها قطعه سنگی‌راکه قبلاتهیه‌کرده بودند دروسط آستانه آن انداختند و باینجهة مستحفظین هرحه سعی و کوشش نمودند که آنرا دوباره ببندند نتوانستند . هنوز اهالی حدس خدعه وخیانتی نزده و تصور خطری برای خود

نمی‌کردند که قشون ایران مانند سیل هجوم آورد و دروازه را بزور گشوده وارد شهر شدند . خسرو از فرط خشم و غضبی که داشت امر بغارت و تاراج خانه‌ها داد و عدهٔ کثیری از اهالی را بقتل رسانیده بقیه را اسیر نمود وبعد شهر را آتش زده و در اندك مدتی آنرا باخاك یکسان ساخت . در این وقت «اناستاسیوس» را از حضور خویش مرخص‌کرده گفت بروبژوستینین بگو پسرقباد الساعه درکجای دنیاست و مشغول چه‌کاری میباشد .

عاقبت یا بواسطه حس شفقت و انسانیت یا بخاطر زن بسیار وجیهی‌موسوم به «اوفمیا» (۱) که خسرو از شهر باسیری گرفته و زوجه خود ساخته بود شاهنشاه ایران مصمم گردید که نسبت باهالی « سورا » اظهار عطوفت و مرحمت نماید و باینجهت باسقف شهر «سرگیوپولیس» (۲) که‌متعلق برومیان است و تاشهر «سورا» صدوبیست وشش « استاد » فاصله دارد پیغام فرستاد که دوازده هزارنفراسرای شهر را در مقابل دو « سنتناری » خریداری کند لیکن اسقف مزبور چون پول حاضر نداشت از قبول این پیشنهاد امتناع ورزید و خسرو ناگزیر از وی تقاضا کرد که قبضی بوی بسپارد وپول آن را بعدها بپردازد وباین ترتیب جمع کثیری از اسرا رابمبلغ خیلی‌جزئی خریداری نماید . اسقف بنا بدستور وی رفتار کرده سندی سپرد که وجه مزبور را درظرف یکسال بپردازد و ضمناً نیز تعهد نمود که اگر در رأس موعد این‌مبلغ را کارسازی ندارد دومقابل آن‌را بعنوان جریمه پرداخته‌و بعلاوه‌ازمقام اسقفی‌نیزمعزول‌گردد . پس ازسپردن این‌سنداسقف اهالی‌شهر «سورا» رااز ایرانیان‌پس‌گرفت ولی‌قسمت اعظم آنها طاقت‌تحمل‌شداید ومشقاتی راکه برایشان وارد آمده بود نیاورده بزودی تلف گردیدند و فقط معدودی از آنها زنده ماندند . خسرو بعد ازحل و تصفیه این امور معجلا قشون خودرا حرکت داده و بطرف جلو پیشرفت .

— ٦ —

کمی قبل از این وقایع امپراطور قوای نظامی مشرق را دوقسمت کرده

---

(۱) Euphemia (۲) Sergiopolis

سرداری یک‌قسمت را که تاساحل فرات امتداد می یافت به بلیزاریوس وسرکردگی قسمت دیگر را که تا حوالی سرحدات ایران میرسید به « بوزز » واگذار نمود و ضمناً به « بوزز » دستور دادکه تاموقع مراجعت بلیزاریوس ازایطالیا سرداری کل قوا را خود او بعهده بگیرد. « بوزز » ابتدا باتمامی قشون خویش درشهر « هیراپولیس » (۱) اقامت داشت لیکن وقتی ازواقعه «سورا» مطلع گردید بزرگان شهررا نزد خود طلبیده با ایشان چنین گفت : « وقتی مردم سروکارشان با دشمنی می افتد که از حیث قوه باخودشان برابر و مساوی است البته هیچ علتی نخواهد داشت که علناً باوی بجنگ ومقابله پردازند. لیکن وقتی قوت وزور حریف بمراتب زیادترباشد آنوقت لازم می‌آید که شخص دشمن را با فریب وحیله مغلوب ساخته و خودرا از خطر برهاند . حال لابد همه شما از کثرت قوا و بزرگی سپاه خسرو مستحضرید و بخوبی میدانید که اگر او شهر را محاصره کرده وما بخواهیم از بالای حصارها ازوی مدافعه نمائیم آذوقه و مهماتمان بزودی تمام گردیده و بعسرت و تنگ دستی خواهیم افتاد. درصورتی که ایرانی‌ها غذا و سایر لوازم خویش را بآسانی از زمین‌های ما تدارك نموده و هیچکس هم نیست که از ایشان جلوگیری کند . بعلاوه دیوار شهر در چندین نقطه سست و قریب بانهدام گردیده و اگر محاصره مدت‌زیادی بطول انجامد تصور نمیکنم تاب‌استقامت حملات دشمن را بیاورد و ایرانیها بالاخره بشهر ریخته خسارات وصدمات غیرقابل جبرانی بماوارد خواهند آورد . اما اگر یك قسمت از قشون در بالای برج ها به محافظت حصار پردازند و بقیه بخارج شهر رفته ازآنجا گاهی باردوی‌دشمن حمله نمایند وگاهی هم سرراه کسانی‌را که بطلب آذوقه میروند ببندند، باین‌ترتیب خواهیم توانست خسرورا بترك محاصره شهر وعقب نشینی فوری مجبور سازیم زیرا نه می‌تواند پشت بحصار کرده باما روبرو شود و نه دیگر می‌تواند برای‌قشون بدین بزرگی غذا و آذوقه تهیه نماید » .

نقشه « بوزز » ظاهراً صحیح وعملی مینمود ولی خود اویك قدم برای

(۱) Hierapolis

اجرای آن برنداشت زیرا عده زیادی از سربازان نخبه رومی را باخود بخارج شهر برده ودیگر نه اهالی « هیراپولیس » و نه قشون دشمن خبر واثری ازوی ندیدند و معلوم نشد بکدام نقطه رفته است این بود شرح گذارش ووقایع آنجا .

«ژوستینین» جون از حمله وتهاجم ایرانیان مطلع گردید فورا برادرزاده خود « جرمانوس » (۱) را باتفاق سیصدنفر سپاهی باوضعی مختل وغیر منظم روانه ساخت و باو وعده داد که بلافاصله قشون بزرگی پشت سر وی اعزام دارد وقتی (جرمانوس) بانطاکیه رسید دورشهر را از خارج گردش نمود و همه جا حصار ها را محکم ومطمئن یافت . زیرا آن قسمت از دیوار شهر که در زمین مسطح واقع است رودخانه « ارونت » (۲) ازپای آن می‌گذرد وراه حمله رابرآن مسدود می سازد و قسمت دیگر هم که در اراضی مرتفع واقع است تپه های سرآشیب بلندی جلو آنرا سد نموده واز تعرض وهجوم دشمن آنرا کاملا محفوظ نگاهمیدارد . فقط در نقطهٔ که اهالی آنرا « اوروکاسیاس » (۳) مینامند و ارتفاع خیلی‌زیاد داردمشاهده نمود که مهاجمین ممکن است بآسانی ازدیوار بالا رفته و بشهرحمله نماید ، زیرا قطعه سنك بسیار بزرك وعریض درآنجا افتاده وبلندی‌آن تالبهٔ حصارمیرسید وهمه‌کس می توانست بسهولت از آن بالارود . بدین‌جهة جرمانوس دستورداد که یاسنك مزبور را بوسیله حفرگودال عمیقی درپای آن از دیوارجدا سازند که کسی نتواند از فراز آن ببالای حصار برود یا برج بزرگی روی آن بنا نمایند و بعد آنرا بدیوار اصلی شهر متصل و مربوط سازند ، لیکن معماران پس از معاینهٔ نقطه مذکور هیچیك از این دوکار را عملی ندانستند زیرا می‌گفتند برای هریك از این اقدامات مدت مدیدی وقت لازم است و جون قشون دشمن بنزدیکی شهررسیده و هرساعت بیم حمله و تهاجم آن میرود بنابراین اقدامات ماهیچ نتیجهٔ دیگری نخواهد داشت جز آنکه راه را بدشمن نشان داده و اورا بصرافت بیندازیم که ازهمان نقطه بشهرحمله نماید . « جرمانوس » باآنکه از انجام این نقشه مأیوس گردید باز در ابتدا قدری امید واری داشت که قشون از (بیزانتیوم) آمده و باو امداد برساند لیکن چون مدتی گذشت و اثری ازآمدن قشون ظاهر نگشت ، کم کم بیم‌وهراس

Orocasias (۳) Orontes (۲) Germanus (۱)

بروی مستولی‌شد که مبادا خسرو از اقامت برادر زادهٔ امپراطور در انطاکیه مطلع گردیده وتسخیر آنجا را برهرکار دیگر مقدم بدارد و باین‌جهة باتمامی قشون‌خویش بدانجا حمله‌کند . اهالی شهرنیزهمین تشویش و نگرانی را داشتند وبرای پیدا کردن راه چاره مجلس شورائی تشکیل داده وبس ازکنکاش بسیارعاقبت‌چنین مصلحت دیدند که مبلغی پول بخسرو تقدیم نمایند وخود را از این مخاطره آنی برهانند .

بنابراین « مگاس » (۱) (اسقف‌شهر) « بروئی » (۲) راکه مردی زیرك و بااحتیاط بود و درآنموقع درانطاکیه اقامت داشت‌بحضور خسرو فرستادند که نزدوی از اهالی شهر شفاعت نموده و عفو و بخشایش ایشان را از او استدعا کند . «مگاس» چون باردوی ایران رسید و بحضور شاهنشاه پذیرفته‌شد زانوی ادب برزمین زد وبا تضرع والحاح فراوان از او تقاضا کرد که از سرخون مردم بیگناهی که نسبت بوی هیچگونه خطا و تقصیری‌نکرده و طاقت پافشاری واستقامت‌هم درمقابل قشون او ندارند درگذرد و ضمناً نیز اورا متذکر ساخت که هلاك نمودن و پایمال کردن اشخاصی‌که درمقابل انسان تسلیم شده و سپر انداخته اند و اصلا درصدد ستیزه جوئی و مقاومت برنیامده اند برازنده مقام وبزرگی پادشاهان نیست . علاوه بر این بخسروگفت‌که هیجیك‌از اعمالی‌که تواخیرآمرتکب شده‌ای شایسته شئون سلطنت نبوده است زیرا بدون آنکه بامپراطور روم مجال وفرصت دهی‌که تقاضاهای تورا اجابت کرده و اساس صلح را بنفع طرفین مشید و مستحکم سازد ویا مطابق قراردادهای سابقه قبلا بوی اعلان جنك دهی‌که اوهم تدارك قشون‌کشی ببیند بدون مقدمه بخاك اوحمله برده و بنای خرابی‌و فساد را گذاشتهٔ درصورتی‌که امپراطور هنوز از واقعه مستحضرنیست و نمیداندکه این صفحات درچه حال می‌باشد . خسرو چون این بیانات را شنید بجای آن‌که از استدلالات معقول آن متنبه شود ، بیشتر برخشم و غیظ خود افزود و تهدید نمود که تمام اهالی شام و « سیلیسی » را در خاك و خون خواهد کشید پس از آن به « مگاس » امر نمودکه همراه وی برود و بقشون نیز فرمان دادکه بطرف « هیرا بولیس » حرکت کنند . وقتی بشهر مذکور رسیدند خسرو چون دیدکه‌حصار های آنجا مستحکم است و بقدر کافی‌سرباز

Beroea(۲) Megas (۱)

رومی در آن ساخلو دارد « پالوس » (۱) را بسمت سفارت و مترجمی نزد اهالی فرستاده و از آنها پول خواست . « پالوس » درخاك روم تربیت شده و یکی‌از مدارس مقدماتی انطاکیه را تمام کرده بود و نژاد اوهم اصلا برومی‌هامیرسید. از طرف دیگر چون اهالی « هیرا پولیس » اعتمادی باستحکام حصارهای شهر نداشتند و بعلاوه می‌خواستند اراضی مزروع خودرا از غارت و تهاجم دشمن محفوظ نگاهدارند ، لهذا پیشنهاد خسرو را پذیرفته وحاضر بپرداخت دوهزار (پوند) نقره شدند . پس از آن « مگاس » با اصرار و الحاح زیاد طلب عفو تمام اهالی بلاد شرق را از خسرونمود وشاهنشاه نیز بالاخره مسئول وی‌را اجابت‌کرده وحاضر شد که ده «سنتناری» طلا بگیرد وبکلی ازخاك رومخارج گردد

- ۷ -

بنابراین «مگاس» همان‌روز عازم انطاکیه گردید وخسروپس‌از دریافت‌غرامت بطرف «بروئی» حرکت نمود . این شهر مابین انطاکیه و هیراپولیس واقع شده و باهریك از بلاد مذکور بقدر دوروز راه مسافت دارد . مگاس‌باعده مختصری که همراه داشت بسرعت راه می پیمود ولی قشون ایران هرروز نصف مسافت او را می پیمودندوبدینجهت‌در روز چهارم « مگاس » بانطاکیه رسیده بود درصورتیکه ایرانی‌ها تازه بحوالی (بروئی) آمده بودند . خسرو چون دیوارهای شهررا سست و درچند نقطه مشرف بانهدام دید « پالوس » را نزد اهالی فرستاده و دومقابل غرامتی را که ازشهرهیرا پولیس گرفته‌بود ازایشان طلب نمود . اهالی بروئی بواسطه عدم اطمینانی‌که باستحکام برج وباروهای خود داشتند با کمال مسرت پیشنهاد خسرو را پذیرفته و حاضر بتادیه وجه گردیدند . لیکن همینکه دوهزار پوند نقره پرداختند دیگر قادربتأدیه بقیه نشدند وچون خسرو بایشان فشار میآورد ناگزیرهمگی شبانه باتفاق سربازان‌ساخلوی‌شهربقلعهٔ که درآنحوالی بودپناهنده شدند . روز بعد خسروچند نفر از صاحبمنصبان خودرا بشهر فرستاد که بقیه پول را از اهالی‌مطالبه کنند لیکن اشخاص مذکور همینکه بحوالی شهر آمدند دروازه هارا بسته وهمه جارا خالی از سکنه یافتند و باینجهة باردو مراجعت نموده و مراتب را بعرض

(۱) Paulus

خسرو رسانیدند . بلافاصله خسرو بلشگریان امرداد که بوسیلهٔ نردبان از حصار پائین رفته دروازه هارا بگشایند و بقیه قشون را بداخل شهر راهنمائی نمایند. طولی نکشید که فرمان او بموقع اجرا گذاشته شد و تمام لشگریان ایران بشهر هجوم آوردند . خشم و غضب خسرو در اینموقع دیگر حد و وصف نداشت و پس از آنکه تقریباً تمام شهررا آتش‌زد وباخاك یکسان ساخت بقلعه‌ای که اهالی‌درآن پناه گرفته بودند حمله برده و مصمم گردید آنجا را بگشاید . سربازان رومی باکمال شجاعت از خود مدافعه نمودند وعدهٔ از سپاهیان ایران را بقتل رسانیدند لیکن بخت خسرو در اینواقعه بلندبود و اقبال باوی مساعدت کرد زیرا اهالی در موقع تحصن جستن درقلعه اسبها و سایر مواشی خودرا نیز همراه برده بودند و چون غیراز یك‌چشمه‌کوچك منبع آب دیگری در قلعه نبود و انسان و حیوان همه مجبور بودند از آن‌آب بیاشامند لهذا چشمه بزودی تمام‌گردید واهالی گرفتار خطر بی‌آبی وتشنگی‌شدند .

وقتی « مگاس » بانطاکیه رسید و شرایط پیشنهادی خسرو را باهالی اعلام داشت هیچکس حاضر بقبول واجرای‌آن نگردید ، زیرادرآن موقع «یوحنا» پسر« روفینوس » و « ژولیان » منشی‌مخصوص امپراطور از طرف ژوستینین بعنوان سفارت بنزد خسرو آمده در انطاکیه اقامت داشتند و « ژولیان » غدغن اکید کرده بود که هیچکس پولی بدشمن نداده و درصدد خریداری بلادی‌که متعلق بامپراطور است نباشد . بعلاوه « افریمیوس» (۱) رانیز نزد « جرمانوس » متهم ساخته بود که خواسته است شهر رابخسرو تسلیم‌نماید . بدینجهات « مگاس» بدون اخذ نتیجه‌مراجعت‌نمود و « افریمیوس » اسقف انطاکیه نیز ازترس حمله ایرانیها به « سیلسیه » رفت و طولی نکشید که خود « جرمانوس » هم با عدهٔ قلیلی بآنشهر آمد و بقیه قشون‌را درانطاکیه گذاشت .

پس ازآن مگاس معجلا به « بروئی » آمد وچون‌اوضاع وخیم‌آنجارا مشاهده نمود بی‌نهایت متاثرشده خسرورا مورد نکوهش و ملامت قرار دادکه چرا با اهالی اینطور با قساوت و بیرحمی رفتار کرده و درموقعی‌که اورا برای تدارك

---

(۱) Ephraemius

مقدمات صلح بانطاکیه فرستاده است برخلاف شرایط عدالت و انصاف اهالی را بدون هیچ تقصیر و گناهی غارت و تاراج نموده و آنهارا جبراً در قلعه‌محصور ساخته است و شهر را آتش زده باخاك برابر گردانیده است. خسرودرجواب او گفت: «رفیق مسئولیت تمام این وقایع بعهده خود شماست زیرا از موقعیکه معین نموده بودید مدت زیادی تاخیر کرده و مارا بدون جهت در اینجا معطل نگاهداشتید. اما راجع برفتار عجیب همشهریهای شما هیچ لازم بتوضیحات مفصل‌و طولانی نیست زیرا بعد از آنکه قراردادی باما بسته و امنیت خودرا بمبلغی‌پول خریداری کردند، انجام تعهد خودرا لازم ندانسته و باطمینان قوت و استحکام قلعه خویش بما اعتنائی ننمودند و بطوری که مشاهده میکنی مارا مجبور بمحاصره این قلعه ساختند. اینك امیدوارم بیاری خدا عنقریب انتقام خویش را از ایشان کشیده وکسانی را که بی‌سبب باعث قتل ایرانی ها در اینجا شده اند بکیفر جسارت خودبرسانم». پس ازشنیدن بیانات خسرو «مگاس». درجواب‌گفت: «بملاحظه اینکه تو پادشاه مقتدری وکسانی‌که مورد عتاب و اعتراض تو واقع شده اند مردمانی‌حقیر ومسکینند. البته همه‌کس مجبوراست بدون جون‌وحرا با گفته‌های تو موافقت نماید و آنهارا تصدیق کند زیرا لازمه قدرت و اقتدار بی منتها آنستکه دربیان و استدلال نیز بردیگران توفق ورجحان داشته باشد لیکن اگر اجازه داده شود که هرگونه ملاحظه دیگر را کنار گذاشته و فقط بکشف حقیقت بپردازیم درآنصورت ای بادشاه توهیج عذر موجهی نخواهی داشت‌که بسبب آن مارا ملامت ونکوهش‌کنی، زیرا اولا من ازروزی که برای رساندن پیغام تو باهالی انطاکیه رفته ام تا امروز که مراجعت نموده ام هفت روز بیشتر طول نکشیده است و یقیناً خودت تصدیق می‌کنی که اياب وذهاب بشهر مذکور درکمتر ازاین مدت محال و ممتنع می‌باشد. حالا که از مأموریت خود مراجعت کرده و بحضورتو آمده‌ام می‌بینم این‌همه بلا ومصیبت بسر وطن‌مألوف من آورده‌ای. اماراجع باهالی شهر جون هرجه داشته‌اند همه را از دست داده اند امروز فقطیکچیزی برای ایشان باقی مانده است‌که بحکم طبیعت مجبور بمدافعه از آنند وآن جان ایشان است و اگر نتوانسته‌اند بقیه پول تورا بپردازند برای آن بوده است که

استطاعت تأدیه آنرا نداشته اند زیرا کسی‌که جیزی را ندارد بهیچ‌وسیله نمیتوان اورا مجبور به تسلیم آن ساخت . بنا براین ای پادشاه حالا که دست تقدیر جز بدبختی و تلخکامی جیز دیگری نصیب ما نکرده است اجازه بده اقلا این‌یك تسلیت و دلداری برای ما باقی بماند که ماخودمان را مسئول بدبختی های واردهٔ خویش نبنداریم . درخصوص‌پول نیز آنچه را که تا بحال گرفتهٔ باتوانائی و استعداد اهالی شهر بسنج وبهمان اکتفا کن و بیش از این مارا درفشار و مضیقه قرار مده مبادا درکاری که شروع کردهٔ دربمانی و موفق بانجام آن نگردی زیرا افراط و سخت گیری بی اندازه همیشه مصادف با مشکلات و موانعی می‌گردد که رفع آن بآسانی صورت پذیر نخواهد بود . عجالةً این است خلاصه مدافعات من از اهالی شهر ولی اگر بتوانم شخصاً با آنها مذاکره نمایم خواهم‌توانست دلائل و مدارك دیگری نیز برای اثبات حقانیت آنها بدست آورم » . خسرو جون اظهارات « مگاس » را شنید باو اجازه داد که بداخل قلعه برود و وقتی وی وارد آنجا شد و از صدمهٔ بی آبی و سایر مشقات اهالی مستحضر گردید گریه‌اش‌گرفت و بهمان حال تاثر و اندوه بحضور خسرو آمده خودرا دربای وی به‌خاك انداخت و بتضرع و الحاح ازاو درخواست نمود که اهالی بروئی را عفو نماید و از گرفتن بقیه غرامت صرف نظر کند . خسرو از تضرع و زاری او متأثرشد و برسر رحم و عطوفت آمده استدعای اورا بذیرفت و بتمام اشخاصی که درقلعه متحصن شده بودند امان و آزادی داد . بدین‌جهت اهالی پس از آن مخاطره هولناکی که ایشان را تهدید بفنا و زوال مینمود بدون آسیب و خطر ازقلعه‌بیرون آمده و هرکدام شادمان ومسرور دربی کار خویش رفتند . ازسربازان ساخلوآنجا نیز عده قلیلی به اهالی بیوستند و بقیه فرارا بحضور خسرو آمده و بعدار آنکه دولت ایشان مدت درازی حقوق بآنها نبرداخته است خودرا داخل قشون وی‌نمودندوبعدها با او بخاك ایران رفتند .

— ۸ —

چون « مگاس » نتوانسته بود اهالی انطاکیه را وادار بتأدیه پول نماید لهذا

خسرو باتمامی قشون خود بطرف شهر مذکور حرکت نمود (ماه ژوئن ۵٤۰ میلادی)
عدهٔ از اهالی شهر همینکه این خبر را شنیدند دارائی و نقدینه خود را برداشته هرکدام
بطرفی فرار کردند و بقیه نیز بخیال همین اقدام بودند که اتفاقاً « تئوگنیسوس » و
« مولاترز » سرداران قشون لبنان با ششهزار سرباز بامداد شهر آمده و اهالی را
از فرار منع نمودند . دیری نگذشت که سپاه ایران نیز بحوالی شهر رسیده
درساحل رود « اورونت» اردو زد و خسرو « پالوس » را ازجانب خویش به نزد
اهالی فرستاد و بآنها پیغام داد که اگر ده سنناری طلا بدهند اوحاضر خواهد شد
که از محاصره شهر صرف نظر نماید ولی معلوم بود که بمبلغی از این کمتر هم
راضی شده و آنجارا تخلیه می‌کرد . همانروز نمایندگان اهالی بحضور خسرو آمدند
و پس از مذاکرات طولانی در خصوص نقض معاهدهٔ صلح و غیره بدون اخذ
هیچگونه نتیجهٔ مراجعت کردند . فردای آنروز مردم شهر ازبالای حصار ها
شروع بدشنام دادن و ناسزا گفتن بخسرو نمودند وباخنده های تمسخر آمیز
به تحقیر و استهزای وی پرداختند زیرا اهالی آنجا همه لوده وشوخند و دائماً
بهزل و مسخرکی اشغال دارند وهرگز نمیتوانند در انجام کار ها متانت و جدیت
بخرج دهند بعلاوه وقتی پالوس » بپای حصار آمد و بآنها نصیحت کرد که‌آزادی
و ایمنی خودشان وشهر را با مبلغ مختصری خریداری نمایند بقدری تیر و سنك
بجانب اوپرتاب کردند که اگر او قبلا مقصود ایشان را پیش بینی نکرده و خود را
محفوظ نساخته بود یقیناً از ضربات متوالی آنها جان بدرنبرده و هلاك میگردید
باین‌جهة خسرو ازشدت خشم وغضب بهیجان آمده ومصمم گردیدکه برج وباروهای
شهر را ازریشه وبن برکند .

بدین‌قصد در روز بعد قشون خودرا تماماً بپای حصار ها آورده عدهٔ را
مأمور ساخت که از چند نقطه مختلف درطول رودخانه بدیوار حمله نمایند وخود با
جمعی از سربازان نخبه خویش درقسمت علیای شهر که ارتفاعش ازسایر جاها
بیشتربود بحصار هجوم آورد زیرا بطوری‌که قبلا ذکر گردید از این نقطه بهتر
ممکن بود ببرج وباروها دست یافت . رومی هاچون دیدند محلی که بایستی برروی

آن ایستاده بجنگند خیلی تنگ و باریک است تدبیری بکاربردند وچندقطعه الوار بزرگ را باطناب محکم بهم بسته و آنهارا دروسط برجها آویزان کردند و بدین ترتیب جای کافی برای ایستادن عده زیادی که بتوانند حملات مهاجمین را دفع نمایند تدارک نمودند . بزودی ایرانیها بانهایت شدت وحرارت از هرطرف شروع بحمله کردند و تیرهای ایشان مانند تگرگ بهرجا میبارید مخصوصاً از بالای تپه که در آنجا هوارا تاریك ساخته بود . از طرف دیگر رومی ها نیز باکمال شجاعت و رشادت بدفاع حصارها پرداخته و نه فقط سربازان بلکه غالب جوانان شهر هم درعقب راندن دشمن سعی و تلاش مینمودند ولی وضع موقع مهاجمین با آنهائیکه از بالای برج وباروها میجنگیدند یکسان بود و هیچکدام ازحیث محل تفوق و امتیازی برهمدیگر نداشتندزیرا صخرهٔ عریض و مرتفعی که بلندی آن تالبهٔ دیوار شهر میرسید و ایرانیها برفراز آن رفته و از انجا میجنگیدند موقع هردوطرف را برابرویکسان ساخته و مثل آن بود که در زمین مسطح مشغول مبارزه باشند . اگر یکی از صاحبمنصبان رومی جرئت کرده قبلا باسیصد نفر سرباز از حصار خارج شده بود و پیش از رسیدن دشمن صخره مزبور را بتصرف در آورده بود بطوریکه میتوانست از فراز آن مهاجمین را مورد حمله قرار داده و عقب بنشاند من یقین دارم که شهر هرگز دچار مخاطره و آفتی نمیگردید زیرا در آنصورت ایرانیها هیچ محل دیگری برای حمله و هجوم بدست نمی آوردند وهم از بالای صخره وهم از فراز برج وباروهاهدف تیر و زوبین واقع شده و مجبور بفرار میگردیدند لیکن چون تقدیر انطاکیه براین مقرر شده بود که بدست شاه ایران خراب و ویران شود لهذا هیچکس باین فکر نیفتاد . بنابراین درحینیکه ایرانیها ازترس و واهمه خسرو (که خود درمیان ایشان افتاده و بفریاد بلند آن ها را بجنك تحریك میکرد) باقوت و حرارتی خارق العاده میجنگیدند و بقدر یك لحظه بدشمن مجال نمیدادند که خودرا از آسیب تیرهای بیحسابی که بسرشان می باریدمحفوظ نگاهدارند و درحالیکه رومیان نیز متفقاً فریاد برآورده و باسعی و جدیتی هرچه تمامتر از خود دفاع میکردند ناگهان طنابی که الوار هارا بآن بسته بودند طاقت تحمل آن همه فشار را نیاورده بردند و الوار ها با کسانی که بر روی آنها بودند باصدائی رعدآسا بزمین افتادند .

سایر رومیانیکه دربرجهای مجاور مشغول جنك بودند جون این صدای وحشت انگیز را شنیدند و علت آنرا نمیدانستند تصور کردندکه دیوار آن نقطه خراب شده است و باین جهة با کمال عجله رو بگریز نهادند . عدهٔ ازجوانان شهر که دربالای حصارهابمدافعه دشمن اشتغال داشتند در اثر این واقعه از روی برجها پائین آمدند ولی بجای آنکه فرار اختیار نمایند همانجا توقف نمودند و ضمناً سربازان « تئوکتیسوس » و « مولاترز » براسبانی که انفاقا در آنجا حاضر بودند سوار شده بتاخت تابیش دروازه ها رفتند و برفقای خودگفتند که « بوزز » با قشون بزرگی بامداد شهر آمده و آنها را احضار کرده است که متفقاً بدفع دشمن بپردازند . بشنیدن این خبر جعلی عدهٔ کثیری از مردان و زنان با بچه های خود بسمت دروازه ها هجوم آوردند و جون راه تنك بود و اسبان رم میکردند مردم برویهم بزمین می افتادند و سربازان نیز بدون رعایت حال ایشان بانهایت سرعت و عجله از روی افتادگان اسب میتاختند و بدینترتیب جم غفیری از اهالی در مقابل دروازه ها بهلاك رسیدند .

اما ایرانی ها بدون آنکه دیگر کسی متعرض ایشان گردد بوسیله نردبان از دیوار بالارفته و برج وبارو هارا بآسانی تصاحب نمودند ولی بجای آنکه از آنطرف حصار فرود آیند مدتی در بالای آن توقف کرده و مردد بودند که چه بکنند زیرا قطعه زمین وسیعی که بلافاصله درپای دیوار قرار گرفته است بکلی بایر و غیر مسکون و بر از تخته سنگهای بزرك میباشد و ایرانیها میترسیدند که دشمن درپشت سنگها و میان گودالهای آنجا مخفی گردیده و منتظر حمله بآنها باشند . بعضیها میگویند قشون ایران بنا بفرمان خود خسرو از پائین رفتن از حصار خودداری مینمودند زیرا وقتی خسرو زمین ناهموار انجارا مشاهده کرد و سربازان رومی را در حال گریز دید ترسید که مبادا رومیان از روی لاعلاجی بعقب برگشته اسباب مزاحمت ایرانی ها را فراهم آورند و برحسب تصادف مانع فتح شهری گردند که ازحیث اهمیت وشهرت و همچنین از حیث وسعت و تمول و جمعیت و زیبائی برجمیع بلاد شرقی روم رجحان و مزیت داشته و سرآمد همهآنها محسوب میگردید. بهمین جهة خسرو هرجیز دیگر را در درجه دویم اهمیت قرارداده

و اول مصمم گردید که سربازان رومی را از شهر خارج نماید وبرای اجرای
این منظور بسپاهیان خویش دستور دادکه باشارات دست وتهدید اسلحه رومیان
را وادار بفرار کرده و هرچه زودتر ایشان را متواری سازند وطولی نکشید که
سربازان رومی باتفاق سرداران خود همگی باکمال عجله از دروازهٔ که بطرف
یکی از قراء مجاور شهر موسوم به داغن باز میشد خارج گردیدند و
وعدهٔ از اهالی نیز با آنها بیرون رفتند زیرا ایرانی‌ها سایر دروازه هارا بتصرف
درآورده وفقط همینیکی را برای فرار اهالی باز گذاشته بودند ٠ پس‌از آن
ایرانی‌ها چون مطمئن گردیدند که از سربازان رومی کسی باقی نمانده است بفراغت
خاطر از حصار پائین جسته بوسط شهر آمدند و در آنجا جمعی از جوانان با ایشان
مصادف گردیده و شروع بزدو خورد کردند و در ابتداهم نااندازهٔ غلبه باآنها بود٠
عدهٔ از جوانان مزبور دارای اسلحه سنگین بودند لیکن بقیه هیچ گونه سلاحی
نداشتند و فقط سنك رابجای زوبین استعمال کرده و با آن می‌جنگیدند وچون
موفق گردیدند که دشمن‌را قدری عقب بنشانند تصور کردند بکلی فاتح و فیروز
شده اند و باین جهة بیرقی افراشته و بافریاد بلند فتح و نصرت امپراطور را
اعلام داشتند ٠

دراینموقع خسرو در یکی ازبرجها نشسته و نمایندگان شهر را احضار
نموده بودکه‌چیزی‌بایشان بگوید. یکی ازصاحبمنصبان ایرانی موسوم به زابرگان
بتصور آنکه شاهنشاه میخواهد قرار مصالحهٔ با اهالی بدهد بعجله نزدوی آمد و
باو چنین‌گفت خداوندا ، ازقرار معلوم تو بیش از رومیان بحفظ امنیت اینمردم
علاقه مند هستی زیرا قبل از آنکه جنك شروع بشود آنها ترا و مملکت ترا
مورد تمسخر و اهانت قراردادند و وقتی‌هم درجنك مغلوب گردیدند درصدد آزار
و اذیت همراهان تو برآمده وخسارات وصدمات غیرقابل‌جبرانی با ایرانیها واردآوردند ٠
با این‌حال تو باز میخواهی دربارهٔایشان رحم و شفقت مبذول داشته و آنهارا رهائی
دهی درصورتی که خودشان مایل باینکار نیستند و از تو تقاضائی درخصوص نجات و
رستگاری خود ننموده اند علاوه براین با آنکه سربازان مدتی است فرار کرده
و از شهر رفته اند معذلك اهالی دست از عصیان و جسارت خود نکشیده ودرکمین

نشسته اند که مارا بدام بیاندازند. خسرو چون اظهارات اورا شنید فوراً عدهٔ کثیری از سربازان نخبه خودرا برای امداد ایرانیان و مقابله با اهالی فرستاد ولی سربازان مزبور بزودی مراجعت کرده و اطلاع دادند که هیچ خبری درشهر نیست زیرا ایرانی‌ها بیش از آنکه کمکی‌بایشان برسد اهالی را مغلوب و متواری ساخته و بقتل عام پرداخته بودند و ازپیروجوان و زن و مرد هر که را میبافتند از دم شمشیر میگذرانیدند • معروف‌است که دراین گیرودار دونفر زن متعلق بیکی از خانواده های مشهور و معتبر انطاکیه از حصار خارج شده و از ترس آنکه مبادا بدست دشمن بیفتند و توهینی بایشان وارد آید بکنار رود « اورونت » رفته صورت خودرا با کف دست بوشانیدند وهردو خود را بامواج رودخانه افکنده و بزودی از نظر غائب گردیدند . بدین ترتیب بلا و مصیبت ازهر سو باهالی انطاکیه‌روآورد•

- ۹ -

خسرو نمایندگان‌شهررا مخاطب ساخته و بایشان چنین گفت ازقدیم‌الایام گفته اند که خداوند هرگز سعادت خالص و بیغش به بندگان خویش عطا نمیکند و همیشه غم و شادی را بهم آمیخته و حصّه انسان را از آن می‌دهد • بهمین‌جهة است که هرگز خنده ما بی‌گریه و سعادت و اقبالمان بی نکبت و مذلت وسرور و شادیمان بدون رنج و اندوه پایدار نمی‌ماند و هیچکس نمی تواند از دولت وسعادتی که نصیبش می‌شود لذت و تمتع کامل حاصل نماید • این شهری‌که ازحیث بزرگی و اهمیت معظم ترین بلاد کشور روم محسوب می‌شود بدون هیچ رنج و مشقتی مسخر گردید و چنانکه ملاحظه میکنید خداوند توفیق فتح و تسخیر آن را بمن ارزانی فرموده است لیکن وقتی بیاد قتل عام این همه مردم بیگناه می افتم و فتح و نصرت خودرا آغشته بخون مشاهده میکنم لذت فیروزی را فراموش کرده‌ومسرتی را که لازمه چنین پیشرفت و کامیابی بزرگی است ازیاد میبرم • اما مسئول تمام این مصائب و بلیات خود اهالی بدبخت شهر هستند زیرا در موقعی‌که ایرانی ها

بحصار شهر حمله نمودند آنها نتوانستند از ایشان جلوگیری کنند و وقتی هم شهر بتصرف دشمن درآمد بدون جهة پافشاری و استقامت کرده و خودرا بکشتن دادند. باوجود این هرچند بزرگان ایران بمن اصرار و تاکید می‌نمودند که شهر را از ریشه و بن ویرانه ساخته و اهالی را بالتمام ازدم شمشیر بگذرانم معذلك من خود اسرا و فراریان را وادار میساختم که باکمال شتاب راه فرار پیش گیرند وهرچه زودتر جان خودرا از مهلکه بدربرند زیرا من ریختن خون اسرارا برخلاف آئین مروت و مردی میدانم « بیانات خسرو با آنکه درظاهر بسیار فریبنده و حاکی‌از فتوت و بزرگواری بود معهذا نمایندگان شهر بخوبی ملتفت بودند که چراوی در فرار دادن رومیان اصرار و تأکید داشته است زیرا خسرو در کتمان حقیقت و منتسب ساختن‌جرائم و گناهان‌خویش بکسانی‌که دچار ظلم و آزار خود اوشده‌بودند از تمام مردم ماهرتر و زبردست تر بود بعلاوه برای انجام هرکاری بکمال سهولت قسم یاد می‌کرد و بعد بهمان آسانی عهد و پیمان خودرا می‌شکست و کاریرا که تعهد کرده بود بزودی فراموش مینمود . حرص پول‌در او بقدری‌شدید بودکه‌برای بدست آوردن آن از مبادرت بهر عمل زشت و ناشایستی دریغ نمی‌کرد . بهترین نمونه اخلاق وروحیه عجیب اورا ازواقعهٔ که در شهر « سورا » اتفاق افتاد میتوان بدست آورد : پس‌از آنکه شهر مذکور را با خدعه و فریب منصرف گردیدوبطوری‌که قبلا شرح دادم اهالی را بهلاکت رسانید درموقع قتل عام و غارت شهر یکی از سربازان ایرانی‌را دید که دست زن ظاهراً متشخصی را گرفته بشدت می کشد و زن نیز کودك خردسال خودرا بادست دیگر گرفته وچون طفل نمی‌تواند بپای آنها برسد لاعلاج اورا برروی زمین میکشاند و بطرز رقت آوری دربی سرباز میدود . میگویند خسرو چون این حال را مشاهده نمود ناله‌مصنوعی ازته‌دل برآورد و درحضور « اناستاسیوس » سفیرروم وسایر کسانیکه درآنجاحضور داشتند شروع به گریستن نمود و ازخداوند مسئلت کرد که مسبب این مصائب و بدبختی ها را بکیفر اعمال‌خودبرساند . البته مقصوداو « ژوستینین » امپراطور روم بود درصورتیکه همه‌کس مسئولیت تمام این بلایا ومصائب را متوجه خود اومیدانست .

خسرو باداشتن این اخلاق و صفات عجیب هم بپادشاهی ایرانیان رسید

وهم کسانی را که برعلیه اورایت طغیان افراشته بودند بآسانی مطیع و منقاد خودساخت و بعلاوه هر آسیب و گزندی هم که اراده میکرد برومیان واردمیاوردزیرا اقبالش بلندو بخت با او مساعد وهمراه بود .

بعد از آن خسرو بلشگریان خویش فرمان داد که باقی اهالی انطاکیه را اسیر سازند و بغارت و چپاول شهر بپردازند و خود نیز باتفاق سفرا ازبالای برج بعبادتگاه مردم‌شهر که آنرا کلیسا مینامند آمد . درآنجا ذخایر بسیار از طلا و نقره بدست آورد و مقدار این ذخایر بقدری زیاد بود که هرچند خود اوازغنائم و اشیاء غارتی حصهٔ نگرفت معذلك درموقع عزیمت از انطاکیه ثروتی هنگفت همراه برد . بعلاوه مجسمه ها و سنگهای مرمرگرانبهارا ازکلیسا خارج ساخته وقبل‌از خود آنهارا بایران فرستاد . پس از انجام این عملیات سپاهیان را دستور داد که شهر را آتش زنند لیکن سفرا از او تقاضا نمودند که چون غرامت کافی ازکلیسا مأخوذ داشته استاز خراب کردن آن صرف‌نظر نماید . خسرو این‌تقاضا را پذیرفت وبعدعدهٔرا مامور آتش زدن شهر کرده و خود بابقیه لشگریان ایران باردوگاه سابق خویش مراجعت نمود .



کمی قبل‌ازوقوع این مصیبت هائله خداوند علامتی فرستاد و اهالی شهر را از حدوث واقعه که اتفاق می‌افتاد آگاهی داد . تفصیل این قضیه آنکه رایات سربازان ساخلوی شهر که مدت ها رو بمغرب قرار گرفته بود خود بخود وبدون آنکه کسی آنهارا حرکت دهد بسمت مشرق چرخیده وبعد دوباره‌بجای اصلی خویش باز گشتند . سربازان رایت هارا درحالیکه هنوز لرزان ومتحرك بودند بجمعی نشان دادند و در میان کسانی‌که‌این مسئله‌را بچشم دیدند شخصی بود موسوم به «تاتیانوس» (۱) که سمت خزانه داری قشون ساخلو شهر را داشت وبدقت و احتیاط نزد همه‌کس معروف‌بود معهذا کسانی‌که این واقعه را بچشم مشاهده‌نموده بودند نتوانستند حدس بزنند که شهر از تصرف امپراطور غرب خارج گردیده و بدست پادشاه مشرق خواهد افتاد .

---

(۱) Tatianus

در حینیکه من شرح این مصیبت عظمی را ثبت کرده و داستان آنرا برای مطالعهٔ قرون آینده یادداشت میکنم حالم منقلب میشود و نمیدانم خداوند تعالی چرا وقتی یکنفر یا یك مکان را بذروه سعادت و اقبال میرساند و وقت دیگر بدون هیچ دلیل و علت ظاهری آنرا بدرکات تیره روزی و بدبختی فرو میاندازد . هرچند مشیت الهی براین قرار گرفت که شهری بزیبائی و عظمت انطاکیه در دست مردی ستمکار و نا مقدس خراب و ویرانه گردد معذلك هرکاری را که خداوند مقدرفرماید بایدآنرا حکمت ومصلحت محض دانست .

عاقبت شهر منهدم گردیدو فقط کلیسیای آن در نتیجه دقتو مراقبتمأمورین ایرانی صحیح و سالم باقی ماند . بعلاوه چند خانه که در انتهای شهر واقع شده و آتش بآنها سرایت نکرده بود از خرابی محفوظ ماند و کلیسیای «سن ژولیانوس و خانه های اطراف آن نیز که درخارج حصارشهر واقعند از خطر سوختن رهائی یافتند زیرا سفرا درآنجا مسکن داشتند وکسی متعرض آنها نبود ، اما راجع بحصار شهر ایرانی ها آنرا بحال خود گذاشتند و کمترین آسیبی هم بدان نرسانیدند .

اندکی بعد سفرا مجددا نزد خسرو آمده و بوی گفتند « ای پادشاه اگر ماخود بحضور تونیامده وشخصاً باتوتکلم ننموده‌بودیم هرگز باور نمیکردیم که خسرو پسر قباد سوگند اخیر خریش را فراموش کرده معاهده صلح را شکسته است و بخاك رومیان حمله آورده است زیرا بهترین ضامن و وثیقه صداقت و وفا داری مردم نسبت بهم همان قول و پیمان ایشاست و بزرگترین امید و اطمینان مردمان بی‌پناهی که درخطر آفات و مفاسد جنك واقعند همین معاهدات صلح میباشد . بدین جهة اگر بنا باشد اصلا معاهدهٔ بسته نشود ناگزیر جنك دائمی برپا خواهد بود و وقتی هم جنك خاتمه و پایانی نداشته باشد معلوم‌است که بروزگار مردم چه خواهد آمد . توخود چندی پیش درمکتوبی که بامپراطور، برادرخویش ، نوشتهٔ اورا مسئول نقض معاهده صلح قلمداد کردهٔ و بنابر این خودت تصدیق نمودهای که شکستن معاهدات از جرائم و گناهان بزرك بشمار میرود . حال اگر امپراطور صدمه و آزاری بتورسانده است که این‌حمله وتجاوز تو بخاك ما کاملا خارج از حدود عدل و انصاف میباشد اما اگر واقعاً ازطرف وی نسبت بتو تخطی و اجحافی

شده بازهم بگذار کینه و انتقام تو بهمین حد متوقف مانده و برای آنکه تفوق و برتری خودرا بر او ثابت نمائی بیش از این در کینه جوئی اصرار مکن وکرامت و بزرگواری خویش را بر همه کس ظاهر ساز . معهذا ما مطمئنیم که ژوستینین بهیچوجه برخلاف شرایط و مقررات معاهده رفتار نکرده است و باین‌جهة از تو استدعا داریم که چون اذیت و آزار رومیان فایدهٔ برای ایرانی‌ها ندارد ازاینکار دست بکشی‌و کسانی راکه تازه با تو عهد صلح و مودت بسته اند بیش ازاین‌نیازاری و خسارت غیرقابل جبران برایشان وارد نسازی .»

خسرو پس از شنیدن این اظهارات اصرار و تاکید نمود که ژوستینین معاهده را نقض نموده است و ضمناً موجباتی راکه امپراطور برای ایجاد جنك فراهم ساخته بود یك‌یك شرح داد . پارهٔ از دلائل و استنادات اوصحت واهمیت داشت ولی بقیه تهمت و افترا بود و خود او آنهارا برای اثبات حقانیت خویش جعل نموده بود . خسرو مخصوصاً بموضوع مکاتبه ژوستینین با « المنذر » و هونها خیلی اهمیت میداد و آنرا باعث اصلی جنك قلمداد میکرد ولی ازاینها گذشته هیچ سند ومدرکی نداشت که رومیان بخاك ایران حمله و تجاوزی کرده و یا حتی تمایلی بجنك و ستیز از خود نشان داده باشند . سفرا تقصیر برخی ازاین مسائل را بگردن نزدیکان و مأمورین ژوستینین‌انداختند و خود اورا تبرئه کردند و بعضی دیگر از اعتراضات خسرورا هم بعذر آنکه اشتباه و سوء تفاهم بوده و هرگز صورت وقوع نیافته است رفع نمودند . بالاخره خسرو از رومیان تقاضا کرد که مبغ هنگفتی پول بوی بپردازند و درعین حال بایشان اخطار نمود که تادیه این مبلغ بهیچوجه باعث‌استقرار صلح دائمی بین مملکتین نخواهدگردید . زیرا میگفت دوستی و مودتی‌که مردم انرا با پول می‌خرند معمولا بهمان سرعتی که پول خرج می‌شود ازبین می‌رود و دیری نمی‌پاید و باین جهة باید رومیان همه ساله مبلغ معینی بایرانی‌ها بپردازند تا ایشان اساس صلح را مستحکم‌نگاهدارند و خودمحافظت وحراست دربندهای‌خزر را بعهده گرفته و دیگر از بابت استحکامات شهر دارا دلتنگی وشکایتی‌نداشته باشند . سفرا چون این پیشنهاد را شنیدند گفتند پس ایرانی ها می خواهند رومیان را تابع و خراجگذار خود سازند .

خسرو درجواب گفت تأدیه این وجه صورت خراج ندارد بلکه رومی هاایرانیانرا در آتیه بعنوان‌سربازی خود پذیرفته و این پول بمنزله جیره و مواجبی‌خواهدبود که درمقابل خدمات ایشان بآنها پرداخته میشود چنانچه الان هم شما همه ساله مبلغی پول بهیاطله و اعراب میپردازید و تادیه آن صورت خراج و جزیه نداشته و فقط برای آنستکه آنها خاك شما را از تهاجم بیگانگان حفظ وحراست‌نمایند: بعد از این مذاکرات بالاخره قرار براین داده شد که خسرو پنجاه «سنتناری» نقداً و سالی هم پنج سنتناری بطور دائم از رومیان بگیرد و درعوض از اذیت و آزار دولت روم صرف‌نظر کند و پس از گرفتن گرو و ضمانت معتبر ازسفرا با تمامی لشگر خود بایران مراجعت نماید تا بعداً سفرای جدید ژوستینین نزدوی آمده و شالودهٔ صلح دائم و محکمی را بین مملکتین بریزند .

- ۱۱ -

پس از آن خسرو به «سلوسی» که شهری است درکنار دریا و صدو سی «اساد» تا انطاکیه فاصله دارد رفته و درآنجا بدون آنکه صدمه و آسیبی بروميان وارد آورد خود بتنهائی درآب دریا آب تنی نمود و بعد از تقدیم قربانی‌های متعدد بآفتاب و سایر ارباب انواع مراجعت کرد و وقتی باردوی خود آمد اظهار اشتیاق بدیدن شهر «ابامی» (۱) که در همان حوالی واقع است نمود . سفرا ازروی اجبار این تقاضای اورا پذیرفتند ولی با او شرط کردند که پس از تماشای شهر و اخذ هزارپوند نقره بدون وارد ساختن خسارات دیگری مراجعت نماید اما درعین حال میدانستند که خسرو از آمدن بشهر مذکور هیچ مقصود دیگری ندارد جز آنکه بهانهٔ کوچکی بدست آورده و آنجارا باد چپاول و یغما بدهد . بنابراین ابتدا خسرو به «دافن» (۲) که‌یکی از قراء مجاورانطاکیه است رفته حشمه های آب و بیشه های مصفا و خرم آنجارا که واقعاً دیدنی است‌تماشا کرد و پس از گذراندن قربانی بافتحار الهه ها از آنجا مراجعت نمود و. صدمه دیگری بانجا وارد نیاورد جز سوزاندن معبد میکائیل و چند بنای دیگر که علت

Dapehne (۲) Apamea (۱)

بمبادرت او باین‌کار نیز قضیهٔ بود که در این‌جا نگاشته می‌شود : یکی‌از نجبای مشهور ایران که خسرو اورا کاملا میشناخت درحینی‌که باتفاق حند نفر دیگر سواره تامعبد میکائیل آمده بود جوانی از اهالی انطاکیه را دید که خود را در آنجا مخفی نموده است و باین جهت از رفقای خود جدا شده تنها بتعاقب وی پرداخت جوان مزبور شخصی قصاب بود و جون دید که عنقریب گرفتار دشمن‌خواهدگشت از روی لاعلاجی بعقب برگشته سنك بزرگی بطرف سوار انداخت و اتفاقاً سنك به پیشانی او خورده استخوان جبهه اش را شکست و صاحبمنصب ایرانی ازروی اسب بزیر افتاد. در این‌وقت جوان بالای سر او آمده با شمشیر خوداو کارش را ساخت و بعد اسلحه و طلا وسایر اشیائی راکه همراه وی‌بود برداشته سوار اسب اوشد و ازهمراهی بخت و یا بواسطهٔ آنکه راههای انحوالی را بخوبی میدانست موفق گردید که از جنك ایرانی ها خودرا خلاص نموده و بسلامت فرار نماید ، وقتی خسرو این خبر را شنید بی نهایت متاثر و اندوهگین گردید و بجمعی از لشگریان خود فرمان داد که معبد میکائیل را آتش بزنند و آنها نیز امر اورا بموقع اجرا گذاشته و معبد را باخانه های مجاور آن طعمه حریق ساختند .

بعد خسرو با تمامی قشون خویش روانه « اپامی » گشت . درشهرمذکور یکقطعه جوب هست‌که ازصلیبی که عیسی را در اورشلیم با آن بقتل رسانیده اند بریده شده و سابقاً یك نفر از اهالی شام آن را محرمانه به « اپامی » آورده بود . مردمان بیشین حون این جوب را حافظ و نگاهبان شهر میدانستند آن را دروسط صندوقی قرارداده واطراف آنرا با طلا و جواهر گران‌بهای بسیارمستور ساخته بودند و سه نفر کشیش را مأمور نموده بودند که انرا محافظت‌ونگاهداری نمایند و ضمناً هم عادت حنین‌شده بود که سالی یکمرتبه صندوق را درمیدان‌عمومی قرار داده و تمام اهالی‌شهر درآنروز سرستش آن قیام مینمودند . درآن موقع مردم « اپامی » جون از آمدن قشون‌ایران‌مطلع شدند ترس و وحشتی سخت‌برایشان مستولی گردید و همه بالاجماع نزد « توماس » کدخدای سهر امده و ازوی تقاضا نمودندکه جوب صلیب را بانها نشان دهد تابرای آخرین دفعه آنرا برستش‌وعبادت کرده و همه آماده مردن‌باشند . اسقف مزبورخواهش ایشانرا پذیرفت ولی‌درآن‌موقع

اتفاق عجیبی رخ داد که باور کردن آن بسیار مشکل است یعنی در حینی‌که اسقف چوب را بدست گرفته و بمردم نشان میداد نا گهـان زبانهٔ آتشی دربالای سر او پدید آمده تا سقف معبد را بانور فوق العادهٔ روشن ساخت و همچنانکه اسقف در اطراف معبد حرکت می‌کرد نور مزبور همه جا در بالای سر او پیش میرفت ، اهالی شهر جون این معجزه را مشاهده نمودند زائدالوصف شادمان و مشعوف گردیده و یقین کردند که خداوند ایشان رااز خطر رهانیده است . عاقبت «تماس» چوب صلیب را دوباره در صندوقش گذاشت و شراره آتش نیز بغتة خاموش گردید بعد چون شنید که قشون دشمن بحوالی شهر رسیده است با عجله تمام بحضور خسرو شتافت و خسرو از اوپرسید که آیا اهالی شهر مصممند در مقام استقامت و مدافعه برآمده و سپاهیان ایرانرا پشت حصار خود معطل گردانند . « تمـاس » بوی اطمینان داد که اهالی هرگز حنین خیالی را بخاطر خود راه نداده اند وباین‌جهة خسرو کـفت پس دروازه های شهر را تماماً بگشائید و آمـاده بذیرائی من و معدودی از همراهانم باشید « اسقف گـفت من‌هم بهمین قصد آمده بودم که ترا بشهر دعوت نمایم . بعد از آن سپاهیان ایران جادرهای خودرا افراشته و درمقابل حصار شهر اردوزدند .

خسرو دویست نفر از برگزیدگـان لشگررا انتخاب نموده وباتفاق ایشان‌وارد شهر گردید اما همینکه بداخل‌دروازه ها رسید قرار دادی را که باسفرا بسته‌بود فراموش کرد و نه تنها هزار پوند نقره از اسقف گرفت وده برابر بیشتر ازآنهم مأخوذ داشت بلکه کلیه خزائن طلا و نقره را که درآنجا یافت میشد و قیمت‌آنها بمبالغ هنگفتی بالغ میگردید همه را متصرف شد و من یقین دارم که اگر یك‌تقدیر آسمانی از او ممانعت نکرده بود تمام اهالی را باسیری و غلامی میبرد و شهر را بدست تاراج میسپرد زیرا حرص وطمع او نهایتی نداشت و عشق شهرت‌ومعروفیت حواس اورا مختل ساخته بود . بهمین جهة تصور می‌کرد که منهدم نمودن شهر هـا و اسیر ساختن اهالی علامت بزرگی وجلال او است ومراعـات صلح نامه هـا وحفظ معاهدات درهیچ‌مورد لازم ومقتضی‌نیست . بهترین معرف این اخلاق خسرو معاملهٔ بود که در حین مراجعت خویش بشهر دارا کرد و کلیه تعهدات خود را با کمال بی اعتنائی در آنجا نقض نمود و همچنین‌رفتاری که اندکی بعد درموقع صلح

و دوستی با اهالی شهر « کالینیکوس » نموده و شرح آن بزودی در همین کتاب خواهدآمد . اما چنانکه گفته شد خداوند شهر «آپامی» را از گزند وآسیب وی مصون ساخت . بعد از آنکه خسرو تمام خزائن شهر را تصاحب نمود و « تماس » دید که از پول و مکنت سیر گردیده است صندوق صلیب را بحضور وی آورد و در آنرا گشوده گفت « ای پادشاه توانا و مقتدر . از تمام خزائن و دفائن بیشماریکه در این شهر موجود بود تنها این دوچیز برای ما باقی مانده است . صندوق‌راچون باطلا و جواهر مزین گردیده‌است حاضریم بتوبدهیم که باسایر ذخائر خویش‌همراه ببری اما این چوب چون وسیلهٔ نجات و رستگاری ما است و درنظر ما بسیار عزیز و ارجمند است از تو تقاضا واستدعا میکنیم‌که آنرا بمابخشی» . خسرو چون تضرع و الحاح اورا دید مسئول ویرا اجابت کرد وچوب صلیب را باو بخشید .

بعدها خسرو بهوس افتاد که درمیان مردم تظاهری کرده و استقبال و تجلیل ایشان را نسبت بخود مشاهده نماید . باین‌جهة بعموم اهالی اخطار کردکه‌درمیدان عمومی جمع شوند و مسابقه ارابه رانی خویش را بترتیب معمولی برپا دارند و وقتی جشن مزبور برپا شد خود اونیز درمیدان حضور بهمرسانیده وجزوتماشاچیان قرارگرفت . چون سابقاًشنیده بود که امپراطور ژوستنین فوق‌العاده مایل‌برنك‌آبی(۱) می باشد لهذا برای اینکه در اینمورد هم مخالفتی با او کرده باشد اظهار تمایل نمود که سبز پوشان درمسابقه فاتح شوند . وقتی عرابه ها ازمحل خود حرکت کرده و مسابقه شروع گردید اتفاقاً یکی از آبی پوشان از سایرین جلو افتاد و یکنفر سبزپوش بفاصله کمی پشت سر وی میراند . خسرو بتصور اینکه اینکار عمداً شده است غضب ناك گشت و با فریادی تهدید آمیز بانك بر آورد که قیصر اشتباهاً برسایرین سبقت جسته است و فرمان داد که اسبها در همانجائی که رسیده‌بودند متوقف شده و از آن بعد مسابقه از عقب سرشروع گردد . پس از آنکه اینفرمان بموقع اجرا گذاشته شد مسابقه مطابق میل او برگذار گردید و فرقه سبزپوشان فاتح شدند . دراین حین یکی از اهالی شهر نزد وی آمده شکایت کرد که سربازی

---

(۱) در آنوقت در « بیزانتیوم » و سایر نواحی‌دولت روم دوفرقه سیاسی وجود داشت که بنام «آبی پوشان» و سبز پوشان معروف بودند

ایرانی بخانه وی رفته و قصد دست درازی بدختر او نموده است . خسرو چون
این قضیه راشنید خشم و غضبش بحرکت آمد و فرمان داد که فوراً سربازرا بحضور
وی بیاورند ووقتی آنشخص حاضر گردید دستور داد که در اردو مصلوبش سازند .
اهالی چون این خبررا شنیدند بردر سرای خسرو گرد آمده متفقاً فریادبلندی کشیدند و
استخلاص سربازرا تقاضا کردند . خسرو بایشان وعده داد که محکوم را بآنها
خواهد بخشید ولی بزودی واداشت اورا محرمانه بقتل رسانیدند . بعداز انجام
این امور شاهنشاه ایران باکلیه سپاهیان خویش ازآنجا عزیمت نمود .

- ۱۲ -

وقتی خسروبشهر « کالسیس » (۱) که هشتادوچهار «استاد» تاشهر
« بروئی » فاصله‌دارد رسید مجدداً قرار دادهای خود رافراموش کرد و در نزدیکی
حصار شهر اردوزده « پالوس » را نزد اهالی فرستاد و آنهارا تهدید نمود که
اگر غرامت گزافی نپرداخته و سربازان و صاحبمنصبان رومی مقیم آنجارا هم به
ایرانیان تسلیم ننمایند شهر را بزورمتصرف خواهدکشت و بامردم آنجا مثل‌ساکنین
سایر بلاد مفتوحه رفتار خواهد کرد . اهالی‌هم از ترس او وهم ازترس امپراطور
بوحشت فوق‌العاده‌افتادندو ناچار فرمانده رومی‌و سربازان اورا درخانه‌های دوردستی
که از نظر دشمن مخفی بود پنهان نموده و درجواب خسرو سوگند یاد کردند
که هیچ ساخلوی رومی در شهر نیست اما راجع بتادیه غرامت چون شهر آنها
چندان غنی و دولتمند نبود بزحمت زیاد دو « سنتناری » طلا جمع کردند و
دربهای جان خود بخسروپرداخته خودشان و شهر را ازخطررهائی دادند .

از آنجا خسرو چون نمی‌خواست از راهی‌که آمده بود مراجعت نمایدتصمیم
گرفت از شط فرات عبور کند و در بین‌النهرین نیز هرقدر ممکن باشد بوسیله
غارت بلاد پول بچنگ آورد . باین‌قصد در نقطهٔ موسوم به « اوبان » (۲)پلی‌ساخت
و ابتدا خود ازروی آن عبور کرده و بعد دستور داد که قشون نیز با کمال عجله
از آن عبور نمایند و ضمنا سه روز بآنها مهلت داد و معین کرد که روزسویم در

(۱) Chalsis (۲) Obbane

درفلان ساعت پل را خراب خواهد نمود • وقتی ساعت موعود فرا رسید عدهٔ از سپاهیان هنوز در آنطرف مانده و موفق بگذشتن ازپل نشده بودند ولی خسرو بدون ملاحظه حال ایشان امر بخرابی جسر داد و کسانی‌که عقب مانده بودند مجبور شدند هرکدام بیك وسیله خودرابایران برسانند •

پس از این خسرو بخیال افتاد که شهر « ادسا » (۱) رامسخر خود سازد و چیزی که اورا بانجام این خیال تحریك نمود عقیده مسیحیان بود که می گفتند شهر مذکور را هیچکس نمی تواند متصرف گردد و علت آن نیز بقراری است که در اینجا نوشته میشود : یکی از امرای قدیم شهر « ادسا » موسوم به « اوکاروس » (۲) شخصی فوق‌العاده فطن و زیرك بود و باین جهة « اوگوست » امپراطور روم توجه‌خاصی نسبت بوی نشان داده و اورا از دوستان صمیمی‌خویش ساخته بود . تفضیل‌آشنائی او با امپراطور ازاینقرار بود که وقتی برای عقد معاهده با رومیان بروم رفته بود و در موقع مذاکرات با امپراطور چنان ویرا شیفته و فریفته عقل و دانش خود ساخته بود که اوگوست حاضر نمیشد اورا ازخودجدا سازد و چون طرز تکلم و مصاحبه اورا بی اندازه دوست میداشت لهذا هیچوقت اجازه مراجعت بوی‌نمیداد. چون مدت‌مسافرت او بطول انجامید و اشتیاق وی درباز گشت بوطن مألوف شدت یافت و از طرفی‌هم بهیچوسیله میتوانست اوگوست را راضی بمرخص ساختن خود نماید ناچار تدبیر ذیل‌را بکار برد : روزی بعزم شکارازشهر خارج گردید و پس از تکاپوی بسیار در نواحی اطراف روم عدهٔ زیادی حیوانات زنده گرفته و از هرناحیهٔ نیز مقداری خاك برداشت و بروم مراجعت کرد • وقتی « اوگوست » بنابعادت‌خود بمیدان بازی رفت و درجای مخصوص خویش قرارگرفت « اوکاروس » بحضور وی آمده حیوانات و خاك هائیرا که همراه آورده بود باو ارائه داد و هرکدام را اسم برد که ازچه ناحیه آورده است. بعداز آن بملازمان خود دستور داد که خاك‌هارا در نقاط مختلف میدان ریخته وحیوانات را ابتدا دریك‌محل جمع نمایند وبعد آنهارا بوسط میدان رها سازند . چون غلامان دستوراورا بموقع اجرا گذاردند حیوانات ازیکدیگر جدا شده و هرکدام بطرف خاکی که ازناحیه بومی خودشان آورده شده بود شتافتند • اوگوست مدتی بادقت تمام مراقب این عملیات

Aucarus (۲) Edessa (۱)

بود و تعجب میکرد که حیوانات چگونه بسائقهٔ طبیعی زمین بومی خویش را پیدا میکنند و اشتباه نمی‌نمایند . دراینوقت « اوگاروس » بحضور وی آمده‌زانوهای او را بادودست خودگرفت وگفت «پس ای امپراطور به بین من‌که زن وفرزند و مملکتی دارم که هرچند حقیر وکوچك است ولی درسرزمین مألوف پدرم‌واقع میباشد در این‌دیار غربت چه حالی خواهم داشت » . امپراطور ازصدق گفتار او متأثر شد و نه تنها بوی اجازه داد که بمملکت خود مراجعت نماید بلکه اورا مختار ساخت که هر خواهشی داشته باشد ازوی تقاضا کند . «اوگاروس» حون بر آزادی خویش یقین نمود از امپراطور خواهش کرد که میدان بازی در « ادسا » بسازد و امپراطور نیز خواهش اورا پذیرفت و اورا با اعزاز و اکرام تمام روانه « ادسا » ساخت . وقتی « اوگاروس » بشهر خودرسید مردم ازوی پرسیدند جه چیز ازبرای ماز امپراطورگرفته وآورده‌ای . او در جواب گفت دردبی‌ضرر ومسرت وشادی بی‌منفعت آورده ام ومقصود اشاره بمیدان بازی و بحت وطالع بازی‌کنان آن بود

حندین سال بعد که « اوگاروس » بسن کهولت و پیری رسید گرفتار درد مفاصل شد و تمام اطبای حاذق مملکت را جمع کرده معالجه خود را از ایشان خواستار گردید لیکن مداوای هیچیك از آنها مفید و مؤثر واقع نشد و « اوگاروس » لا علاج آنها را مرخص ساخت و بدرد خویش همچنان گرفتار ماند. در این اثنا عیسی پسر خدا در فلسطین ظهور کرده و بوسیلهٔ معجزات و کرامات خویش ثابت مینمود که پسر واقعی خداست وتاکنون مرتکب گناه و معصیتی نشده زیرا مردگانرا زنده میکرد و کوران مادر زاد را شفا میدادو مبروصان را تطهیر مینمود و هرکس هرمرضی داشت که اطباء آنرا غیر قابل علاج میدانستند او بآسانی آنرا معالجه میکرد ، وقتی این خبر به « اوگاروس » رسید مشعوف و امیدوار گشت و مکتوبی به عیسی نوشته .از او تقاضا کرد که سرزمین یهودیه و ساکنین بیشعور آنجا را ترك گوید و بقیه عمر خود را در شهر « ادسا » بگذراند . عیسی در جواب او از رفتن بنزد وی امتناع نمود لیکن باو مزده داد که مرضش رفع شده و بعد از این سالم و راحت خواهد بود . علاوه میگویند در آخر مکتوب خود این جمله را اضافه نموده بود که در آتیه هیچوقت شهر « ادسا » بتصرف اجانب و بیگانگان در نخواهد آمد . کسانیکه تاریخ حوادث آن ایام را نوشته اند بکلی از قسمت اخیر

این مکتوب بی اطلاع بوده اند زیرا در هیچ جا اشاره بدان ننموده اند ولی خود اهالی شهر مدعیند که مراسله مذکور را پیدا کرده و حتی مضمون آنرا نیز برای حفظ و صیانت شهر در بالای دروازه ها بشکل کتیبهٔ نوشته اند. از قضا بعد ها شهر «ادسا» مدت کمی بتصرف ایرانیان در آمد ولی تسلط ایشان بزور و قوه نبود و تفصیل آن بقراری است که ذیلا نوشته میشود: «اوگاروس» بلا فاصله بعد از دریافت مراسلهٔ عیسی صحت کامل یافت و پس از عمری طولانی وفات نمود. یکی از پسران وی که جانشین او گردید شخصی گناهکار و ظالم بود و علاوه بر مظالمی که نسبت برعایای خود وارد آورد از ترس انتقام و مجازات رومیان بایرانیها پناهنده شده و شهر را بتصرف ایشان داد لیکن دیری نگذشت که اهالی سربازان ایرانی ساخلوی شهر را بقتل رسانیده و دو باره «ادسا» را برومیان مسترد داشتند .....(۱)

یکبار این فکر از خاطر من گذشت که اگرهم عیسی واقعاً چنین مکتوبی را ننوشته باشد چون مردم بدان عقیدهٔ راسخ داشته اند خواسته است شهر را از حمله و تعرض بیگانگان مصون نگاهدارد تا بهانهٔ خبط و اشتباهی بدست اهالی آنشهر نیفتد. در هر صورت ارادهٔ خداوند مطلق است و هرچه او بخواهد انجام خواهد گرفت، حال مردم هرچه میخواهند بگویند.

بنا براین مقدمات خسرو در آنموقع مصمم گردید که «ادسا» را محاصره نماید و باینجهة ابتدا به «باتن» که قلعه کوچکی است در یك منزلی «ادسا» آمده شب را در آنجا گذرانید و روز بعد در طلوع فجر با کلیهٔ لشگریان خود بجانب شهر حرکت نمود لیکن آنروز راهرا گم کرده و پس از سرگردانی بسیار بالاخره موقع شب بهمان نقطهٔ اول رسید و میگویند دو مرتبه این قضیه تکرار گردید. عاقبت ایرانیها بزحمت بسیار خود را بحوالی «ادسا» رسانیدند ولی غفلتاً صورت خسرو آماس کرده و فکین او متورم گردید و باین جهة از محاصره شهر صرف نظر نموده و «پالوس» را نزد اهالی فرستاد که پولی از ایشان بگیرد. اهالی در جواب او گفتند ما در بارهٔ شهر تشویش و دغدغه نداریم لیکن برای آنکه نواحی اطراف از چپاول و غارت مصون ماند دو «سنتناری» طلا خواهیم داد. خسرو پول را دریافت نمود و بآن قرارداد موافقت کرد.

---

۱ — در اینجا بقدر نه سطر از نسخهٔ خطی کتاب ساقط گردیده است

- ۱۳ -

در آنموقع ژوستنین مکتوبی بخسروتوشته ومعاهدهٔ را که سفرای او راجع بعقد صلح با وی بسته بودند قبول وتأیید نمود و وعده باجرای آن داد . خسرو چون این پیغام‌را دریافت داشت گروهائیرا که‌گرفته بود رها نمود وتدارك‌مراجعت خودرا دیده وتصمیم‌گرفت اسرای انطاکیه را بفروش‌برساند . وقتی اهالی «ادسا» از این تصمیم مطلع گردیدند حمیّت و شهامت فوق العاده از خود بروز دادند زیرا هر کدام مطابق قوه و استطاعت خویش وجهی برای خر یداری اسرا تهیه کرده درمعبد شهر جمع نمودند وحتی بسیاری ازمردم خیلی بیش از توانائی واستطاعت خود فدا کاری بخرج دادند چانکه روسپیان کلیه زر و زیورخویش را بمعبد فرستاده ودهقانان هم که پول و اسباب دیگری نداشتند هر کدام گاو و یا گوسفندی- برای این مقصود آوردند• بالاخره مقدار هنگفتی پول طلا و نقره و اشیاء دیگر جمع‌آوری گردید ولی یکدینار از آنهم برای غرامت اسرا پرداخته نشد زیرا « بوزز » که بر حسب اتفاق در آنجا حضور داشت بخیال آنکه خود منافع بزرگی ببرد مانع تأدیه غرامت گردید و باین جهة خسرو کلیه اسرا را با خود حرکت داده از آنجا عزیمت نمود . در بین راه اهالی «کارهی» (۱) مقداری‌پول فراهم‌آورده بوی تسلیم کردند ولی خسرو ازقبول آن امتناع ورزید وگفت چون اغلب آنها مسیحی نیستند و هنوز بائین قدیم ایمان دارند این پول بمن مربوط نمی‌باشد. بعد از آن اهالی «کنستانتیا» (۲) مبلغی برای او آوردند و خسرو با آنکه شهر را متعلق باجداد خود میدانست تقدیمی ایشانرا بذیرفت• موضوع ادعای او نسبت باین شهر آن‌بود که وقتی قباد شهر « آمد » را متصرف‌گردید بخیال افتاد «ادسا» و«کنسنانتینا» رابیزفتح نماید وهمینکه بادسا نزدیك شد با دست راست خود اشاره بشهر نموده و از مؤبدان پرسید که آیا فتح آنجا برای او میسر است یا نه . مؤبدان گفته بودند این شهر بهیچ وسیله بتصرف تو نخواهدآمد زیرا جون بادست راست بطرف‌آن اشاره کرده‌ای معلوم

Constantina(۲) Carrhae (۱)

میشود که آسیب و خطری متوجه آن نخواهد گردید و اهالی بسلامت رهائی خواهند یافت • قباد گفتهٔ مؤبدان راباورداشت وقشون خودرا بجانب «کنستانتینا» حرکت‌داد وچون بشهر مزبور رسید در خارج حصار اردو زد وفرمان محاصرهٔ آنجا را صادر نمود • در آنوقت کاهن بزرك کنستانتنیا شخص متقی و پرهیز-کاری‌بود موسوم به«بارادوتوس» (۱) که درنظر خداوند بسیار محبوب و معزز بودو باینواسطه دعا های وی بدون استثنا اجابت میگردید و هرکسی بروی او نگاه میکرد فوراً بزهد وتقوی و محبوبیت وی در نزد خداوند پی میبرد. کاهن مزبور مقداری‌شراب وانجیرخشك وعسل ونان برداشته بحضورقبادآمدوبا تضرع و الحاح از او درخواست نمود که ازتعرض وحمله بشهرکوچك بی‌اهمیتی‌که رومیان آنرا بکلی‌فراموش‌کرده وجز ساکنین فقیر ومسکین خودنگهبان ومحافظ دیگری ندارد صرف نظر نماید . قباد مسؤل اورا اجابت نمود و کلیه آذوقه و مایحتاجی را که‌برای مصرف قشون خود در موقع محاصره شهر تهیه نموده و بمقادیر هنگفتی بالغ میگردید باو بخشید و بزودی از خاك رومیان خارج گشت . بدین‌جهة خسرو مدعی بود که شهر مزبور متعلق بپدرش بوده و اوآنرا به ارث برده‌است.

وقتی‌خسرو بشهر «دارا» رسید فرمان محاصره‌داد لیکن نظامیان رومی ساخلوی آنجا و سرکردهٔ ایشان‌موسوم به «مارتینوس» (۲) تدارك جنك دیده و آماده دفاع گردیدند. شهر «دارا» صاحب دو حصار مستحکم است که حصارداخلی آن فوق العاده عظیم و حیرت انگیز میباشد زیرا بلندی برجهای آن هرکدام بصد پا و ارتفاع خود دیوار بشصت پا بالغ میگردد لیکن حصار خارجی از حیث ارتفاع خیلی کوچکتر و از حیث استحکام با دیوار اولی برابر است . فاصلهٔ بین حصار های مزبور به پنجاه قدم میرسد و اهالی شهر گله ها خودرا معمولا در درآنجامسکن میدهند . خسرو ابتدا ازطرف مغرب بحصار شهر حمله کرد ومدافعین آنرا بوسیله زوبین های بیشمار مغلوب ساخته و دروازه های دیوار خارجی را آتش زد ولی هیچیك ازلشکریان او جرئت داخل شدن نکردند . بعد از آن‌خسرو مصمم‌گردید که در سمت شرقی شهر مخفیانه نقبی بزنند زیرا سایر نقاط شهر برروی

Martinus (۲) Barodotus (۱)

سنگها و صخره های محکم بنا شده و فقط دراین نقطه خاك زمین سست و قابل کاوش بود . بنا براین ایرانیان از داخل خندقهای خود شروع بکندن نقب نمودند و چون خندقهای مزبور عمق زیاد داشت دشمن از بالای حصار نمیتوانست عملیات آنها را مشاهده نماید و پی به تصمیم ایشان ببرد . باین جهة نقب بزودی تا زیر پی دیوار خارجی رسید و ایرانیها نزدیك بود از فاصلهٔ بین دو دیوار و از زیر حصار داخلی نیز گذشته در وسط شهر سر در آورند و با کمال سهولت آنجا را مسخر سازند لیکن چون مقدر نبود که شهر « دارا » بدست ایرانیان بیفتد درموقع ظهر یکنفر از اردوی خسرو خارج گردیده ببهانهٔ جمع‌آوری زوبین هائیکه‌رومیان بطرف ایرانیها انداخته بودند بپای حصار آمد و در آنجا قضیهٔ نقب رابقراولانیکه بالای برج کشیك میدادند اطلاع داد و بانها سفارش نمود که هر گونه احتیاطی‌را برای دفع‌خطربعمل آورند . رومیان جون ازاین واقعه مستحضر گردیدند باهیاهو و جنجال بسیار امر بکندن زمین بین دو حصار دادند و از طرف دیگر ایرانیها بیخبر از پیش آمدآنروز بحفرنقب ادامه‌داده وبسرعت بیش میرفتند . باینجهة درحینیکه ایرانیها اززیر زمین‌بطرف‌حصار شهر حمله میبردند رومیها بنابدستور « تئودوروس » (۱) مهندس خندق عمیقی بشکل صلیب حفر کرده وهمینکه ایرانیها بزمین بین‌دودیوار رسیدند غفلةً در خندق مذکور افتادند و رومیها کسانیرا که جلو تر از همه بودند بقتل رسانیدند وبقیه پا بفرار گذارده بعجله خودرا باردو رسانیدند و جان بسلامت در بردند زیرا رومیان در آن تاریکی نخواستند بتعاقب ایشان ببردازند . خسرو جون نقشهٔ خود را عقیم یافت و از تصرف شهر بطریق دیگر نیز مأیوس بود ناگزیر با محصورین داخل مذاکره شده وبس از دریافت هزار پوند نقره بخاك ایران مراجعت‌نمود . وقتی ژوستنین ازاین واقعه مطلع گردید از اجرای مقررات عهد نامه آخیر که با ایرانیان بسته‌بود منصرف گشت زیراخسرو درحین صلح قصد تسخیر شهر « دارا » را کرده و معاهده را نقض نموده بود . این بود شرح اوضاع رومیان در موقع اولین تهاجم خسرو و بزودی بعداز این وقایع تابستان سری گردید .

Theodorus (۱)

- ۱٤ -

خسرو در خاك آشور در محلیکه بقدر یك روز مسافت تا طیسفون فاصله داشت شهری بنام « انطاکیه‌خسرو » ساخته اسرای انطاکیه را در آنجا مسکن داد و برای ایشان حمام و میدانهای وسیع بنا کرد تابتوانند مثل شهر خود بتفنن و بازیهای عمومی بپردازند و ضمناً ارابه رانان و موسیقی دانهائیرا هم که از انطاکیه و سایربلاد روم همراه آورده بود همه را بشهرجدید فرستاد. علاوه‌براین بخرج خزانهٔ دولت وسائل آسایش ورفاه زندگانی اهالی آنجا را فراهم ساخت و مقرر داشت که آنها را رعایای شاهنشاه بنامند تا در تحت حکومت هیچیك از حکام و امرا نبوده وفقط تابع شخص پادشاه باشند. گذشته از این اگر هر کسی دیگراز اسرای رومی گریخته بشهر « انطاکیه‌خسرو » پناه میآورد و کسی از ساکنین آنجا او را بخویشاوندی خود می پذیرفت دیگر صاحب او نمی توانست او را مجبور بباز گشتن نماید ولو آنکه ارباب وی یکی از رجال و بزرگان مشهور ایران باشد.

تطیّری که در زمان سلطنت « اناستاسیوس » راجع بشهر انطاکیه زده شده بود بالاخره بانجام رسید. تفصیل اینموضوع آنکه در زمان وی بغتتاً باد شدیدی در حوالی « دافن » وزیدن گرفت و عدهٔ از درختان سرو آنجا را که بیلندی فوق العاده رسیده بودند و قانون بریدن آنها را بکلی منع کرده بود از ریشه کنده بزمین انداخت. در آنموقع مردم این پیش آمد را بفال بد گرفتند و کمی بعد در زمان « ژوستینوس » زلزلهٔ شدید و موحشی در آنجا واقع شده شهررا بکلی زیر وروکرد وابنیهٔ زیبای آنرا تماماً ویران ساختو بطوریکه معروف است متجاوز از سیصد هزار نفر از اهالی انطاکیه در آنواقعه بهلاك رسیدند. پس از حادثه زلزله نیز بطوریکه تفصیل آن ذکر شد شهر بدست ایرانی ها افتاد و دوباره آنرا خراب وویران ساختند. این بود سرنوشت شوم وفرجام‌کار شهر انطاکیه.

« بلیزاریوس » بامرامپراطورار ایطالي به « بیزانتوم » آمد وپس از گذراندن

زمستان‌در آنجا امپراطور اورا دراوایل بهار مأمورجنك باایرانیها نمود و صاحب‌ـ
منصبانی‌را هم که با او ازایطالی آمده بودند همراه وی روانه ساخت و یکی از
ایشان موسوم به « والریانوس » (۱) را بسرداری قشون ارمنستان‌انتخاب کردزیرا
«مارتینوس» را قبلا بمشرق فرستاده بود و بهمین جهة خسرو با او در شهر دارا
مواجه گردید . از میان رؤسای «گوتها» فقط « ویتی‌گیس » دربیزانتیوم مانده و
بقیه باتفاق بلیزاریوس بجنك خسرو رفتند . در آنموقع یکی‌از سفرای «ویتی‌گیس»
که خودرا بلباس اسقفی در آورده بود در ایران وفات یافت و دیگری درهمانجا
اقامت نمود لیکن شخصی که‌بعنوان مترجمی همراه ایشان آمده بود بخاك روم
مسافرت‌کرد و «یوحنا» فرمانده قوای بین‌النهرین اورا در سرحدات «کنستانتینا»
دستگیر کرده بزندان انداخت و در ضمن استنطاقات طولانی اورا وادار بنقل
تمامی سرگذشت سفرای « ویتی‌گیس » ساخت اما بلیزاریوس و همراهان وی با
کمال شتاب عازم مأموریت خود گردیدند زیرا بلیزاریوس میخواست‌قبل‌از آنکه‌خسرو
مجدداً بخاك روم حمله نماید بروی پیشدستی کند .

— ۱۵ —

در اینوقت خسرو بر علیه اهالی « گلخیس » قشون کشی می نمود زیرا
مردمان «لازی» ابتدا در زمین «گلخیس» زندگی کرده و تابع رومیان بودند
اما نه خراجی بایشان میپرداختند و نه اوامر آنها را اطاعت میکردند و فقط در
موقعیکه پادشاه آنها وفات میافت امپراطور تخت و تاج سلطنت را بجانشین وی
تفویض مینمود . ضمناً مردمان مزبور سرحدات خاك خودرا محافظت میکردند که
هیاطله از جبال قفقاز بنواحی مجاور حمله نیاورده و از راه «لازیکا» متعرض
خاك روم‌نشوند واینکار را بدون مساعدت سربازان رومی و بدون آنکه از دولت
روم پولی دریافت دارند انجام میدادند . حرفه وپیشهٔ ایشان عموما تجارت و داد
و ستد بارومیانی بود که در سواحل بحر اسود سکونت داشتند زیرا خودشان نمك
و غله و سایر محصولات مفیده را دارا نبودند و پوست و چرم و غلام داده ودر

(۱) Valerianus

عوض آن لوازم ومایحتاج خود را میگرفتند. بعداز قضیه «گورگین» پادشاه «ایبری» که تفصیل آن سابقاً گذشت عدهٔ از سربازان رومی مأمور اقامت در میان اهالی «لازی» گردیدند ومردمان مزبور از رفتار سربازها ومخصوصا از خشونت وتکبر سرکردهٔ ایشان «بطرس» بستوه‌آمده وازاین حیث بسیار ناراضی بودند. بطرس اصلا در «آرزائن» که‌از قدیم جزو منصرفات ایران بوده است متولدگردیده بود لیکن در موقع قشون کشی «ژوستینوس» بخاك ایران بدست سپاهیان رومی اسیر گردیده وازحسن اتفاق امپراطور نظر محبتی باو پیدا کرد واورابرای تحصیل بمدرسه‌فرستاد. پطرس ابتدا بسمت منشی‌گری «ژوستینوس» داخل خدمات دولتی گردید ولی بعد از مرك «آناستاسیوس» که «ژوستینوس» بامپراطوری‌رسید اورا بسرداری قشون انتخاب کرد ودراین موقع فطرت دون وسفلهٔ اوکاملا ظاهرگردیده وباهمه کس‌از روی وقاحت وهتاکی رفتار می‌نمود.

بعدها ژوستنین چندصاحبمنصب دیگربه لازیکافرستاد ودر جزو آنها شخصی‌بود موسوم به‌یوحنا که‌دارای نسبی‌مجهول‌و پست بودوعلت ترقی ورسیدن او بمقام فرماندهی قشون نیز آن بود که اولا طبعی بی‌نهایت سفله وزدل داشت وثانیا راه بدست آوردن پول را پیدا کرده و بانواع وسائل نا مشروع ازمردم اخاذی‌میکرد. این شخص روابط بین رومیان و اهالی «لازی» را بکلی تیره نمود و ژوستنین را وادار باحداث شهری در ساحل دریا موسوم به «پترا» (۱) ساخت و خود در آنجا اقامت گزیده بتاراج و غارت مردمان «لازی» برداخت. یکی از کارهای ظالمانه اواین بود که نمك و سایر اشیائیرا که طرف احتیاج مبرم «لازیها» بود در شهر «پترا» بانحصار خود در آورده و تجارت آزاد آن را قدغن نمود و خودوی آنها را از تجار خریده و بقیمتهای گزاف بمردم میفروخت. علاوه براین اهالی چون همیشه آزاد بوده وکسی مزاحم حال ایشان نمیشد از اقامت سربازان رومی در شهرخود و رفتار خشن ایشان بستوه آمده مصمم گردیدند که بایرانیها متوسل‌شوند و بدین قصد محرمانه و بدون اطلاع رومیان سفرائی نزد خسرو گسیل داشتند و بآنها دستور دادند که‌خسرو را بتصرف لازیکا و راندن رومیان ازآنجا تحریك

---

(۱) Petra

کرده و اورا با لشگری قوی بسر زمین خودشان بیاورند.

سفرای مزبور محرمانه بایران آمده بحضور خسرو رفتند و بوی چنین گفتند « ای پادشاه ، اگر هرگز قومی از روی جهالت و نادانی از دوستان خود رخ تافته و بمردمی بیگانه بیوسته اند و س از مدتی بر خبط خویش واقف گشته وبا کمال شوق و مسرت بسوی دوستان دیرینهٔ خود برگشته اند بدانکه آن قوم مردمان «لازی» میباشند زیرا اهالی «گلخید» سابقاً با ایرانیان دوست و متحد بوده و خدمات شایان بایشان نموده اند چنانکه تفصیل آن در کتب تاریخ مندرج است و بعضی از این کتب نیز فعلا نزد ما و برخی دیگر درخزانه قصر خودت محفوظ میباشد. اما از سوء اتفاق اجداد ما از روی جهالت یا بعلل دیگری که اصل آن برما مجهول است از ایرانیان بریده و با رومیان پیوستند. اینك ما و پادشاه «لازیکا» حاضرگردیده ایم که خودمان و مملکتمانرا بدست توبسپاریم تا هر قسم میل داشته باشی با مامعامله و رفتار کنی. در عین حال خواهش ما ازتو اینستکه در کار ما تحقیق و رسیدگی نمائی واگر دیدی که ما از دست رومیان جور و ستمی نکشیده و از روی جهالت و بلهوسی بتو ملتجی شده ایم فوراً تقاضای ما را ردکن و ما را از نزد خویش بران زیرا در آنصورت معلوم خواهد شد که اهالی «گلخید» مردمانی بی‌ثبات و نا اهلند ودر دوستی ایشان باتو نیز اعتماد و اطمینانی نمی توانکرد لیکن اگر برتو معلوم شد که ما در ظاهر با رومیان دوست و در باطن غلام ایشان بوده ایم وتا امروز جور و ستمی مافوق قوه و تحمل خویش‌ازایشان کشیده ایم آنوقت استمداد ما را اجابت نما و کسانیرا که بیش از این دوست و متحد تو بوده اند بغلامی و بندگی خویش بپذیر و چون عدالت و دادگستری آئین دیرینه ایرانیان بوده است ریشهٔ این ظلم و فساد را از سرزمین ما برکن زیرا عدالت عبارت از آن نیست که انسان خود بشخصه از تعدی و ستمکاری خودداری نماید بلکه لازم است در صورت داشتن قدرت باستمداد کسانیکه گرفتار ظلم و ستمند شتافته و آنها را از تعدی دیگران رهائی دهد. در اینجا بی مناسبت نمی دانیم که شمهٔ از مظالم و تعدیات رومیانرا نسبت بخود شرح دهیم: اولا قوا و اقتدارات‌پادشاهی را از سلطان ما منتزع ساخته و خود دردست گرفته اند چنانکه پادشاه ما بر تخت سلطنت خویش بنده وغلامی بیش نیست و از سردار رومی‌که در مملکت ما بامر

و نهی مشغول است ترس و اندیشه دارد . ثانیاً عدهٔ سرباز بسر زمین مافرستاده اند که اسماً مأمور حفظ و حراست ما از حمله و تعرض اجانب میباشند لیکن در معنی جز نگاهداشتن ما در قید اسارت و چاپیدن اموالمان وظیفهٔ دیگر ندارند ، زیرا غیر از خودرومیان هیچیك ازاقوام همسایه ما تاکنون در صدد تعرض بخاك ما نیفتاده و صدمه و آسیبی بما نرسانیده‌اند . ای پادشاه ببین رومیان برای غارت اموال و برباد دادن هستی ما چه طرح ظالمانهٔ ریخته اند : امتعه و اشیائیرا که زیاده بر مایحتاج خوددارند بزور و اجبار بما میفروشند و اجناسیرا که ما داریم و طرف احتیاج آنهاست اسماً از ما میخرند ولی‌در هردومورد تعیین قیمت باخودشانست و بدین ترتیب هم پول ما را میگیرند و هم مایحتاج زندگانیمانرا میبرند واسم این چپاول و یغماگری را تجارت وسوداگری میگذارند . از اینهاهمه بدتر آنکه بلیدی ستمکار را بحکمرانی ما برگزیده اند و او قدرت خودرا برای اضمحلال و خانه خرابی ما بکار انداخته و مسکنت و بینوائی ما را وسیلهٔ انتفاع و استفاده خویش ساخته‌است . این بودشمهٔ از دلایل قیام و طغیان‌ما بر علیه رومیان ، اما منافعی که از مساعدت با اهالی « لازیکا » برای تو متصور میباشد از اینقرار است : اولا مملکتی قدیمی و تاریخی بر متصرفات تو افزوده میشود و بالنتیجه قوا و اقتدارات تو بسط و توسعه میابد بعلاوه از راه مملکت ما بدریای رومان دست خواهی یافت و پس از تدارك بحریه کافی در این دریا خواهی توانست بدون هیچ مانع واشکالی قدم بدرون قصرهای سلطنتی بیزانسیوم بگذاری . ثالثاً نهب و غارت سرزمین رومیان بدست اقوام وحشی بعداز این همه ساله باختیارتوخواهد بود زیرا چنانکه میدانی یگانه سد بین جبال قفقاز و خاك روم تاکنون ایالت « لازیکا » بوده است و از این ببعد هیچ مانعی برای حمله و تهاجم وحشی ها در میان نخواهدبود . با اینحال هم حس عدالت و داد خواهی وهم منافع شخصی تو صحه بدینکار میگذارد واگرپیشنهاد ما را با میل و اشتیاق نپذیری‌بکلی برخلاف رأی صواب رفتار کرده‌ای .»

خسرو چون این بیانات را شنید مشعوف گشت و قول صریح داد که از اهالی «لازیکا» حمایت نماید ضمناً ازسفرا استفسار نمود که ممکن است مالشکری بزرك وارد سرزمین «گلخید» کنیم یا نه‌زیرا میگفت بیش‌ازاین از اشخاص متعدد

شنیده ایم که زمین آنجا کوهستانی و اغلب با جنگلهای انبوه مستوراست و باین جهة عبور از اراضی ناهموار آنجا بینهایت مشکل و دشوار میباشد. سفرا گفتند اگر قشون ایران درختهای سر راهخود را بریده و تنه و شاخ و برك آنها را در اراضی ناهموار بریزند بآسانی خواهند توانست از سرتاسر مملکت عبورنمایندو ضمناً هم وعده دادند که خودشان راهنمائی قشونرا بعهده گرفته و وسایل تسهیل حرکت ایشانرا فراهم سازند. خسرو ازاین پیشنهاد تشویق گردیده سپاهی عظیم گرد آورد و برای حمله بخاك لازیکا تدارك دید ولی غیر از اشخاصیکه محرم راز او بودند تصمیم خویش را بکس دیگر ابراز ننمود و بسفرا نیز سفارش کرد که هیچکس را از قضیه مستحضر نگردانند. بعد در انظار چنان وانمودکردکهچون جمعی از هیاطله بخاك «ایبری» حمله آورده اند قشون خودرا برایدفع وسرکوبی ایشان حاضر نموده وعازمحرکت بدان ناحیه میباشد.

-۱۶-

مقارن همین موقع «بلزاریوس» وارد بین النهرین شده به تجهیز سپاه پرداخت و ضمناً جاسوسانی نیز بخاك ایران فرستاد که از اوضاع دشمن اورامطلع سازند وبرای اینکه اگر ایرانیها دوباره بخاك روم حمله نمایند او در همانجا آمادهٔ مقابله و دفاع ایشانباشدبهتنسیق و تجهیزسربازان رومی مقیم بینالنهرینمشغول شد. سربازان مذکور اغلب بدون لباس واسلحه بودند و از اسم ایرانیها نیز رعب و وحشتی فوق العاده داشتند اما جاسوسهائیکه «بلزاریوس» بایران فرستاده بود بزودی مراجعت کرده و خبر آوردندکه خسرو سرگرم جنك باهیاطله است و فعلاً درفکر حمله وتعرضبخاك روم نمیباشد. بلزاریوس چون این خبر راشنید مصمم گردید که بیدرنگ باکلیه قشون خود بخاك ایران هجوم نماید و «حارث» امیرقبایل عرب مطیع روم نیز بالشکری جرار بکمك او آمد و بعلاوه درهمینوقت فرمانی هم از جانب امپراطوررسید کهبدون فوتوقت بخاکایرانحمله کند. بنابراین بلزاریوس کلیه سران و صاحبمنصبان سپاه را درسپهر «دارا» جمع کرده و خطاب بایشان چنین گفت «رفقا وهمکاران، منخوب میدانم که همهٔشماجنك آزموده وتجربهدیدهاید

و امروز نیز شمارادراینجا گرد نیاورده‌ام که باخطاب وپند و اندرز شمارا بجنگ بادشمن تحریك نمایم زیرا میدانم که در ابراز شجاعت و رشادت جبلی خود محتاج بهیچگونه مشوق و محرکی‌نمی‌باشید بلکه شمارابرای آن جمع نموده‌ام که‌باهم‌مشورت کرده و راهی را که بوسیلهٔ آن بهتر میتوانیم بامپراطور خدمت نمائیم باصلاح دید یکدیگر پیدا کنیم چونکه پیشرفت و کامیابی درجنك بیش ازهرچیز دیگر منوط بطرح نقشهٔ عاقلانه و ملاحظه جوانب کارمی‌باشد . اما اشخاصی‌که برای مشورت در امری دورهم می نشینند باید فکرشان از حجب و ترس مبرا و فارغ باشد زیرا ترس قوای فکری را فلج ساخته‌شخص را از اختیار طریقهٔ اصلح بازمیدارد و حجب نیز انسان را در تحت نفوذ وتأثیر دیگران قرار می‌دهد و مانع از ادای‌او دراظهار عقیدهٔ خود میگردد . بنابراین اگر تصورمیکنید که امپراطور عظیم‌الشان ماباخود من تصمیمی درباره اوضاع حاضره گرفته ایم اصلا اندیشه آنرا بخاطر خویش راه ندهید زیرا امپراطور از چگونگی اموراین سامان بی اطلاع است و چون درنتیجهٔ همین بی‌اطلاعی نمیتواند تصمیمی مطابق‌بااقتضای وقت اتخاذ نماید لهذا اگر درموقع ضرورت ما مخالف امر ومیل اورفتار نمائیم‌موافق صلاح ومصلحت خود او نخواهد بود . اما راجع بمن چون‌منهم‌انسان هستم و بعلاوه مدت ها در مغرب بوده و از اوضاع شرق بی اطلاع مانده‌ام ممکن است‌که رای ونظریهٔ من دربارهٔ ازمسائل صائب‌باشد. باین جهة بر شما فرض و واجب است که بدون بیم و ملاحظه آنچه را که موافق بامصالح خودمان وامپراطور بدانید دراینجا اظهار نمائید . ابتدا مابرای آن بدینجا آمدیم که ازحمله و تعرض دشمن بخاك خود جلو گیری کنیم لکن ازحسن تصادف دشمن درجای دیگری سرگرم و گرفتار گردیده واینك ما میتوانیم مملکت اورا عرصهٔ تاخت و تاز خود قرار دهیم . حال از همهٔ شما تقاضا دارم که‌رای خودرا صراحتاً دراینخصوص اظهار دارید .

درخاتمهٔ بیانات « بلزاریوس » « بوزز » و « بطرس » باو تاکیدنمودند که بلا درنك بخاك ایران حمله نماید و تمامی شوراییز با این‌نظریه اظهارموافقت کردند فقط « رسیتانسوس » (۱) و « تئوکتیستوس » (۲) سرداران قشون لبنان اظهار

Theoctistus (۲) Rhecittancus (۱)

داشتند که هرچند ما نیز بارای شورا موافقیم لیکن اگر بخواهیم ایالات «فینیقیه» و شام را بحال خود گذاریم میترسیم « المنذر » بنهب و غارت انجا بپردازد و امپراطور ازغفلت و مسامحهٔ مادر محافظت ایالات مذکور بغضب آید . باینجهته ما از همراهی قشون درموقع حمله بخاك ایران معذور خواهیم‌بود . بلزاریوس این‌دلیل آنهارا ردکرد وگفت اعراب دراینموقع سال دو ماه بعبادت و ستایش خدای خود مشغول می شوند و درطول مدت مزبور ممکن نیست بجنك و قتال پرداخته و بسرزمین دیگران حمله نمایند . با این استدلال سرداران مذکور راراضی‌بهمراهی با قشون خود ساخته وبآنها وعده‌دادکه پس‌ازانقضای‌دوماه بایشان اجازه مراجعت‌بایالات خودبدهد. بدین ترتیب بلزاریوس با کمال جدیت قشون خویش‌را برای حمله‌بایرانیها آماده ومجهز ساخت.

— ۱۷ —

اما خسرو و سپاه ایران پس ازعبور از ایالت « ایبری » براهنمائی سفرا وارد خاك « لازیکا » شده و در آنجا درختان کهن وتنومندی را که در اراضی کوهستانی روئیده و مانع عبور لشکر بودهمه‌را بریدند و جاده‌های ناهموار راباآنها انباشته و باکمال سهولت ازروی آنها گذرکردند. وقتی بمرکز ایالت « گلخید » رسیدند « گوباز » (۱) پادشاه لازیکا بحضور خسرو آمده اظهاراطاعت و انقیاد نمود وقصر خودرا باتمامی‌مملکت لازیکا بتصرف اوداد .

درساحل دریای‌سیاه شهری واقع است موسوم به « پترا » که سابقاً‌دارای اهمیتی بوده ولی ازوقتی‌که ژوستینین حصار محکمی برگرد آن کشیده و چند عمارت مهم نیز درآن بنا نمود رفته‌رفته کسب رونق و اهمیتی کرده بود. خسرو چون شنید که ساخلوی رومی و سرکردهٔ ایشان « یوحنا » در آنشهر بود دستهٔ از لشگریان خودرا با صاحبمنصبی موسوم به « انی‌باد » (۲) مامور ساخت که آنجارا بتصرف خویش درآورند. همینکه « یوحنا » از آمدن قشون ایران مطلع گردید غدغن نمود که هیچکس از حصارشهر خارج نشده و خودرا نیز از بالای برج وباروها بدشمن نشان

Anibades (۲) Goubazes (۱)

دهد و ضمناً کلیه سربازان را مسلح ساخته همه را دریشت دروازه ها نگاهداشت
و بایشان امر داد که سکوت‌اختیار کنندو نگذارند کمترین صدائی ازمیانشان بلند شود.
بزودی ایرانی ها بپای حصار رسیده وچون اثری ازدشمن ندیدند تصور کردند
رومیان از شهر فرارکرده و انجارا خالی و غیرمسکون گذاشته اند . باین‌جهة همه
نزدیك دیوار جمع شدند و بدون‌هیچ مانعی نردبان گذاشته از آن بالارفتند وبازچون
نه کسی را دیدند و نه صدائی شنیدند بخسرو بیغام فرستاده او را از واقعه مستحضر
گردانیدند . خسرو قسمت اعظم قشون خودرا مأمور نمود که دیواررا از هر سو
محاصره کرده و بوسیلهٔ منجنیق وسایر ادوات حرب آنرا خراب نمایند وخودبربالای
تپه دربزدیکی شهرنشسته وبعملیات قشون نظاره میکرد . دراین اثنا رومیان غفلتاً
دروازه هارا گشوده بدشمن حمله کردند و جمع کثیری ازایشان را بقتل رسانیدند
و بقیه را باسرکردهٔ آنها منهدم و متواری ساختند . خسرو ازاین‌بیش‌آمد فوق العاده
متغیر گردیدو «ابی‌باد» را بجرم آنکه ازیوحنا کهمردی تاجر بیشه‌بود و از فنون
جنگی اطلاعی‌نداشت شکست خورده‌بود سیاست فرمودواما بعضی ها میگویندصاحبمنصب
مامورین منجنیق ها گرفتار سیاست وعقوبت گردیدند «آبی‌باد» . بعد از آن‌خسرو
با تمامی‌قشون خودشخصاً بپای‌حصار بترا آمده شهر رامحاصره نمودوروزبعدفرمان
حمله داد وسربازان اوبرج وباروهارا بیادتیر گرفتند. ازطرف‌دیگررومیان نیزبمدافعه خود
پرداخته وباماشینهای جنگی وتیروکمان بایرانیها حمله‌کردند . ابتدارومیان چون ازبلندی
میجنگیدندتلفات سنگینی بایرانیها واردمیساختند وایرانیها باوجود مهارتیکه درتیراندازی
داشتند نمیتوانستند چندان آسیبی بایشان برسانند لیکن ازآنجائیکه مقدر شده بود
که شهر «بترا» بتصرف خسرو درآید بزودی یوحنّا در اثر تیری که بگردن وی
رسیده بود بقتل رسید و درنتیجه رومیان دچارتشویش و اختلال گردیدند . در این
اثنا تاریکی‌شب‌فرا رسید وایرانیها باردوی خود مراجعت کردندلیکن روزبعد مصمم
شدندکه بوسیلهٔ نقبی‌از حصارگذشته وشهررا متصرف‌شوند .

شهر بترا ازیك‌طرف بوسیله دریا وازطرف دیگر بوسیلهٔ صخره های
عظیم ومرتفع محصوراست و درزمین مسطح فقط یك‌راه‌دارد که آنهم دارای‌وسعت
زیادی نیست و ازهرطرف صخره های خیلی بلندآنرا احاطه نموده است . کسانیکه

شهر مذکور را درقدیم ساخته اند برای جلوگیری ازحملات خارجی دیوار طویل محکمی درسرتاسر این راه بنا کرده و دردوطرف آن نیزدوبرج بزرك ساخته‌اند . برجهای مزبور ازحیث ساختمان باسایر برجهای معمولی بکلی فرق دارد زیرا بجای آنکه میان آنهارا خالی گذاشته باشند ازپی تاقلهٔ آنهارا باسنگهای بسیار درشت پرکرده و سنگهارا طوری محکم بهم چسبانیده اند که هیچ منجنیق وماشین دیگری قادربتخریب و انهدام آنها نمی‌باشد لیکن ایرانیها مخفیانه نازیر یکی از برجها نقبی زده بتدریج مقدار زیادی از سنگهای آنرا بیرون آوردند و بجای آنها چوب و تخته کار گذاشته بعد چوبها را آتش زدند و شعله حریق کم‌کم توسعه یافته سنك‌هارا سست نمود و بالاخره برج باصدای رعدآسائی متلاشی‌شده بزمین افتاد . اما رومی‌ها که قبلا متوجه این موضوع گردیده بودند کمی بیش‌ازسقوط برج ازوسط آن‌خارج شده بشهر فرار کرده بودند و باین جهة بهیچیك از ایشان آسیبی وارد نیامد . بدینترتیب ایرانی‌ها توانستند از زمین مسطح بحصار حمله کرده و شهر را بآسانی متصرف گردند و رومیان لاعلاج باخسرو داخل مذاکره شده وپس‌از گرفتن تامین برای حفظ جان ومال خودشهر را تسلیم وی‌نمودند (سنهٔ ۵٤۱ میلادی) . خسرو پس از تسخیر شهر کلیه ذخائر و خزائن بیحساب پوحنارا متصرف گردید وغیر ازآن نه خودش و نه لشگریانش بهیچ چیز دیگر دست اندازی ننمودند ورومیان اموال خودرا باکمال آسودگی حفظ کرده وباقشون ایران مراوده‌وآمیزش‌مینمودند .

- ۱۸ -

درخلال این‌اوقات «بلیزاریوس» وقشون روم بیخبر ازوقایع لازیکا بکمال نظم و ترتیب ازشهر «دارا» خارج شده و بطرف «نصیبین» پیش میرفتند . درمیان راه بلیزاریوس قشون را بسمت راست حرکت داده و در زمین مسطحی که چشمه های بسیار درآن جاری‌بود وباشهر نصیبین چهل‌ودو استاد فاصله‌داشت اردوزد و همراهان اوفوق‌العاده متعجب گردیدند که چرا دربای حصار شهر اردونزده است‌وحتی بعضی‌هم ازنعقب وی‌سرپیچی نمودند . باین‌جهة «بلیزاریوس» صاحبمنصبان قشونی را محاضر ساخته و بایشان گفت من‌میل نداشتم نقشه وخیال خودرا برهمه افشا نمایم

زیرا حرفیکه در اردوزده می‌شود مخفی نمانده وکم‌کم درخارج منتشر می‌گردد وحتی بدشمن‌هم می‌رسد اما چون‌میبینم که اکثر شما نزدیك است کارتان باختلال و طغیان بکشد و بعلاوه هرکدام از شما میخواهید شخصاً درموقع جنك فرمان‌روای کل باشید اینست که بافشای مطالبی‌که نهفتن و مکتوم داشتن آنها اولیتر است مبادرت میورزم ولی قبلا این نکته رابشما تذکار میدهم که اگر درحین جنك همه افراد بخواهند صاحب رای و ارادهٔ مستقل باشند بهیچوجه کاری از پیش نخواهد رفت. بعقیدهٔ من خسرو درموقع قشون‌کشی برعلیه وحشی ها مملکت خودرا بدون مدافع نگذاشته‌و مخصوصاً دراین شهر که حائز اهمیتی فوق‌العاده است و بمنزلهٔ دروازه و نگاهبان مملکت او بشمار میآید عدهٔ کافی قشون بساخلو گماشته است. بهترین دلیل اثبات این عقیده آنکه خسرو «نابد» (۱) سپهبد را بفرماندهی ساخلو شهر منصوب داشته است و این شخص ازحیث قدرت وعظمت و اقتدارات دیگر درمیان ایرانی ها ثانی خود خسرو می‌باشد ووی‌دراینموقع یقیناً بمقابله و جلوگیری ما قیام کرده و تادرجنك مغلوب‌نشود محال است که بگذارد ما ازاین نقطه قدمی جلوتربرویم. حال‌اگر ما بخواهیم درپای حصار شهر بجنك بپردازیم وضع وموقع ما با ایرانیها برابر نخواهد بود زیراایشان برای مبارزهٔ باما ازحصار بیرون‌خواهند آمد و درصورت غلبه وپیشرفت‌باکمال اطمینان بماحمله‌خواهند نمود و درصورت‌شکست‌ومغلوبیت نیز بسهولت بداخلهٔ حصارها گریخته‌و ازحملات ما مصون خواهند ماند. اگر مابخواهیم ازاین نقطه جلوتر برویم محال تعاقب کردن دشمن را نخواهیم داشت ودیوار شهر چنانچه مشاهده میکنیدبقدری متین و مستحکم است که خراب کردن آن بآسانی صورت پذیر نخواهد بود خاصه که سربازان از بالای آن بمدافعه مشغول میباشند اما ازطرف دیگر هر گاه ما در همین جا بادشمن روبرو شده و براو غلبه یابیم امید کامل برای تسخیر شهر خواهیم داشت زیراچون مساحت تا پای حصارها زیاد است یا ما با سربازان آنها مخلوط شده و باایشان وارد دروازه‌ها میشویم یا بر آنها پیشدستی کرده و راه ورود بشهر را برایشان می بندیم وپس از متواری ساختن آنها خود بآسانی «نصیبین» را متصرف میگردیم ،،

چون بلیزاریوس این‌اظهارات رابیان‌نمود همهٔ صاحبمنصبان‌با اوموافقت کرده و درهمانجا اردو زدند. فقط پطرس «یوحنا» فرمانده قشون بین‌النهرین را باخود همراه

Nabede (۱)

ساخته و باتفاق لشکریان همدیگر که قسمت عمدهٔ قشون رومی را تشکیل میدادند بحوالی حصارها آمدند و درنقطهٔ که ده «استاد» تاشهر فاصله داشت اردو زدند . بلیزاریوس سربازان خود را آماده جنك ساخته به بطرس نیز بیغام فرستاد که صفهای خود را مرتب سازد و منتظر فرمان او باشد زیرا بلیزاریوس میدانست که ایرانیها چون خودشان مدتی بعد از ظهر غذا میخورند و مسبوقند که رومیان در موقع ظهر بصرف نهار میپردازند لهذا فرصت نگاهداشته ودر وسط روز بایشان حمله خواهند آورد . بلزاریوس موافق بیش بینی خود مشغول کار گردید ولی بطرس وهمراهان وی اعتنائی بفرمان او نکرده و در موقع ظهر از شدت حرارت آفتاب سلاح و لباس خود را از تن درآوردند و بدون ترس و اندیشه از حمله دشمن باکمال فراغت و بینظمی مشغول چیدن میوههای صحرائی بودند . ایرانیها چون اینحال را مشاهده کردند باکمال سرعت بجانب ایشان حملهور شدند و رومیان همینکه آنها را دیدند متوحش شده قاصدی نزد بلیزاریوس فرستادند که بکمك ایشان بشتابد و خود نیز باعجلهٔ تمام اسلحه خویش را برداشته باختلال و بی نظمی کامل با دشمن مقابله کردند . اما بلیزاریوس قبل از رسیدن قاصد بطروس گرد وغباریرا که دراثر تاخت و تاز ایرانیها بلند شده بود از دور دیده وملتفت قضیه شده بود وخود بشتاب و عجله بکمك آنها شتافته بود . وقتی ایرانیها هجوم آوردند رومی ها نتوانستند درمقابل ایشان استقامت نمایند و بزودی منهزم گردیدند ایرانیها بتعاقب آنها پرداخته پنجاهنفر از ایشان را بقتل رسانیدند وبیرق بطرس را نیز بچنك آوردند واگر بلیزاریوس وقشون او بامداد نرسیدهبود تمام رومیان را کشته بودند زیرا در همینوقت بلیزاریوس بمحل واقعه رسیدو گوتها ئیکههمراه او بودند بانیزه های بلندخویش بایرانیان حملهور گردیده و آنهارا مجبور بعقب نشینی ساختند و صدوپنجاه نفر از آنهارا بقتل رسانیدند . اما چون میدان برای تعاقب وسیعنبود بقیه ایرانیها بداخلهٔ حصار ها گریختند وجان بسلامت دربردند . بعدازآن همهٔ رومیان باردوگاه بلیزاریوس رفتند و ایرانیها در روزبعد بیرق بطرس را بعنوان غنیمت جنك بالای برجی برپا داشته چند عدد رودهٔ گاو وگوسفند ازآن آویختند و با خنده های تمسخر آمیز رومیانرا استهزا کردند اما ازآن پس دیگرجرئت مقابله بادشمن رانداشتند وفقط از داخل حصارهاشهررا محافظت مینمودند .

— ١٩ —

بلیزاریوس چون دید که شهر « نصیبین » فوق‌العاده مستحکم است و هیچگونه امیدی برای تسخیر انجا ندارد بخیال افتاد که بطرف جلو حرکت کند وغفلتاً بخاك دشمن حمله آورد و از این رو خسارانی بایران وارد سازد . بدینقصد باکلیه سپاهیان خود حرکت‌نمودو پس ازطی یك‌روز راه بقلعهٔ رسید که ایرانیان آنرا سیسورانون (۱) مینامند و علاوه برجمعیت کثیر آنجا هشتصد نفر از سواران زبدهٔ ایرانی‌بسرکردگی یکی از بزرگان موسوم به « بلسکام» (۲) نیز در آنجا ساخلو میباشند . رومی‌ها درپای حصار اردو زده و بمحاصرهٔ قلعه‌برداختندولی همینکه خواستند ببرج وباروها حمله کنند از دشمن شکست خورده و باتلفات زیاد عقب نشستند زیرا دیوار قلعه فوق‌العاده محکم‌بود وایرانیها نیز باشجاعت و رشادتی زائدالوصف از آن‌مدافعه‌میکردند باینجهت بلیزاریوس کلیه صاحبمنصبان را جمع کرد و بایشان گفت درنتیجه تجاربی که ما ازجنك های عدیده بدست آورده‌ایم‌امروز میتوانیم عاقبت کارهارابیش بینی کرده وهروقت درمحل خطر وآفتی واقع شویم راه‌ووسیله نجات خودرابیدا کنیم : شما خود میدانید که هیچ‌خبط واشتباهی بالاتر ازان نیست که قشونی درسر زمین دشمن به ترکتازی وجولان بپردازد درصورتی‌که قلاع مستحکم ومردان جنگی بسیار درپس وپیش آن آماده کارزار باشند . امروز وضع وحال ما عیناً بهمین منوال است‌زیرا اگر بخواهیم به بیشرفت خود ادامه دهیم قطعاًساهیان دشمن که دراین قلعه و در نصیبین ساخلو هستند مخفیانه مارا تعاقب کرده و باغلب احتمال درنقاطی که برای ما صعب‌العبور و برای خودشان سهل وراحت است بر ما حمله خواهند آورد و اگرهم برحسب اتفاق قشون دیگری ازسمت مقابل بما حمله نماید که‌در آنصورت مجبور خواهیم بود باهردو بجنگیم وبدون شك دجارخسارات وتلفات فوق‌العاده خواهیم گردید . ضمناً لازم است این نکته راهم متذکر شوم که اگر اتفاقاً ماشکست خورده ومغلوب دشمن شویم دیگر بهیچوجه راه فرار بخاك روم نخواهیم داشت و ناگزیر همگی دراینجا هلاك خواهیم گشت . باینجهت نباید درکارعجله وشتاب نمود وبی‌سبب

Blesscham (۲) Sisoranon(۱)

موجبات هلاك و بدبختی خودرا فراهم ساخت زیرا تهور و جسارت ابلهانه باعث هلاك شخص می‌گردد ولی احتیاط و تامل همیشه اورا بفلاح و رستگاری نائل میگرداند . بنابراین بعقیده من صلاح ما در آنستکه همین‌جا اردوزده وتا این قلعه رامتصرف نشویم قدمی جلوتر نرویم و درعین‌حال نیز «حارث» را باالشگریانش بسرزمین آشور بفرستیم زیرا اعراب درمحاصره و حمله بشهر دستی ندارند و مهارت وچالاکی ایشان درنهب‌وغارت بلاد میباشد و ضمناً جمعی ازسربازان نخبهٔ خودرا همراه آنها کنیم که اگر دشمن بآنها روی آورد آنهارا آماده کارزار سازند و درصورت ضرورت نیز ایشان را بنزدما مراجعت دهند . بعد ازآن وقتی بخواست خداوند قلعه‌راگشودیم باتمامی لشگریان خود ازدجله عبور خواهیم‌کرد درصورتیکه ازحمله دشمن بیم و تشویش‌نداشته واز اوضاع آشوریها نیزکاملا مطلع خواهیم بود . »

حضارهمگی این اظهارات‌را قبول وتصدیق‌کردند وبلیزاریوس‌فوراًمشغول‌اجرای نقشه خود گردید یعنی «حارث» را مأمورساخت که باقشون خود بخاك آشور حمله‌نماید و هزارو دویست نفر ازسربازان زبدهٔ رومی را نیز بسرکردگی دوصاحبمنصب موسوم به ترازان (۱) و یوحنا مشهور به برخور همراه وی نمود وبآنها امر کرد که‌درهمه کارمطیع رأی وفرمان «حارث» باشد . ضمناً بخود حارث دستور داد که بهرجا میرسد بقتل و غارت بپردازد و اطلاعات کامل راجع بقوای جنگی آشوریها بدست آورده و باردومراجعت نماید . بنابراین «حارث» وهمراهانش ازدجله گذشته‌واردخاك آشورگردیدند وبزودی اراضی‌حاصلخیز وثروتمند آنجارا که‌مدتها ازدستبردوغارت‌مصون مانده بود بباد چپاول و یغما گرفتند و در اندك مدتی‌غنائم بسیار ازآنجا جمع کردند . مقارن این حال «بلیزاریوس» تنی‌چند از ایرانیان‌را اسیرساخت وبوسیلهٔ ایشان‌مطلع گردید که آذوقه قلعه تمام شده است و مردم آنجا بمضیقه و تنگی افتاده اند زیرا عادت اهالی دارا و نصیبین که آذوقه یکساله خودرا درانبارهای عمومی ذخیره مینمایند مابین ساکنین این‌قلعه مرسوم نیست و در این‌موقع که دشمن غفلتاً برآنها حمله آورده بود همگی بدرون حصار بناهنده‌شده وچون ذخیرهٔ آذوقه نداشتند به تنگی

(۱) Trajan

وعسرت شدید گرفتار گردیده بودند . وقتی بلیزاریوس ازاین‌قضیه مطلع شدشخصی موسوم‌به «ژرژ» (۱) را که مردی زیرك‌وهوشیار ومحرم اسراروی‌بودبقلعه فرستاد تاشاید مردم آنجارا وادار‌به تسلیم‌کرده و قلعه را بتصرف درآورد . اتفاقا « ژرژ » در اجرای این مقصود کامیابی حاصل کرد و پس‌از مذاکرات طولانی مردم را بوعده ونوید بسیار حاضر نمودکه برای حفظ جان خود تأمین گرفته و قلعه را تسلیم رومیان نمایند. بدین ترتیب بلیزاریوس « سیسورانون » را منصرف گشت و اهالی آنجاراکه عموماً مسیحی و ازنژاد رومی بودند آزاد و مستخلص ساخت ولی سربازان ساخلوی ایرانی را باتفاق « بلسکام » سرکردهٔ ایشان به « بیزانتیوم » فرستاد و بعد حصار محکم قلعه را خراب و منهدم‌کرد . بعدها امپراطور ایرانیان مزبور را بایطالی فرستادکه درآنجا با« گوت » ها بجنگند . این بود شرح وقایع مربوط بقلعه« سیسورانون » .

اما «حارث» از ترس آنکه مبادا رومیان غنائم جنگی او را از او بستانند نخواست باردوی ایشان مراجعت نماید و باین جهت جمعی از همراهان خود را بعنوان تفتیش و تجسس نواحی اطراف فرستاده و محرمانه بایشان دستور دادکه هرچه زودتر مراجعت نمایند و خبر بیاورندکه قشون دشمن مشغول عبور ازرودخانه میباشد . ضمناً به «ترازان» ویوحنا سفارش کردکه از راه دیگر بخاك روم بر گردند و ایشان نیز در عوض آنکه به نزد بلیزاریوس مراجعت نمایند در امتداد ساحل فرات حرکت کرده و بالاخره بشهر «تئودوسیوپولس» رسیدند . ازطرف دیگر بلیزاریوس‌و بقیه قشون روم چون خبری از «حارث» و همراهان وی نشنیدند بی نهایت متوحش و هراسان گردیده و سوء ظنی شدید برایشان مستولی شد بعلاوه چون محاصره و تصرف قلعه مدت مدیدی بطول انجامیده بود اغلب سربازان مبتلا به تب و بیماری سختی گردیدند زیرا آن قسمت ازخاك بین‌النهرین که در تصرف ایرانیان استهوائی فوق‌العاده گرم و خشك دارد ورومیها که بچنین آب وهوا معتاد نیستند از اثر گرمی فصل تابستان مریض شده ویك ثلث عدهٔ ایشان مشرف بموت گردیده بود . بنا بر این تمامی قشون اشتیاق داشتند که هرچه زودتر بوطن خویش معاودت نمایند و مخصوصا «رسی‌تاسنوس» و «تئوکتیستوس» سرداران قوای‌ساخلوی لبنان بیش‌از

---

(۱) George

دیگران در اینخصوص تاکید می نمودند زیرا چون فصل مقدس اعراب سپری‌شده بود میترسیدند حملات ایشان بمتصرفات روم شروع شود . باین جهة هردو مکرر از از بلزاریوس تقاضا نمودند که اجازه مراجعت بایشان بدهد و میگفتند ما بیهوده در این جا توقف کرده‌ایم در صورتیکه « المنذر » لبنان و شامات را عرصه تاخت و تا خود قرار داده و به‌نهب و غارت آنجا پرداخته است.

بلزاریوس ناگزیر صاحبمنصبان را جمع کرده مجلس مشاورهٔ تشکیل داد ودر حینی‌که هریك از حضار رای و عقیدهٔ اظهار میداشتند یوحنا پسر «نیستاس»(۱) برخاست وجنین گفت : ای سردار رشید دلاور ، عقیده من آنستکه تاامروز سرداری بعقل وکفایت وشجاعت توطهور نکرده است و بهترین دلیل آن اینکه آوازهٔ شهرت تو نه‌تنها درمیان رومیان بلکه‌دربین‌سایراقوام وملل عالم‌نیز شایع و مشهور می‌باشد. حال اگر درموقع سختی وتنگی که امیدهای‌ماکم‌کم مبدل بیاس شده است بتوانی مارا زنده وسالم بخاك روم معاودت‌دهی شهرت ومعروفیت خودرا الی‌الابد محفوظ نگاه‌خواهی داشت زیرا قشون امروز درمضیقه افتاده است و وضع وموقع آن درنهایت سختی میباشد جنانکه بیك تامل حقیقت امربرتومکشوف می شود : اعراب وعدهٔ کثیری از مردان زبدهٔ قشون ما از دجله گذشته اند و تا امروز هیچگونه خبری ازایشان نرسیده وکسی نمیداند که‌چه برسرآنها آمده است. المنذرالساعه در وسط خاك فینیقیه‌بتاخت و تازوجباول مشغول‌است وسرداران درصددمراجعت‌بمقرماموریت خویش میباشند . ازکسانی‌هم‌که دراین‌جا باقی‌مانده اند قسمت اعظمشان‌مریض‌و بیمارند وانهائی‌که باید ازمرضی پرستاری کرده وایشانرا بخاك روم برسانند عده‌شان بمراتب کمتر ازخود مرضی میباشد. بااین‌حال اگر درحین توقف یادرموقع مراجعت ازاین جا قشون دشمن برسد وبرما حمله نماید یقیناً یك‌نفر ازما جان بدر نخواهد برد که شرح واقعه را باهالی دارا خبردهد. اما پیش رفتن بجلوبیزبقدری بیمورد وغیر عملی است که حتی گفتگو وبحث در بارهٔ آن هم خارج از موضوع میباشد. بنا براین تا هنوز راه امیدی باقی است صلاح درآنستکه نقشهٔ عاقلانه کشیده و آنرا بموقع اجرا بگذاریم زیرا وقتی انسان دچار حسین محاظرات سختی میشود اگرفکر سلامتی

(۱) Nistas

و نجات خودرا فراموش نموده و درصدد مقاومت بادشمن باشدکاراوراجز بجنون و سبك مغزی حمل نتوان کرد » . پس از خاتمه بیانات یوحنا حضار متفقاً قول او را تصدیق نموده وهمه یکصدا ازبلزاریوس تقاضا کردندکه هرچه زوترد مراجعت نمایند . باین‌جهة «بلزاریوس» بیمارانرا در ارابها جاداده وآنهارا پیش‌پیش فرستاد وخود بـا بقیه قشون از عقب روانه‌گردید و وقتی وارد خاك روم‌شد ازقضیه «حارث» وخدعه‌او کـاملا مستحضر گشت ولی جون بعد از آن دیگر هیچوقت اورا ندید نتوانست کیفر و مجازات اورا در کنارش نهد . بدین ترتیب قشون کشی رومیان بخاك ایران خاتمه پذیرفت .

اما خسرو پس‌از آنکه شهر «بترا» را متصرف‌گردید ازحملهٔ «بلزاریوس» بایران و واقعهٔ « نصیبین » وتسخیر قلعه «سیسورانون » و همچنین از عملیات قشون حارث درآنطرف دجله مستحصر گشت وباین‌جهت ساخلوئی در «بترا» گماشته وخود بابقیه قشون و اسرای رومی بمملکت ایران مراجعت نمود . این بود تفصیل وقایع قشون کشی خسرو بخاك روم . پس‌ازآن‌بلزاریوس‌ازطرف‌امپراطور احضار شده به «بیزانتیوم» رفت وزمستانرا درآنجا بسربرد .

— ۲۰ —

دراویل بهار خسرو بالشگری جرار حرکت کرده ازساحل‌راست فرات‌گذشت و برای بارسوم بخاك روم حمله نمود (سنه ۵٤۲ میلادی) . وقتی «کاندیدوس» کـاهن شهر « سرگیوبولیس » ازآمدن قشون ایران مطلع گردید از ترس جان خودش وامنیت‌شهر مضطرب ونگران شد زیرا نتوانسته‌بود قراردادی را که سابقا باخسرو بسته بود درسرموقع بانجام رساند (۱) . بنابراین باردوی دشمن شافت و درحضور خسرو بخاك افتاده باتضرع والحاح درخواست‌عفوو بخشش کرد و گفت من هرگز درعمر خودصاحب یکدینار پول‌نبوده‌ام ولی‌برای آنکه‌اهالی « سورا » را از قید اسارت نجات دهم باتوآن قرارداد رابستم وبعد ازآن هرجه ازژو ستنینین‌تقاضا نمودم‌که دراین خصوص کمك و مساعدتی نماید مفید نیفتاد . خسرو اعتنائی باظهارات وی نکـرده اورا

(۱) رجوع شود به فصل بیجم کـتاب دویم

بزندان انداخت وباعذاب وشکنجه بسیار دومقابل وجهی را که درقرار داد معین شده بود از او مطالبه میکرد . عاقبت « کاندیدوس » ازوی استدعا کرد که مأموریتی بشهرفرستاده وخزائن معبد آنجارا بیاورد . خسرو تقاضای اورا پذیرفت وچندنفراز سپاهیان خودرا باتفاق همراهان « کاندیدوس » بشهر فرستاد واهالی آنهارا داخل شهرنمودند وبسیاری ازخزائن خودرا بآنها تسلیم کردند لیکن خسرو بآنمقدار گنجینه اکتفا ننمود و مبالغ هنگفت دیگری در ازای غرامت مطالبه میکرد . باینجهة چند نفررا مأمور ساخت که باسم جمع آوری پول از اهالی شهر بروند ولی درمعنی آنها را مأمور نموده بود که شهر را متصرف گردند اما ازآنجا که مقدر نشده‌بود « سرگیوپولیس » بدست ایرانیها بیفتد یکی از اعراب مسیحی موسوم به «آمبروس» (۱) که ازتابعین « المنذر» بودشبانه بپای حصار شهر آمده اهالی را ازنقشهٔ ایرانیهامستحضر ساخت و بآنها سفارش کرد که بهیچوجه فرستادگان خسرورا بداخل حصار راه ندهند. بدین‌ترتیب مأمورین خسروبدون آنکه موفق بانجام کاری گردند به‌نزد خسرو مراجعت نموده شرح واقعه را بعرض او رسانیدند . خسرو از شنیدن این خبر غضبناك و خشمگین‌شدوتصمیم گرفت که شهر رامتصرف گردد و باین جهة ششهزار نفر ازلشکریان خود را مأمور ساخت که آنجا را محاصره کرده و بحصارها حمله نمایند . قشون مزبور بپای دیوار آمده شروع بعملیات نمودند و اهالی درابتدا با کمال رشادت از خود مدافعه مینمودند ولی چون بیش از دویست نفر سرباز باخود نداشتند بالاخره از مقاومت عاجز شده ومصمم گردیدند که شهر را تسلیم دشمن کنند . در اینموقع دو باره «امبروس» شبانه بپای حصار آمده باهالی خبرداد که ایرانیها بواسطه بی آبی در سختی و مضیقه هستند و تا دو روز دیگر دست از محاصره شهر خواهند کشید . بدین جهة اهالی بمقاومت و بافشاری خود ادامه داده و حاضر بتسلیم نگردیدند و ایرانیها نیزاز فرط تشنگی مجبور بعقب نشینی شده و به نزد خسرو مراجعت کردند . بعداز این واقعه خسرو باز « کاندیدوس » را رها نکرد زیرا مطابق سندی که سپرده بود چون از عهدهٔ انجام تعهدات خویش نتوانسته بود برآید لهذا دیگر نمی توانست بمقام کاهنی شهر باقی بماند .این بود شرح وقایعی که در « سرگیوپولیس » اتفاق افتاد .

Ambrus (۱)

وقتی خسرو بسرزمین «کوماژن» یا «فراتیه» رسید دیگر به نهب و غارت بلاد و تسخیر قلاع نپرداخت زیرا چنانکه در فصول گذشته شرح دادم سابقاً در این مملکت بتاخت وتاز آمده و تاشامات را بباد چپاول وغارت گرفته بود. ایندفعه تصمیم او این بود که مستقیماً بفلسطین حمله نماید و خزائن بیشمار اورشلیم را بیغما ببرد چونکه شنیده بود فلسطین سرزمینی حاصلخیز است و مردمانی متمول دارد و بعلاوه قشون رومی ساخلوی آنجا بهیچوجه در صدد مقابله بادشمن و جلوگیری او نیستند وهمه درقلعه‌ها پناهنده شده وجزخیال سلامت ورهائی ازخطر در فکر دیگری نمی‌باشند.

اما «ژوستنین» چون ازقشون کشی ایرانی‌هامطلع گردید دوباره «بلیزاریوس» را مامور جلوگیری آنها نمود. بلیزاریوس بدون آنکه‌قشونی همراه‌داشته‌باشد سوار اسبهای چاپاری دولتی‌شده بعجله تمام خودرا به «فراتیه» رسانید و درانجا «زوستوس» (۱) برادرزادهٔ امپراطور و «بوزز» که فررا بشهر «هیرابولیس» پناه آورده بودند همینکه خبر آمدن اوراشنیدند مکتوبی بمضمون ذیل نوشته نزدوی‌فرسادند: «البته شنیدهٔ که خسرو مجددا بالشگری جرار بخاك روم حمله نموده است لیکن هنوز مقصد او معلوم نیست وآنچه ماشنیده‌ایم اینستکه بهیچ‌یك از بلادسرراه خودآسیبی نرسانیده‌و فقط باعجله بطرف حلو پیش میآید. حال تواگر می‌توانی هرچه زودترخودرابما برسان که هم از خطر دشمن مصون باشی و هم درحفظ وحراست هیرابولیس باما مساعدت کنی».

«بلیزاریوس با این پیشنهاد موافقت ننمود و بکسره‌به‌سپر اوروپوم (۲) واقعه درساحل فرات رفته در انجا اردوزد وبجمع آوری قشون خود پرداخت وضمناً درجواب مکتوب صاحبمنصبان هیرابولیس چنین پیغام داد: اگر خسرو بقصد حمله بسایر اقوام حرکت کرده وکاری بروميان نداشته باشد پیشنهاد شما مقرون به صلاح خواهد بود و امنیت و فراغت مارا تامین خواهد کرد زیرا کسی‌که می تواند بیدغدغه و تشویش بآسایش وراحت زیست کند اگر بی‌جهة خودرا بمخاطره بیندازد برخلاف آئین‌عقل‌ودانش رفتار نموده و خودرا بسفاهت و دیوانگی منسوب‌ساخته‌است: لیکن اگرقصد خسرو آنستکه ازاینجا گذشته وبیکی دیگراز متصرفات روم‌که ساخلو

Europum (۲) Iustus (۱)

و نگهبان کافی ندارد حمله نماید درآنصورت یقین داشته باشید که مردن بشجاعت و نیکنامی بهتر ازگریز ازجنك میباشد زیرا چنین کاریرا جز بخیانت نمیتوان تعبیر کرد . بنابر این تمام شما باعجله خودرا به « اوروبوم » برسانید تادراینجا سپاهیان خویش راگرد آورده و بیاری خداوند بمقابله دشمن برویم ». وقتی صاحبمنصبان « هیراپولیس » این پیغام راشنیدند جرئت وشجاعتی تازه گرفته « ژوسنوس » راباعدهٔ سرباز بمحافظت شهر گماشتند وخود بابقیه قشون به « اوروپوم » رفتند .

— ٢١ —

وقتی خسرو شنید که « بلیزاریوس » با تمامی قشون روم در « اوروپوم » اردو زده است از ادامهٔ پیش رفت خود منصرف گردید ویکی از دبیران سلطنتی را موسوم به « آبادان » (١) که بحزم و دوراندیشی معروف بود نزد « بلیزاریوس » فرستاد باوی اعتراض نماید که چرا ژوستینین رسولان خود را برای انعقاد معاهده صلح نفرستاده است ولی ضمناً دستور داد که در احوال « بلیزاریوس » مطالعه و دقت نماید و درجه لیاقت وکاردانی ومیزان قوا و استعداد اورا بسنجد . بلیزاریوس چون ازآمدن رسول خسرو خبریافت تدبیری اندیشید وخود شخصاً باششصد نفراز سربازان زبده وقوی هیکل رومی در مسافتی دور از اردو مشغول شکار گردید وبه « دیوژن » (٢) رئیس فوج قراولان و « ادولیوس » (٣) پسر « آکاسیوس » (٤) نیز دستور داد که باهزار نفر سوار از رود فرات گذشته درآنطرف ساحل اردو بزنند و چنین وانمود کنند که مخصوصاً برای حراست ساحل در آنجا اقامت نموده اند تاهروقت قشون دشمن بخواهد از فرات عبور کند از حرکت آن ممانعت نمایند . « ادولیوس » اصلا ارمنی بود و در قصر سلطنتی سمت مستشاری مخصوص داشت و در آنموقع بسرکردگی یکدسته ازقشون ارمنی به بین النهرین آمده بود . « بلیزاریوس » همینکه شنید « آبادان » بحوالی اردو رسیده است چادری برافراشت و بدون آنکه اسباب و اثاثیهٔ درآن قرار دهد خود بتنهائی درآن نشست وقشون خودرا بترتیب ذیل تقسیم نمود : در دوطرف چادر جنگیان « تراکی » و « ایلیری » و « گوت » وپشت سرآنها

Diogene (٤) Abolius (٣) Acacius (٢) Abandane (١)

«واندل ها» و «افریقائیها» قرار گرفته وصف آنها تا مسافت بعیدی امتداد مییافت زیرا بجای آنکه دریك نقطه متوقف گردند همه دائماً در حرکت بودند و اصلا توجهی بآمدن رسول خسرو نداشتند. هیچیك از جنگیان مزبور غیر از پیراهن و شلوار خود که کمربندی برروی آن بسته بودند جامهٔ دیگری نپوشیده وهرکدام شلاقی در یکدست وشمشیر یاتبرزینی دردست دیگر گرفته بودند ومثل آن بود که جملگی آماده شکارهستند وبهیچ چیز دیگر اعتنائی ندارند.

بالاخره «اباندن» بحضور بلیزاریوس آمده گفت چون رومیان مقررات عهدنامهٔ سابق را بموقع اجرا نگذاشته وسفیر خودرا بدربار ایران نفرستاده‌اندخسرو ناگزیر ازجنك شده وباسپاه خود بخاك روم حمله آورده است . بلیزاریوس بدون آنکه از آمدن لشگر جرار خسرو نگرانی و اضطرابی از خود نشان دهد خندهٔ کرده گفت « این طریقی را که خسرو در پیش گرفته است برخلاف رفتارتمام مردم میباشد زیرا همه‌کس وقتی با همسایگان خود منازعه وجدالی پیدا میکنند ابتدا باایشان داخل مذاکره شده و اگر از راه صلح‌ومسالمت نتوانستند کاری از پیش ببرند و بمقصود خویش برسند آنوقت شروع بجنك مینمایند لیکن خسرواول تاقلب مملکت روم آمده وبعد پیشنهاد مصالحه میدهد» بعدازآن «بلیزاریوس» سفیر ایران را مرخص کرد .

« اباندان » جون به نزد خسرو مراجعت نمود باو توصیه کرد که با کمال شتاب و عجله بایران بر گردد زیرا ممکنست علاوه بر آنکه بلیزاریوس شخصاً ازحیث عقل وشجاعت سرآمد تمام سرداران است و قشون او نیز درنظم و ترتیب بی‌نظیر میباشد در این مجادله حال ووضع طرفین یکسان و مساوی نیست و فرق بین آنها اینستکه اگر خسرو فاتح شود فقط بریکی از بندگان قیصر غلبه نموده است واگر هم برحسب تصادف مغلوب گردد باعث رسوائی ملك وملت خود خواهد شد. از این گذشته هر گاه رومیان شکست بخورند بآسانی در قلاع و استحکامات مملکت‌خود پناهنده شده خویشتن را نجات خواهند داد در صورتیکه ایرانیها اگر مغلوب شوند همه بهلاکت رسیده و یکی ار آنان نیز جان بدر نخواهد برد . خسرو باین دلایل متقاعد شد و خواست بمملکت خویش برگردد لیکن برای انجام این مقصود خود را با اشکال و محظور بزرگی مواجه میدید بدینمعنی که تصور میکرد قشون دشمن معبر

فرات را تصرف نموده است و بواسطه تمام شدن آذوقه مراجعت از راه اولیه هم غیر ممکن میباشد چونکه نواحی بین راه تماماً بایر و خالی از سکنه بوده و بهیچوجه خوراکی وسایر لوازم در آن یافت نمیشد . خسرو بعداز دقت ومطالعه بسیار بالاخره مصلحت درآن دید که خطر جنك را تحمل کرده و از معبر فرات بگذرد و خط سیر خودرا در نواحی خصب و حاصلخیز آنطرف فرات قرار دهد .« بلیزاریوس » بخوبی میدانست که صد هزار نفر از عهده جلوگیری خسرو برنخواهند آمد زیرا اولا در چندین نقطه عبور از شط بوسیله قایق میسر میباشد و بعلاوه عده قشون ایران بقدری زیاد است که رومیان جرئت جلوگیری و ممانعت ایشان را از گذشتن از فرات ندارند . بهمین جهة بود که ابتدا بلیزاریوس به « دیوژن » و « ادولیوس » دستور داد که باتفاق سربازان خود وهزار نفر سوار دیگر برای متوحش ساختن خسرو درساحل فرات حرکت نماید لیکن بس از آنکه بدینطریق موفق بترسانیدن ایرانیها شدخودش متوحش گردیدکه مبادا مانعی درراه مراجعت خسرو از خاك روم ایجاد شده وطرفین مجبور بجنك ومبارزه شوند زیرا « بلیزاریوس بیرون کردن خسرووسپاه بیحساباورا ازسرزمین روم بدون جنك وخونریزی فتح ومظفریت بزرگی برای خود میدانست وباینجهة به « دیوژن » و « ادولیوس فرمان داد که هیچگونه اقدامی درجلوگیری ازایرانیان بعمل نیاوردهوساکت وآرام درجای خود قرارگیرند .

بنابراین خسرو بسرعت جسری برروی فرات ساخته وبدون فوت وقت باتمامی قشون خویش ازآن گذشت زیرا ایرانیها تماماً در موقع حرکت قلابهای آهنی مخصوصی همراه خویش برمیدارند ودرحین ضرورت قطعات تیروتخته را باآنها بهم متصل ساخته ویکقسم پل موقتی با آن ترتیب میدهند وبدین جهة میتوانند بدون هیچ زحمت واشکالی از روی تمام رودخانها عبورکنند . همینکه خسرو بساحل مقابل رسید قاصدی بنزد « بلیزاریوس فرستاده پیغام داد که من از راه لطف و مهربانی بشما قشون خودرا از خاك روم بردم وحال انتظار دارم که رسولان شما هرچه زودتر بحضور من بیایند . « بلیزاریوس » نیز باکلیه قشون رومی از فرات گذشت و نمایندگانی ازجانب خودبنزد خسرو گسیل داشت . قاصدان مزبورچون بحضور شاهنشاه ایران رسیدند ازمراجعت او اظهار شکر وامتنان کرده اورا بفتوت و مردانگی ستودند وقول دادند که

عنقریب سفرای امپراطور برای عقد مصالحه واجرای مقررات عهد نامه سابق بحضور وی بیایند وضمناً از وی تقاضا نمودند که درحین مسافرت خود در خاك روم باروميان بطريق دوستی رفتار نماید وآسیب و خسارتی بایشان وارد نسازد خسرو وعده داد که تقاضای ایشان‌را خواهد پذیرفت ولی مشروط برآنکه رومیان یکنفر از رجال معتبر خودرا بعنوان گروی نزد وی فرستند تاخودرا در اجرای معاهداتیکه بسته اند ملزم بدانند . قاصدان بزودی مراجعت کرده نتیجه مذاکرات خودرا باخسرو بعرض بلیزاریوس رسانیدند واوهم بلافاصله بشهر «ادسا» رفته «یوحنا» پسر «باسیلیوس» را که از حیث تمول و اصالت خانوادگی مشهورترین اهالی آن شهربود علی رغم میل‌خود بنزد خسرو فرستاد. دراینوقت رومیان متفقاً شروع بتمجید و تجلیل بلیزاریوس نمودند واین کار وی درنظر ایشان ازاسیر ساختن« کلیمر » و «ویتی‌کیس»رؤسای قبایل «گوت» وآوردن آنهابه « بیزانیتوم» مهمنر و باشکوه تر جلوه کرده بود وواقعاً بلیزاریوس دراین موقع مستحق‌هرگونه اعظام وتکریم شایانی بودزیرا درحینیکه خسرو با سپاهی بیکران بقلب مملکت روم حمله آورده وتمام اهالی‌ازترس و وحشت بمامن های خود گریخته بودند این سردار دلاور بتنهائی از (بیزانتیوم) آمده عده قلیلی را در اطراف خود جمع نمود و در مقابل شاهنشاه ایران اردو زدوبالنتیجه خسرو یا ازبیم مشکوك بودن مقدرات جنك یا ازترس شجاعت ودلیری آن سردار ویا در اثر فریب خوردن و اشتباه کردن از ادامه بیشرفت خود منصرف شد و در حقیقت فرار اختیار نمود .

اما خسروبدون‌آنکه اعتنائی بقول ووعده خویش‌نماید شهر «کالینیکوس»(۱) را که در آنموقع بدون ساخلو و محافظ بود تسخیر نمود . تفصیل این واقعه آنکه چون قسمتی از حصار شهر سست وقریب بانهدام شده بود رومیان آنرا خراب کرده‌و مشغول تجدیدساختمان‌آن بودند و در حینیکه قسمت های خراب شده هنوز ساخنه نشده بود شنیدند که قشون دشمن بدانحوالی رسیده است . باین جهة اهالی باکمال شتاب خزائن شهررا در نقاط دور دست مخفی داشه و اغنیا در قلعه های مستحکم خود پناه گرفتند و فقط عدهٔ از دهاقین‌ومردمان معمولی در جای خود باقیماندند . خسرو

(۱) Callinicus

جون بشهر رسید مردم بی پناه را اسیر نمود وعمارات را ویران ساخت وهمینکه «یوحنا» بعنوان گروی نزد وی‌آمد شهررا تخلیه نموده بجانب مملکت خود رهسپار شد . ارامنه که تسلیم خسرو شده بودنداز رومیان تامین گرفته وباتفاق «باساکس» به«بیزانیتوم» رفتند . این بود تفصیل وقایع قشون‌کشی سویم خسروبسرزمین رومیان. اما بلیزاریوس ازطرف امپراطور به «بیزانیتوم» احضارشد که چون اوضاع‌ایطالی درآنوقت مغشوش گردیده بود برای تصفیه امور آنجا بمغرب برود .

- ۲۲ -

خسرو از خاك آشور مراجعت کرده بآذر بایگان درسمت شمال رفت و قصد داشت که از راه ارمنستان بخاك روم‌حمله نماید . آتشکدهٔ بزرك ایرانیان در آذربایجان واقع است و مجوسان آتش آنرا دائماً شله ور نگاهداشته و مراسم مذهبی بسیاری در گردآن بجا میاورند که از آنجمله است استشاره و استعلام از غیبگوی آنجا دربارهٔ اموروسائل مهمه . این همان آتشی است که رومیان قدیم باسم وستیا (۱) انرا عبادت وپرستش مینمودند. درآذربایجان شخصی‌از «بیزانیتوم» بنزد خسرو آمده وباو خبرداد که عنقریب «کوستانتیانوس» (۲)و «سرگیوس» (۳) بعنوان سفارت‌نزد وی خواهند آمد که ترتیب انعقاد مصالحه را بااو بدهند. اشخاص مذکورهردو مردانی‌زرنك ولایق و درحرف‌زدن ورزیده وسرآمد بودند وخسروبانتظار آمدن ایشان مدتی ساکت نشست . لیکن در طول مسافرت «کونستانیتانوس» مریض گردید و حرکت سفرا بتعویق افتاد و ضمناً نیز مرض طاعون در میان ایرانیها سرایت یافت . باینجهة «نابد» که در آنوقت فرمانده قشون ارمنستان ایران بود بپاپستور شاهنشاه کشیش مسیحیان شهر دوبیوس (٤) را نزد «والریانوس» سردار ارمنستان فرستاد که اورا به سبب تأخیر حرکت سفرا نکوهش و ملامت کرده و ضمناً رومیانرا باکمال شتاب وادار بعقد مصالحه نماید. کشیش مربور به اتفاق برادر خود بارمنستان رفته وبه «والریانوس» گفت که من مسیحی‌هستم و با رومیان همراهی و مساعدت کامل دارم و در عین حال خسرو نیزهمیشهٔ حرف

Dubius (٤) Sergius (٣) Constantianus (٢) Vestia (١)

های مرا شنیده و در هرکاری بمشورت من رفتار مینماید . بنا براین اگرسفرای روم باتفاق من بایران بیایند با کمال سهولت خواهند توانست معاهده صلح را مطابق رضایت طرفین منعقد سازند . کشیش بدینطریق با « والریانوس » گفتگو نمود لیکن برادر او در خفابوی گفت که، خسرو عجالة در عسرت و تنگی شدید می باشد زیراپسرش بر علیه او رایت طغیان افراشته وخیال سلطنت دارد وخوداو نیز با تمامی قشون ایران گرفتار طاعون گردیده است و باین جهة است که میخواهدهرچه زودتر با رومیان عقد صلح ببندد. «والریانوس» چون این خبر را شنید فوراً کشیش را مرخص نمود ووعده داد که هر چه زودتر سفرای روم را بحضور خسرو بفرستد لیکن در همانموقع وقایعی را که از برادر کشیش شنیده بود بامپراطور پیغام داد. امپراطور نیز بخیال استفادهازموقع افتاده و به « والریانوس» و «مارتینوس» وسایر سرداران فرمانداد که هر حه زودتر منفقاً بخاك دشمن حمله نمایند زیرا میدانست که ازقشون ایران کسی درحوالی سرحدات باقی نماندهاست کهازهجوم انها جلوگیری کند.وقتیسرداران فرمانامپراطور راشنیدندفوراًهمگی باسپاهیان عازم ارمنستانگردیده ودرآنجا اجتماع نمودند .

کمی قبلاز اینوقایع خسرو از ترس طاعون با کلیه قشون خودازآذربایگان خارج شده و بسر زمین آشور رفته بود زیرا مرض هنوز بدانجا سرایت نکرده بود . بنا براین« والریانوس » با سپاهیان خویش در مجاورت شهر« تئودوزیوپلیس» از دوزده و «نرسس» سردار مشرق باتفاق «ایلدیگر» (١) و « تئوکستیوس » بقلعه سیتاریزون (٢) آمده و در آنجا اردو زدند . این قلعه بقدر جهار روز مسافت تاشهر «تئودوزیوبولیس» فاصلهدارد و بزودی «بطرس» و «ادولیوس»وعدهٔ دیگر از سران سپاه نیز در آنجا به «مارتینوس» وهمراهانوی بیوستند.فرماندهی قشوناینناحیهبا اسحق «برادر» نرسس» بودوفیلموث(٣)وبروس(٤)نیزباساهیانخودآمده درآنجا اردو زدند. « ژوستوس » برادرزادهٔ امپراطور و « برانیوس » (٥) و « یوحنا» بسر « نیستاس» و همچنین « دومنتیولوس » (٦) و «یوحنا» معروف به «برخور» درناحیه موسومبه« فیزون » (٧) که درحوالی (مارتیروبولیس)

Beros (٤) Philemouth (٣) Citarizon (٢) Ildiger (١)
Phison (٧) Domentiolus (٦) Peranius (٥)

واقع است اردوزده‌بودند . بدین‌ترتیب کلیه سران‌وسرداران رومی بالشگریان خود گردآمدند وشمارهٔ مجموع قشون ایشان بسی‌هزارنفر بالغ‌میگردیدلیکن لشگرمزبورتماماً دریك‌نقطه مجتمع نشده و مجلس شورای‌عامی برای کشیدن نقشه وتعین خط مشی‌خود نداشتند بلکه سرداران بوسیلهٔ قاصد ازرأی ونظریه همدیگر استفسار مینمودند و درخصوص طریقه حمله وتهاجم باهم مشورت می‌کردند . در این اثنا « پطرس » غفلتاً بدون آنکه کسی راازمقصودخودمطلع سازد باقشون خویش بخاك دشمن حمله برد وروزبعدچون خبرحرکت وی‌به «فیلموس» و «بروس» رسید آنهاهم درپی او رفتندوبزودی «مارتینوس» و «والریانوس» نیزازقضیه مطلع گردیده‌وباسپاهیان خود بایشان ملحق شدند . طولی‌نکشیدکه‌تمام سرداران درخاك‌دشمن بهم‌رسیدند غیر از «ژوستوس» که درمسافتی دور از سایرین اردوزده ودیرتر از همه ازموضوع حمله ایشان مطلع گردید ولی بالاخره اوهم ازهمان نقطه که اقامت داشت وارد سرزمین ایرانیان گشت منتهی‌نتوانست بسایرین ملحق شود . بدین‌ترتیب سرداران‌رومی‌متفقاً بسمت «دوبیوس» حرکت نموده ودربین‌راه نه‌آسیبی‌بخاك ایرانیان وارد آورند ونه جائی راغارت‌نمودند .

— ۵۳ —

« دوبیوس » ناحیهٔ فوق‌العاده باصفاوحاصلخیز است و مخصوصاً آبی‌فراوان وهوائی سالم دارد وفاصلهٔ‌آن تاشهر «تئودوزیوپولیس» بقدر هشت‌روزه راه‌میباشد . دراین ناحیه دشت‌های وسیع‌برای‌سواری و قراء وقصبات بزرك وپرجمعیت درنزدیك هم‌واقع شده‌وعدهٔ زیادی تجار دراینجا بسوداگری‌مشغولند زیرامال‌التجاره ازهندوستان و نواحی مجاور «ایبری» وکلیه ایالات ایران وحتی ازمتصرفات روم بدانجا آمده ومعاملات تجارتی عمده درآنجاصورت میگیرد . اسقف مسیحیان درآن ایالت‌بزبان یونانی «کاتولیکوس» نامیده میشود زیرا وی‌بتنهائی ریاست امور روحانی تمام آن نواحی راعهده‌دار می‌باشد . درصدو بیست «استاد» فاصلهٔ تاشهر «دوبیوس» کوه مرتفع صعب‌العبوری بادامنه های سراشیب قرار گرفته و در اراضی کوهستانی انجا نیز قصبهٔ کوچکی واقع است موسوم به «انکلون» (۱) . «نابد» چون خبر

(۱) Angelon

حملهٔ رومیان را شنید فوراً باسپاهیان خود بقصبهٔ مزبور پناهنده شد و باطمینان استحکام‌موقع آنجادرآنجا متوقف گردید . قصبهٔ « آنکلون » در انتهای کوه‌واقعشده وقلعهٔ مستحکمی نیز دارد که بهمان اسم قصبه نامیده میشود و درسراشیبی دامنه کوه قرارگرفته است . «نابد» برای آنکه راه عبور بقصبه را مسدود سازد مدخل آنجارا بوسیله قطعات بزرك سنك و ارابه سد نمود و بعد خندق عمیقی‌نیزدرپای آن حفر کرده وقشون خودرا که جمعاً بالغ بچهار هزار نفر میشد درپای آن‌بکمین گماشت .

مقارن همین وقت رومیان بمحلی که تاقصبهٔ «انکلون» بقدر یك روز فاصله داشت رسیده و در آنجا یکی از ایرانیها را که بجاسوسی میرفت دستگیر نمودند و راجع بمحل اقامت «نابد» ازوی استفسار کردند. ایرانی مزبور در جواب گفت که «نابد» با تمامی قشون خویش از «انکلون» حرکت کرده وبنقطهٔ نامعلوم دیگری رفته است . «نرسس» چون این خبر را شنید بی‌نهایت غضبناك گشت و شروع بملامت و سرزنش رفقای خود کرد که جرا درحرکت تأخیر نموده بودند و سایرین نیز هر کدام گناه را بگردن یکدیگر انداخته وبهم پرخاش کرده و بدگوئی میکردند. در نتیجه همگی از فکر حمله و جنك خارج شده وبدون آنکه احساس خطری برای خود نمایند بخیال غارت و جباول آنحوالی افنادند . طولی نکشیدکه سربازان صفوف خودرا شکسته وبحال اختلال و بی‌نظمی کامل در اطراف منفرق شدند و در این موقع دیگر هیچکس بفکر اطاعت اوامر صاحبمنصبان خود نبود و افراد قشون با بارخانه آمیخته و مثل آن بود که برای تصرف اموال غارتی موجودی میروند . همینکه بااین وضع تا نزدیکی قصبه «انکلون» رسیدند جاسوسان آنها خبر آوردند که دشمن در قصبه است ومشغول سان دیدن سپاه خود میباشد . سرداران ازشنیدن این خبر مات و مبهوت گردیدند وچون مخالف شئون وحیثیات خود میدانستند که باقشونی بدان بزرگی از راهی که آمده اند مراجعت کنند لاعلاج سپاهیان خودرا تاحدیکه ممکن بود مرتب کرده و آنهارا بسه قسمت تقسیم نمودند و بسمت دشمن حرکت کردند . «بطرس» درجناح‌راست و «والریانوس» درجناح چپ و «مارتینوس»در عقب لشکر قرار گرفته بودند وحون همگی تا نزدیکی اقامتگاه دشمن آمدند در آنجا متوقف گردیدند زیرا اراضی آن نواحی کوهستانی و صعب‌العبور بود و بعلاوه رومیان

صفوف خود را بعجله تشکیل داده و باین جهة هنوز دجار اختلال وبی‌نظمی بودند. در این وقت ایرانیها در محل تنگی گرد آمده وبدون آنکه حرکتی نمایند بسنجیدن قوای دشمن اشتغال داشتند زیرا «نابد» بایشان دستور داده بود که بهیچوجه آغاز جنك ننمایند و فقط وقتی ازطرف دشمن شروع بحمله و تعرض شد آنها بمدافعه بپردازند. ابتدا «نرسس» با جنگیان «اورلی» وروم خودبجنك دشمن رفته وپس‌از کشمکش سختی بالاخره ایرانیها را منهزم ومتواری ساخت. ایرانیان از مقابل دشمن گریخته بطرف قلعه‌هجوم آوردند و در موقع عبور از جاده تنك و باریك قصبه عدهٔ زیادی از نفرات خودشانرا مجروح و مقتول ساختند. «نرسس» چونحال را چنین دید با قشون خود بتعاقب آنها پرداخت و بقیه قوای رومی نیز بامداد او آمد. در این وقت غفلتاً مردانی که در خندق کنار جاده مخفی بودند از کمین گاه خویش بیرون جسته عدهٔ زیادی از جنگیان «اورلی» را بقتل رسانیدند و ضربت سختی به پیشانی خود «نرسس» زدند. برادر وی «اسحق» اورا با جراحت مهلکی که برداشته بود از میدان جنك خارج ساخت و طولی نکشید که در اثر همان جراحت بدرود زندگی گفت. رومیان در نتیجهٔ این پیش آمد دجار اختلال و بی نظمی گردیدند و «نابد» نیز موقع را مغتنم شمرده با قشون خود برایشان حمله کرد و در تنگنای راه قصبه عدهٔ زیادی از ایشانرا بوسیله تیر های خود بقتل‌رسانید و در اینواقعه جنگیان «اورلی» که پیشاپیش قشون‌حرکت کرده وپوشش و مدافعی نداشتند بیش از همه تلفات دادند زیرا مردمان «اورلی» نه خود دارند ونه جوشن و اسلحهٔ دفاعی ایشان فقط عبارت ازیك سپر و نیم تنه کلفتی است که قبل‌از ورود بمیدان جنگ آنرا پوشیده و برروی آن کمر می بندند. غلامان «اورلی» حتی اجازهٔ حمل سپر هم ندارند مگر آنکه در جنك رشادت ودلیری فوق العاده از خود بروز داده و اربابانشان بایشان اجازه بدهند که بدن خود را با سپر محفوظ سازند.

رومیان در مقابل دشمن مقاومت نکرده با بگریز نهادند و اصلا بفکر نیفتادند که برای حفظ آبرو وحیثیت خود ایستادگی و مقاومتی بخرج دهند. اما ایرانیها

از ترس آنکه مبادا فرار رومیان باین طرز مفتضح ازروی فریب وخدعه بوده و خیال کمین نموده باشند ایشانرا فقط تا انتهای اراضی کوهستانی دنبال کرده وچون عدّه شان نسبت بدشمن خیلی کمتر بود جرئت نکردند که جلوتر بروند و در زمین مسطح باوی مقابله کنند . از طرف دیگر رومیها ومخصوصاً سرداران ایشان بتصور آنکه دشمن مشغول تعاقب آنهاست بدون لمحهٔ توقف رو بگریز نهاده و برای آنکه زودتر از معرکه جان بدر برند با فریاد و تازیانه اسبهای خودرامیراندندو از فرط اضطراب و تشویش خود وزره و سایر سلاح خویش را بزمین میافکندند زیرا جرئت صف آرائی و مقابله با ایرانیها را نداشتند و تمام امید شان بقوت پای اسبانشان بود . باینجهة بقدری بآنحیوانات فشار آوردند که یکی ازآنها هم جان به سلامت در نبرد و وقتی فرمان توقف داده شد همهٔ آنها بزمین افتاده و در حال هلاك گردیدند . اینواقعه از هر مصیبت دیگری که قبل از این برومیان وارد آمده بود سخت تر و هولناك تربود زیرا عدهٔ کثیری از ایشان بهلاکت رسیدند و عده زیاد دیگری نیز بدست دشمن اسیر شدند . اسلحه و اسبان باری رومیان که بچنك ایرانیها افتاد بقدری زیاد بود که میگویند دولت ایران از اثر آن متمول تر ازسابق شد . « ادولیوس » درحین فرارازپای قلعه‌ای واقع درارمنستان ایران بوسیلهٔ سنگی که یکی از اهالی قلعه برسرش زد وفات یافت . اما قشون « ژوستوس » و « بیرانیوس » وارد نواحی اطراف « تاراونون » (۱) شده و پس ازنهب وغارت آنجا بلا فاصله مراجعت کردند .

- ۲٤ -

سال بعد خسرو پسر قباد دردفعه چهارم بخاك روم حمله کرد و قشون خود را بجانب بین النهرین برد (٥٤٤ میلادی) . ایندفعه قشون کشی خسرو نه برعلیه « ژوستنین » بود و نه برعلیه شخص دیگری بلکه برعلیه خدای مسیحان بود زیرا درقشون کشی اول خود چون موفق بتسخیر شهر « ادسا » نگردید هم خود او و هم مجوسانی که همراه وی بودند این شکست را از جانب خدای مسیحیان دانسته و بسیار خشمگین

(۱) Taraunon

ومتغیر گردیده بودند. خسرو برای جبران این پیش آمد سوگند یاد کرد که اهالی « ادسا » را تماماً باسیری بایران بیاورد وشهر ایشانرا بچراگاه گوسفندان مبدل سازد. باینجهة وقتی باقشون خود بحوالی شهر « ادسا » رسید جمعی از سواران هیاطله را که همراه لشگر وی بودند بپای حصار شهر فرستاد که گله هائیرا که با شبانان خود در پای دیوار مشغول چرا بودند باردو بیاورند. سواران مذکور تانزدیك چراگاه گله‌ها آمده و برای بردن گوسفندان باشبانان بزدوخورد پرداختند وبزودی جماعتی از سپاهیان ایرانی‌نیز بکمك‌ایشان شتافته و نزدیك بود عدهٔ ازگوسفندان را ببرند لیکن در همین وقت سربازان رومی و جمعی از اهالی شهر برایشان حمله آورده وجنك تن به تن سختی بین طرفین درگرفت : در این اثنا گوسفندان که از چنك دشمن رهائی یافته بودند بعادت معمول به نزد شبانان مراجعت کرده و باغل رفتند. یکی از سواران هیاطله که بیشاپیش دیگران مشغول جنك بود بیش از همه باعث مزاحمت رومیان شده و تلفات برآنها وارد میساخت اتفاقاً یکنفر روستائی از اهالی شهر بافلاخن خود سنگی بزانوی راست او زده و سوار دلیر را از اسب خود بزمین انداخت. این پیش آمد برجرئت و جسارت رومیان افزود و بیشتر آنها را باستقامت و بافشاری ترغیب کرد. بالاخره جنگی که صبح زود شروع شده بود نزدیك ظهر خاتمه یافت و هریك از طرفین در موقع متارکه تصور میگردند که جنك آنروز بنفع خودشان تمام شده است. بدین ترتیب رومیان بداخله حصار های شهر رفته و ایرانیان در محلی که هفت « اساد » تاشهر فاصله داشت اردو زدند.

پس ازآن خسرویا بواسطه خوابیکه دیده بود یاازترس آنکه مبادا در دفعه دوم نیز از عهده تسخیر « ادسا » برنیاید و باعث رسوائی خود شود مصمم گردید مبلغی پول از اهالی گرفته و دست از محاصره شهر بردارد. باینجهة روز بعد « پالاس » مترجم را بپای حصار فرستاد و برومیان پیغام داد که چند نفر از معاریف خود را نزد وی فرستند. رومیان بیدرنگ پیشنهاد او را پذیرفتند و چهار نفر از اعیان و بزرگان شهر را انتخاب کرده فورا روانه ساختند. فرستادگان مذکور چون باردوی ایرانیان رسیدند « زابرگان » بنا بدستور خسرو ابتدا ایشانرا باتهدیدات فراوان ترسانید و بعد از آنها پرسید که آیا شما مایل بصلح ومسالمت هستید یا خواستار جنك

و ستیز . وقتی رسولان گفتند که البته ما صلح و آرامش را بر مخاطرات جنك ترجیح میدهیم « زابرگان » موقع بدست آورده گفت « پس برشما لازم است که صلح و سلم را بوسیله پول خریداری نمائید » . رسولان درجواب وی گفتند هرقدر در دفعه سابق که خسرو بشهر ما حمله نمود پرداختیم همانقدر هم ایندفعه خواهیم داد. «زابرگان» خندهٔ تمسخر آمیزی کرده ایشانرا مرخص نمود و گفت بروید قدری راجع بحفظ جان خود وامنیت شهرفکر نمائید و پس از اخذ تصمیم قطعی دوباره پیش ما آئید. کمی بعد از این خسرو رسولان را نزد خود طلبیده ابتدا برای آنها تشریح کرد که چه عده از بلاد روم را بتصرف خود در آورده و با آنها چه معامله نموده است و سپس ایشانرا تهدید کرد که اگر کلیه دفائن و گنجهای موجوده در شهر را بوی ندهند اهالی « ادسا » رابشدید ترین عقوبتها گرفتار خواهد ساخت. رسولان در جواب وی گفتند که اگر شرایط پیشنهادی سنگین و غیر قابل قبول نباشد ماحاضریم صلح باشما را باقیمت مناسبی خریداری کنیم ولی هیچکس نتایج حتمی جنك را نمیداند و هرکس آغاز محاربه ای نماید نمیتواند یقین داشته باشد که انجام آن بنفع یا ضرر وی تمام گردد . خسرو از شنیدن این اظهارات متغیر و خشمگین شده بسفرا امر کرد که بفوریت از حضور وی خارج گردند .

درروز هشتم محاصره شهر خسرو تصمیم گرفت که تپهٔ مصنوعی در مقابل حصار برپا نماید و باین قصد عده زیادی درخت از نواحی مجاور بریده همه رابا شاخه و برك در میدان وسیعی که تادیوار شهر بمسافت يك تیرانداز فاصله داشت و زوبین مدافعین حصار بدانجا نمیرسید روبهم ریخت و بعد مقدار کثیری خاك و سنك برروی آن ریخته و ضمناً برای آنکه هرچه برارتفاع تپه افزوده میشود از قوت و استحکام آن کسر نگردد الوار های بزرك مابین طبقات خاك و سنك قرارداد. اتفاقاً پطرس فرمانده قوای رومی از نیت ایرانیها آگاهی یافته و برای جلوگیری از عملیات ایشان جمعی از جنگیان « هون » را که تحت اطاعت روم بودند مأمور ساخت که باردوی ایرانیها حمله برد و اسباب مزاحمت کارگران ایشان را فراهم سازد . هونها بغتةً برسر ایرانیها ریختند وجمع کثیری از ایشانرا بقتل رسانیدند و مخصوصاً یکی از آنها موسوم به « آرژك » بیش از سایرین شجاعت و رشادت از

خود بروز داده و به تنهائی بیست و هفت نفر را هلاك ساخت . از اینموقع بعد ایرانیها مراقب کار خود شده و دیگر کسی را مجال آن نماند که بمقابله ایشان برود ولی همینکه کارگران آنها ساختمان تپه مصنوعی را بجائی رسانیدند که در معرض اصابت تیر رومیان واقع گردید رومیها از بالای حصار شروع بمدافعه کرده و با کمان وفلاخن بآنها حمله نمودند . در اینوقت ایرانیها تدبیری اندیشیدند و برای حفاظت کارگران خود پارچه هائی ازموی بز فراهم آورده و آنها را برسر چوبهای بلند کردند و در مقابل کارگرانی که برروی تپه مشغول کار بودند بر پا داشتند . پارچه های مذکور بقدری ضخیم و سخت بود که نه تیر و زوبین و نه اسلحهٔ دیگری بدان اصابت نمینمود و کارگران باکمال فراغت در پشت آن بکار مشغول میشدند. رومیان چون اینحال رامشاهده کردند بینهایت متوحش و مضطرب گردیده ورسولانی از جانب خود به نزد خسرو گسیل داشتند . در میان رسولان مذکور طبیب دانشمندی بود موسوم به « استفانوس » که سابقاً قبادپسر رویزرا از ناخوشی سختی معالجه‌کرده و هدایا و تحف بسیاری از وی گرفته بود . طبیب مذکور باتفاق سایر رسولان بحضور خسرو آمده چنین گفت : از قدیم‌الایام عموم مردم براین نکته متفق بوده اند که سخا و جوانمردی از خصائص پادشاهان بزرك است . ای پادشاه عظیم الشأن اینك که تو بجنك وخونریزی و نهب و غارت بلاد اشتغال داری بدانکه هر عنوان و لقب دیگریرا ممکن است بدست آوری غیر از شهرت عدالت و خوبی را . از بین تمام بلادی که بدست تو تسخیر شده است ادسا کمتر از همه بایستی دچار رنج و مصیبت شود زیرا من در اینجا متولد شده‌ام و من کسی هستم که از کودکی ترا محافظت و پرستاری کرده و بدون آنکه وقایع امروزی را پیش بینی نمایم پدرت را وادار نمودم که ترا ولیعهد و جانشین خود سازد . بنابراین من سبب عمدهٔ پادشاهی تو در ایران وباعث بدبختی و مصیبت وطن خود گردیده ام زیرا قاعدهٔ کلی اینعالم آنستکه مردم مصائب و بدبختی های مقدره خویش را بدست خود برسر خویش وارد میسازند . حال اگر اندکی از خاطرات مساعدتهای گذشته من در دل تو باقی است این تقاضای مرا بپذیر و بیش از این صدمه و آسیبی برما وارد نیاور تا دامن نیکنامی تو از لکهٔ ظلم و اعتساف پاکیزه ومبرا ماند» . بیانات « استفانوس » از

اینقرار بود لیکن خسرو در جواب او گفت من از اینجا نخواهم رفت تا آنکه رومیان « پطرس » و « پرانیوس » (۱) را تسلیم من نمایند زیرا آنها غلامان خانه زاد من بوده‌اند و اکنون با کمال جسارت و گستاخی در مقابل من مقاومت ورزیده‌اند. اگر هم رومیان مایل به تسلیم ایشان نباشندباید یکی از دوشق ذیل را اختیار کنند :

یا معادل پانصد « سنتاری » طلا بما بپردازند و یاجمعی از همراهان مارا بداخله حصار شهر بذیرفته و بآنها اجازه دهند که هرقدر پول طلا و نقره پیدا کردند باخود بیاورند و بسایر اثاثیه و مایملك مردم کاری نداشته باشند . رسولان چون پیشنهادات خسرو را شنیدند و هیچیك از آنها را عملی و قابل اجرا ندیدند باحالت یأس و نومیدی بشهر مراجعت کردند و خبر مصاحبهٔ خود را بین مردم منتشر ساختند. آنروز اهالی شهر عزا گرفته وهمگی بگریه و سوگواری برداختند .

درعین‌حال بر ارتفاع تپهٔ مصنوعی دائماً افزوده میشدو ساختمان آن بسرعت پیش می رفت . رومیها مدتی فکر کرده و چون جاره دیگری نیندیشیدند مجدداً رسولانی به‌نزد خسرو گسیل داشتند و اشخاص مزبور جون باردوی دشمن رسیدند و مقصود خود را که عبارت از تقاضای متارکه جنك بود اظهار داشتند ایرانیها اصلا حاضر بشنیدن اظهارات ایشان نشده و آنها را بادشنام و ناسزا بشهر مراجعت دادند .

رومیها ابتدا از روی ناجاری درصدد افتادند که دیوار مقابل تپهٔ مصنوعی را قدری بالا برده و بلندتر سازند لیکن جون تپه ایرانیها بارتفاع خیلی زیادی‌رسیده بود انجام این کار را بیفایده دانسته دست از آن کشیدند و ناجار به « مارتینوس » متوسل گردیدند که بهر طریقی که مقتضی میداند قراری با ایرانیها بدهد . باینجهة « مارتینوس » باردوی ایرانیها آمد و با جمعی از سران سپاه ایشان وارد مذاکره گردید لیکن صاحب منصبان مذکور او را فریب داده گفتند یادشاه ما حاضر بقبول مصالحه‌است ولی بهیچوسیله نمیتواند امپراطور روم را وادار بمتارکه جنگ وعقدصلح باخود نماید . ضمناً برای تأیید مدعای خود بوی گفتند که اخیراً درموقعیکه بادشاه ایران تا قلب ممالك روم پیش آمده بود « بلزاریوس » سردار کل قوای روم باهمه

(۱) Peranius

اختیارات و اقتداراتی‌که داشت از اوخواهش نمودکه به‌ایران مراجعت نماید و وعده‌داد که بزودی سفرائی‌از «بیزانتیوم» آمده وعقدمصالحهٔ دائمی باوی خواهندبست‌لیکن‌همینکه پادشاه ایران مسئول اورا اجابت نمود و بایران مراجعت‌کرد بلزار یوس نتوانست‌در اراده ورأی «ژوستینین» تغییری‌بدهدو باینجهة وعده‌های اوانجام نگرفت وسفیری به دربار ایران نیامد.

— ۲۵ —

دراینوقت رومیان بانجام کاری پرداختند که شرح آن‌ذیلا‌نگاشته میشود :
ازداخل شهر شروع بکندن نقبی نمودند که تازیر تپهٔ مصنوعی ایرانیها امتدادمییافت وقصدشان این‌بودکه همینکه بپای تپه رسیدند آنراآتش بزنند. لیکن‌نقب مذکورتازه به‌نیمه راه رسیده بودکه صدای بیل وچکش کارگران درخارج شنیده شد و ایرانیا ملتفت قضیه گردیده از اطراف‌تپه‌شروع به کندن گودالهائی نمودند تا رومیها را در میان نقب بدام آورند. از طرفی رومیان نیز متوجهٔ مقصود ایرانیها شده و نقبی را که کنده بودند باخاك انباشتند ودرعوض ازراه دیگری که بحصار شهر نزدیکتر بود شروع بحفرنقب نموده وخودرا بزیر تپه رسانیدند و آنقدرجوب و الوار از قسمت تحتانی آن خارج ساختند تامحوطهٔ وسیعی بشکل اطاق درانجا ایجاد گردید. سپس مقدارزیادی هیزم خشك آلوده بروغن و گوگرد ونفط درآنجا گرد آورده و خود منتظر فرصت نشستند. درعین حال سران سپاه‌ایران مکرر با «مارتینوس» ملاقات کرده ورشتهٔ صحبت را درهمان زمینهٔ‌که قبلا شرح داده شد ادامه میدادند لیکن همینکه ساختمان تپه ایشان بانمام رسید و ارتفاع آن ازبلندی حصارشهر درگذشت آنوقت «مارتینوس» را ازنزد خود مراجعت داده و صریحاً ازعقد مصالحه‌امتناع ورزیدند وآماده کارزار گشتند.

باینجهة رومیان بلا فاصله هیزمی را که‌زیر تپه گرد آورده بودند آتش زدند لیکن هنوز جز قسمت کوچکی از تپه‌سوخته بود که هیزم آنها بکلی تمام گردید و رومیان مجبور شدند که باشتاب و عجله زیاد دائماً از خارج هیزم آورده بروی

آن بریزند . وقتی آتش در تمام قسمت های تپه سرایت کرد دود آن در شب از بعضی نقاط بلند شد و رومیان که نمیخوانستند ایرانیها باین زودی ملتفت‌قضیه بشوند تدبیری اندیشیدند باین معنی که عدهٔ زیادی گلدان و ظروف گلی را با ذغال و آتش پرکرده و از بالای حصار بطرف تپه پرتاب نمودند . ایرانیانیکه در اطراف تپه مشغول محافظت و نگهبانی بودند بتصوّر آنکه دود ازاثر این آتشها برمیخیزد بعجله در اطراف مشغول خاموش کردن آن شدند ولی چون هرلحظه دود های متصاعد زیادتر میشد ایرانیان بعده‌های زیاد بدفع آن آمده و رومیان جمع کثیری از ایشانرا بانیر بقتل رسانیدند . خسرو نیز درموقع طلوع فجر باقسمت اعظم قشون خود بدانجا آمد و چون برفراز تپه رفت ملتفت گردید که دود از زیرتپه برمیخیزد و مربوط بآتشی که دشمن از روی حصار پرتاب میکند نیست وبداینجهة امرداد که فوراً تمامی‌قشون برای رفع غائله درانجا جمع شوند . رومیان از مشاهده اینحال جرئت و جسارتی‌تازه یافته وشروع بفحاشی و دشنام گوئی نمودند و ایرایان بامید خاموش کردن آتش از هرکجا که دود برمیخواست خاك وآب درآنجا میریختند لیکن مساعی ایشان بکلی بی ثمر بود وهیچ کاری نمیتوانستند از پیش ببرند زیرا هرجا که خاك میریختند دود طبیعتاً میایستاد و لحظهٔ بعدازجای دیگر ظاهر میشد ، در هرنقطه هم که آب بیشتر میپاشیدند شعله نفط وگوگرد راتقویت کرده ودامنه حریق درسرتاسر تپه وسیعترمیشد . بالاخره درموقع غروب دود آتش بقدری زیاد گردید که اهالی قصبه «کارهی» (۱) و ساکنین نقاط دورتر نیز آنرا میدیدند .

چون عدهٔ زیادی ازایرانیان و رومیان ببالای تپه رفته بودند جنك‌شدیدی بین آنهاواقع گردید وهرکدام سعی داشتند که دیگری را ازبالا بزیر اندازند وعاقبت هم رومیان فاتح گردیدند . دیری نگذشت که شعله های آتش نیز در بالای تپه ظاهر گشت وایرانیها مجبور شدند که دست از تصرف آن بکشند .

شش روز بعد از این واقعه ایرانیها در موقع طلوع صبح مخفیانه بیکقسمت از حصار شهر حمله بردند وچون اتفاقاً در انموقع پاسبانان رومی در خواب بودند نردبانهائی را که همراه داشتند برکنار دیوار نهاده و میخواستند ازآن بالا بروند . از

---

(۱) Carrhae

قضا یکی ازسربازان بیدار بود و بوسیلهٔ داد وفریاد سایر رفقای خود را نیزبیدار نمود .
در اینوقت مجادله و کشمکش سختی بین طرفین شروع گردید و ایرانیها شکست خورده نردبانها را بجاگذاشتند وخود بجانب اردو مراجعت کردند. پس از رفتن آنهارومیان بفراغت خاطر نردبانها را از دیوار بالا کشیده بردند. همانروز موقع ظهر خسروقسمت اعظم قشون خود را بسمت « دروازه بزرك » فرستاد که از آنجا بحصار شهر حمله نمایند . سربازان رومی وهمچنین عدهٔ کثیری از دهاقین و اهالی شهر برای مقابلهٔ آنها بخارج شتافته ایرانیها را در جنك شکست دادند و آنها را منهزم ساختند . در حینیکه رومیان هنوز دشمن فراری را تعاقب میکردند « پالوس » مترجم از جانب خسرو نزد ایشان رفته گفت «رسی ناریوس» (۱) برای عقد صلح از « بیزانتیوم» آمده است وباینجهة رومیان دست از تعاقب کشیدند ودو لشگر از یکدیگر جدا شدند .
حقیقت امر این بوذ که « رسی ناریوس» جندین روز قبل از آن باردوی ایرانیها آمده بود ولی ایرانیها راجع بآمدن وی اطلاعی برومیان نداده بودند و قصد ایشان آن بود که منتظر نتیجهٔ اجرای نقشه خود ومحاصره شهر بشوند تا اگر فتح و غلبه باآنها شد وشهر را گرفتند نقض معاهده نشده باشد واگر همنثل اینموقع شکست خوردهو مغلوب گردیدند آنوقت موضوع عقد مصالحه را پیش بکشند . وقتی « رسی ناریوس » بداخل حصار شهر رفت ایرانیها تقاضا کردند که نمایندگان اهالی را بدون فوت وقت برای عقد معاهده نزد خسرو بفرستد لیکن رومیها بعذر آنکه «مارتینوس» در اینموقع کسالت دارد قرار گذاشتند که نمایندگان خود را سه روز بعد اعزام دارند .
خسرو نسبت باین تأخیر سوء ظن حاصل کرد و آمادهٔ جنك گردید. در آن وقت ابتدا فقط مقدار زیادی سنك و آجر بر روی تپهٔ مصنوعی ریخت لیکن دو روز بعد باتمامی قشون خود بپای حصارشهر آمد که آنرا محاصره نماید . بدین قصد در پای هردروازه عده ای از سران سپاه را با جمعی از لشگریان قرار داده وعده زیادی هم نردبان و ماشین جنگی همراه آنها فرستاد بطوریکه قشون مزبور بشکل دایره اطراف شهر را احاطه نمودند . درقسمت عقب عساکر عرب را باجمعی از سپاهیان ایرانی گماشته بود که وقتی شهر فتح شد و اهالی قصد فرار کردند لشگریان مزبور

(۱) Rhecinarius

از فرار ایشان جلوگیری کنند و آنها را در دام بیندازند ، این بود نقشهٔ جنگی که خسرو کشیده و طریقهٔ که قشون خویش را آرایش داده بود . روز بعد در موقع طلوع صبح جنك آغاز گردید و ابتدا ایرانیها پیشرفت داشتند زیرا قسمت اعظم رومیان از واقعه بیخبر بودند وفقط عدهٔ معدودی از ایشان برای دفع دشمن حاضر آمده بودند. لیکن همینکه نائره قتال اشتعال یافت شهر پر از غلغله و جنجال گردید و تمام اهالی از زن و مرد و حتی اطفال کوچك بطرف حصار ها دویدند . از میان اهالی اشخاصیکه بسن خدمت نظامی رسیده بودند شانه بشانه باتفاق سربازان بادشمن میجنگیدند و بسیاری از دهاقین و روستائیان نیز در این کشمکش داد شجاعت ودلیری دادند . زنها و اطفال و پیرمردان سنك وآجر برای مدافعین شهر جمع کرده وبکمك ومساعدت ایشان اشتغال داشند . بعضی ها هم طشت های پر از روغن زیتون را روی آتش جوشانیده و درهمانحال جوش از بالا برسر دشمن میریختند . ایرانیها بزودی مجبور بعقب نشینی شدند وسلاح خود را بزمین انداخته نزد خسرو رفتند وگفتند ما را بیش از این یارای مقاومت نمانده استولی خسرو باخشم و غضب آنها را از پیش خود راند و بتهدید ایشانرا دوباره بپای حصار فرستاد . سربازان ناگزیر با همهمه و فریاد برجهای متحرك و ادوات حرب را بپای حصار آورده و مصمم گردیدند که بیك حمله شهر را متصرف شوند لیکن رومیان چون تیرو زوبین فراوان بر سرایشان میریختند و باتمام قوا در دفع ایشان میکوشیدند ایرانیها تاب مقاومت نیاورده رو بفرارنهادند وهمینکه خسرو باسپاه خود عقب‌نشینی اختیار کرد رومیان شروع به‌تمسخر و استهزاءوی نمودند و او را تحریك میکردند که بر گردد وبحصار شهر حمله کند . فقط « ازارث » در مقابل یکی از دروازه‌ها استقامت ورزیده و هنوز میجنگید وچون رومیانی که مأمور مدافعه آن نقطه بودند از عهده جلوگیری او برنیامدند باینجهة ایرانیها پیشرفتی حاصل کرده و دیوار خارجی را خراب نمودند و خود را بحصار بزرك نزدیك میساختند لیکن در همین موقع «پرانیوس» باعدهٔ زیادی ازسربازان رومی واهالی شهر بمقابلهٔ آنها شتافته و در زدو خورد شدیدی که بین طرفین واقع گردیده آنها را مغلوب و منهزم ساخت . بدین ترتیب حمله وتهاجمی که صبح زودشروع شده بود موقع عصرخاتمه یافت و هردو لشکر برای بیتوته باردوهای خود رفتند : ایرانیها درفکر حفظ و حراست

خود در موقع شب بودند ورومیها بجمع آوری سنك وسایر لوازم اشتغال داشتند که اگر فردای انروز حمله ازطرف ایرانیان تجدیدشود آماده کارزار باشند . روز بعد هیچکس از اردوی ایران بپای حصار شهر نیامد لیکن فردای انروز جمعی از سپاهیان ایرانی بسرکردگی خود خسرو بیکی از دروازه‌ها حمله نمودند و رومیان نیز بمقابله آنها بیرون آمده وپس از شکست سختی که بر آنها وارد ساختند ایشانرا مجبور بمراجعت باردوگاه خود نمودند . پس‌از آن «پالوس» مترجم بپای حصار آمده «مارتینوس» را خواست که با او درخصوص قرارداد صلح مذاکره نمایدو «مارتینوس» نیز بنابر دعوت وی باسران سپاه ایران ملاقاتی کرده ومعاهدهٔ بستند که بموجب آن اهالی «ادسا» پنج «سنتناری» پول بخسرو داده ودره‌عوض شاهنشاه ایران تعهد نامه کتبی سپرد که دیگر آسیب و خسارتی بر رومیان وارد نیاورد . بعد از آن خسرو استحکاماتیرا که برای محافظت خود ساخته بود آتش زد وباکلیه سپاه خویش بجانب ایران عزیمت‌نمود .

- ۲۶ -

مقارن این اوقات دونفر از سرداران رومی یکی «ژوستینوس» برادر زادهٔ امپراطور و دیگری «پرانیوس» وفات یافتند : اولی بمرضی‌مزمن در گذشت ودویمی‌از اسب بزیر افتاده شریانش پاره شد و وفات یافت . امپراطور بجای ایشان دو نفر دیگررا که یکی برادر زادهٔ خودش موسوم به «مارسلوس» (۱) و دیگری شخصی باسم «کونستانتیوس» بود انتخاب نمود . این شخص اخیر همان کسی بود که سابقاً باتفاق «سرگیوس» برسالت از جانب امپراطور بحضور خسرو رفته بود . ژوستنین ایندفعه نیز «کونستانتینوس» را باتفاق «سرگیوس» به نزد خسرو فرستاد که معاهده صلحی باوی منعقد سازند . رسولان مذکور در سرزمین آشور درمحلی که شهرهای «سلوسی» و «طیسفون» در آنجا واقع است خسرورا ملاقات کردند . این دو شهر از بناهای امراء مقدونی است که پس‌از اسکندر پسر فیلیپ در ایران و سایر ممالك آن نواحی حکومت میکرده اند و بین شهرهای مذکور غیر از رودخانه دجله که از وسط میگذرد هیچ‌حائل

(۱) Marcellus

و سرحد دیگری موجود نیست . وقتی سفرای روم در این نقطه بحضور خسرو رسیدند
از او تقاضا کردند که ایالت «لازیکا» را بروم مسترد داشته و معاهده صلح دائمی با آن
دولت ببندد . خسرو در جواب گفت که باوضع کنونی عقد هیچگونه معاهدهٔ امکان
پذیر نیست و راه حل قضیه آنستکه صلح موقتی ممتدی برقرار گردد تا نمایندگان طرفین
بدون ترس و واهمه آزادانه بتوانند بهر دوطرف آمدو رفت نمایند و بس ازرفع اختلافات
موجوده معاهدهٔ صلحی ببندند . ضمناً اظهار داشت که برای برقرار کردن صلح موقتی
لازم است امپراطور روم مبلغی پول بایران برداخته و طبیب دربار خود موسوم
به « تریبونوس » (۱) را نیز نزد وی بفرستد زیرا طبیب مذکور سابقاً خسرو را از
مرض سختی معالجه کرده و باینجهة شاهنشاه ایران نسبت بوی علاقه و محبت خاصی
داشت . وقتی « ژوستنین » این بیشنهادات را شنید فوراً آنها را بذیرفته و بانصد
«سنتناری» پول با « تریبونوس » طبیب بدربار خسرو فرستاد . بدین ترتیب در سال
نوزدهم سلطنت ژوستنین معاهدهٔ صلحی بمدت پنج سال بین ایران و روم منعقد گردید
(سنه ٥٤٥ میلادی) .

کمی بعداز این وقایع «حارث» و «المنذر» امرای قبایل‌عرب با یکدیگر داخل
جنك شدند و نه ازطرف روم‌و نه ازجانب ایران نسبت بهیچکدام ابراز کمك ومساعدتی
نمیشد . «المنذر» در طی یکی ازحملات ناگهانی خود یکی از بسران «حارث» را
اسیر ساخته و بلافاصله او را برای رب‌النوع «آفرودیت» قربانی کرد و از اینرو برهمه
کس معلوم شد که «حارث» برومیان خیانت نکرده و درنهانی بایرانیان نه بیوسته‌است .
بالاخره امرای مذکور با تمامی عساکر خود باهم در میدان جنك روبرو شدند ولشکر
« حارث » مظفر و بیروز گردیده دشمن را منهزم و متواری ساختند وجمع کثیری
از ایشانرا بقتل رسانیدند . بعلاوه نزدیك بود که «حارث» دو نفر از بسران «المنذر»
را زنده اسیر سازد ولی عاقبت موفق نشد . این بود شرح وقایعی که مابین قبایل عرب
اتفاق افتاد .

دیری نگذشت که معلوم شد شاهنشاه ایران بقصد خیانت بارومیان معاهدهٔ صلح

Tribunus (۱)

بسته ودر صدد آنستکه بوسیلهٔ این مصالحه ایشانرا فریب دهد و خسارات و لطمات شدیدی بر آنها وارد سازد چنانکه سه سال پس از عقد مصالحه تدبیر ذیل را بکار برد :

در ایران دو برادر بوذند موسوم به «قابریزوز» (۱) و «ایزدی گوسناس»(۲) که هر دو عهده دار مشاغل مهمه دولتی بودند و هر دو هم به فرومایگی و خبث طینت درمیان ایرانیها اشتهارداشتند . خسرو چون مصمّم بود که شهر « دارا » را بیك حمله ناگهانی متصرف شده اهالی « گلیخید » را از ایالت «لازیکا» بیرون نمایدوبجای آنها مهاجرین ایرانی بفرستد این دوبرادر رابرای اجرای مقاصد خویش انتخاب نمودزیرا خسرو بچنددلیل لازم‌میدانست که سرزمین گلیخیدرا بتصرف خویش درآورده وآنرا ضمیمهٔ مملکت ایران سازد چه‌اولا پس ازتصرف‌لازیکا اهالی« ایبری »چون‌تنها وبی‌مساعدمانده‌و مملکت‌دیگری‌باقی نبود که در موقع شورش‌و طغیان‌با آن کمك نماید همیشه بحال اطاعت و بعیت ایران باقی میماند زیرا چنانکه در فصول سابق این کتاب شرح داده شد (۳)اهالی « ایبری » و پادشاه ایشان « گورگن » سابقاً درصدد سرکشی و طغیان برآمده بودند و باینجهة از اینموقع ببعد ایرانیها بایشان اجازه نمیدادند که پادشاهی از جانب خویش انتخاب نمایند . ایرانیها بخوبی میدانستند که اهالی « ایبری » بحکم اجبار و برخلاف میل و رضای خود به تبعیت ایشان درآمده اند وهرموقع که فرصت متناسبی بچنك آورند علم عصیان و سرکشی بر خواهند افراشت ، ثانیاً تصرف لازیکا مملکت ایرانرا الی الابد از شر تهاجم و ایلغار طوایف هون که درمجاورت «لازیکا» سکنی داشتند مصون میساخت زیرا ایالت مزبور در مقابل اقوام وحشی نواحی قفقاز سد محکمی بشمار میرفت . از اینها گذشته ایرانیها از تصرف لازیکا یك منظور مهم وعمدهٔ دیگر داشتند و آن این بود که تصورمیکردند هروقت بخواهند میتوانند در این ایالت تجهیز سپاه کرده و از راه دریا و خشکی بممالك مجاور بحر اسود حمله نمایند وابتدا «کاپادوشیه» و «گالاتیه» و «بیتانی» را متصرف شده

---

(۱) Phabrizus (۲) Isdigousnas (۳)کتاب اول فصل دوازدهم

و بعد بدون هیچ اشکال و مانعی بمحاصره و تسخیر «بیزانتیوم» بپردازند. بنابراین جهات خسرو بینهایت اشتیاق داشت که «لازیکا» را متصرف شود لیکن نمیتوانست بمردم آنجا اعتماد و اطمینانی کند زیرا از موقعیکه رومیها «لازیکا» را تخلیه کرده و آنجا را بایران واگذاشته بودند اهالی بچند دلیل ناراضی شده و فشار حکومت ایران را برگردهٔ خود سنگین میدیدند:

اول بدلیل اینکه ایرانیها از حیث رسوم و عادات خود مردمان عجیبی هستند و در مراعات قوانین زندگانی روزانه فوق العاده دقیق و سخت گیرند. قوانین و نظامات ایشان بقدری سخت و مشکل است که ازقوهٔ تحمل همه مردم خارج میباشد و هیچکس نمیتواند کاملا برطبق آئین و رسوم ایشان رفتار کند. طرز فکر و طریقه زندگانی آنها خصوصاً بااهالی «لازیکا» تباین و مغایرت کلی دارد زیرا «لازیها» پیرو آئین مسیح هستند و درکیش خود تعصّب کامل دارند ولی عقاید مذهبی ایرانیان درست نقطه مقابل ایشان است.

ثانیاً آنکه نمك وغله وشراب و سایر لوازم ضروری زندگانی در «لازیکا» یافت نمیشود و رومیها این امتعه را باکشتی بدانجا آورده و باپوست و غلام وسایر امتعه ایکه در «لازیکا» فراوان است معاوضه میکنند وپول نقد هم از آنها نمیگیرند. بنابراین وقتی «لازیکا» ازتصرف روم بیرون آمد و تجارت بین دو مملکت مقطوع گردید مردم درفشار و مضیقه واقع شدند و بالطبیعه نسبت بحکومت ایران بدبین گردیدند. خسرو چون بشخصه متوجه این مسائل بود در صدد افتاد که برای جلوگیری قطعی ازشورش و طغیان «لازیها» تدبیری بیندیشد وپس ازمطالعه بسیار بالاخره لازم دانست که اولا «گوباز» پادشاه آنها را هرچه زودتر از میان برداشته و ثانیاً «لازیها» را تااندازهٔ که ممکن است ازسر زمین خودشان خارج نماید و بجای ایشان مهاجرین از ایران و از سایر ملل بفرستد.

خسرو پس‌از طرح این نقشه «ایزدی گوسناز» را بعنوان سفارت به «بیزانتیوم» فرستاد و ضمناً پانصد نفر از جنگیان دلیر و نخبهٔ خود را همراه او کرده و بایشان دستور

داد که وارد شهر « دارا » شوند و درخانه‌های مختلف اقامت نمایند وشبانه خانه ها را آتش بزنند تا درحینیکه رومیان سرگرم اطفاء حریق هستند آنها دروازه ها را گشوده و بقیه قشون ایرانرا بداخل شهر راهنمائی نمایند زیرا قبلا بفرمانده ساخلوی « نصیبین » دستور داده بود که عده‌ای از سپاهیان خود را در آنحوالی مخفی ساخته و آماده کار باشند . اتفاقاً یکی از رومیان که کمی قبل از ان فراراًبایران آمده بود از این نقشه آگاهی یافت و داستان آنرا برای « ژرژ » که در آنموقع در ایران اقامت داشت نقل کرد . این « ژرژ » همان کسی است که در وقت محاصرهٔ قلعهٔ « سیسوران » ایرانیان را وادار بتسلیم شدن برومیان ساخته بود و تفصیل آن در فصول پیش گذشت (۱) . چون « ژرژ » از مقصود ایرانیان آگاهی یافت در سرحد بین ایران و روم باسفیر خسرو ملاقات کرد و باو گفت این طریقه که تو پیش گرفتهٔ ای رسم سفارت نیست و تابحال مرسوم نبوده است که چنین عدهٔ کثیری ایرانی شب در یکی از بلاد روم توقف نماید و باینجهة لازم است همراهان خود را درشهر « آمودیوس » گذاشته وخود با عده قلیلی وارد «دارا» شوی .

« ایزدی گوسناس » از شنیدن این اظهارات متغیر گردید و آغاز اعتراض و پرخاش کرد که نسبت بسفیری که بدربار امپراطور روم میرود اهانت وارد آمده است لیکن «ژرژ» اعتنائی بخشم وغضب وی نکرد و نگذاشت بیش از بیست نفر همراه خود بداخل شهر برد و بدین ترتیب « دارا » را از خطر محفوظ ساخت . «ایزدی گوسناس» چون نقشه خود را عقیم دید بازن و دودختر خود (که بیهانهٔ محافظت ایشان آن عده کثیر را همراه برده بود) به «بیزانتیوم» رفت، ووقتی بحضور امپراطور رسید هیچ مطلب مهمی نداشت که باو در میان نهد و فقط هدایا و تحف خسرو رابامکتوب دوستانه‌ای که شاهنشاه بامپراطورنوشته و از احوال او استفسار کرده بود تقدیم داشت و مدت ده ماه بیهوده در خاك روم باقی ماند . با وجود این « ژوستنین » اورا از هرسفیر دیگری که تا آنوقت بدربار روم رفته بود گرامی‌تر

---

(۱) رجوع شود به فصل ۱۹ کتاب دویم

و معززتر پذیرائی نمود و بقدری در تکریم و احترام وی مبالغه کرد که بمترجم او
او « برادوسیوس » (۱) اجازه داد که در مجالس و ضیافتهای رسمی پهلوی سفیر
بنشیندو این امری بودکه هرگز تا آنزمان نظیرو سابقه نداشت زیرا کسی بیاد
نمیآورد که مترجمی حتی در حضور صاحبمنصبان درجات پائین هم نشسته وباایشان
هم سفره شده باشد تاچه رسد بحضور خود امپراطور . چنانچه در بالا اشاره
کردم باآنکه این شخص برای انجام کارمهمی به « بیزانتیوم » نیامده بود معذلك
احترام و تکریمی که « ژوستنین » در موقع ورود و عزیمت وی درحق اوبجاآورد
از فراخور یك سفیربمراتب بالاتر بود و بپذیرائی وا کرام سلاطین شباهت داشت .
چنانکه مجموع مخارجی که برای پذیرائی ایام اقامت وی بعمل آمد و همچنین قیمت
هدایا و تحفی که از جانب امپراطور باو داده شد به ده « سنتناری » طلا بالغ
می گردید . نقشه ایکه خسرو برعلیه شهر « دارا » طرح کرده بود بدین ترتیب
برای او تمام شد .

- ۲۷ -

نخستین اقدامی که از طرف خسرو برای تصرف لازیکا بعمل آمد بشرح
ذیل بود : ابتدا مقدار زیادی تیر و تخته که بکار ساختمان کشتی میخورد به « لازیکا »
فرستاد ولی مقصود حقیقی خویش را بهیچکس نگفته و چنان وانمود کرد که آنها را
برای قلاع و استحکامات شهر « پترا » میفرستد . بعد از آن سیصد نفر سربار جنك
آز مودهٔ دلیررا بسرکردگی « فابریزوز » مأمور ساخت که مخفیانه کار « گوباز » رابسازند
تاسایر کارهارا خودش مرتب سازد . تیر و تخته های مذکور همینکه به « لازیکا »
رسید ناگهان صاعقه ای در میان آن افتاد و آنرا مبدل بخاکستر نمود . اما « فابریزوز »
چون وارد لازیکا شد فوراً درصدد برآمد که اوامر خسرو را دربارهٔ « گوباز »
بموقع اجرا گذارد . ازقضا در آنوقت شخصی از اهالی گلخید موسوم به « فارسوسز »
(۲) بواسطهٔ نزاعی که با « گوباز » کرده بودکینه وعداوت او را دردل گرفته و مترصد فرصتی

Pharsauses (۲) Braducius (۱)

میبود که آسیبی بدو برساند. « فابریزوز » چون از این موضوع مطلع گشت شخص مذکور را نزد خود طلبیده نقشهٔ خویش را با او در میان نهاد و با او مشورت کرد که بچه وسیله «گوباز» را بقتل برسانند. پس از تفکر بسیار بالاخره هر دو بر این رأی دادند که «فابریزوز» بشهر «پترا» رفته و «گوباز» رابعنوان آنکه میخواهد اوامر شاهنشاه را راجع بامور «لازیکا» باو ابلاغ نماید بدانجا احضار کند و در همانجا کارش را بسازد. لیکن «فارزانسس» در خفی «گوباز» را از واقعه مستحضر نمود و توطئه ای را که از طرف ایرانیان بر علیه او کشیده شده بود بر او فاش ساخت و باینجهة «گوباز» از رفتن به «پترا» امتناع ورزید و غفلتاً آغاز شورش و طغیان کرد. «فابریزوز» چون حال را بدینمنوال دید بساخلوی ایرانی مقیم «پترا» دستور داد که باکمال مراقبت بمحافظت شهر بپردازند و خود با سیصد نفر همراهانش بدون آنکه موفق باجرای نقشه خویش شده باشد بایران معاودت نمود. از طرفی هم «گوباز» شرح واقعه را برای «ژوستنین» پیغام داد و پس از عذر خواهی از اقدامات گذشته اهالی «لازیکا» از وی درخواست نمود که بکمك ایشان بشتابد و آنها را از چنك ایرانیها رهائی دهد زیرا خودشان به تنهائی از عهدهٔ دفع آنان بر نمیآمدند.

ژوستنین جون این پیغام را شنید شاد گشت و هفت هزار سرباز رومی و هزار نفر از جنگیان قبایل «نزانی» را بسرکردگی «داجیستیوس» (۱) بکمك اهالی لازیکا فرستاد. قشون مزبور چون بایالت «گلخید» رسید باتفاق سپاهیان «گوباز» در حوالی شهر «پترا» اردو زده شروع بمحاصره آنجا کردند اما چون ایرانیها این محاصره را پیش بینی کرده و آذوقه فراوان در شهر جمع آورده بودند و بعلاوه با کمال دلیری و رشادت هم از خود مدافعه میکردند لهذا محاصره آنجا مدتها بطول انجامید (۲). خسرو از شنیدن این خبر فوق العاده مضطرب گردید

---

(۱) DaGisthaeus (۲) استقامتی که ایرانیها در محاصرهٔ «پترا» بخرج داده و با وجود کمی عدهٔ خود تا آخرین لحظه دست از مقاومت نکشیدند بهترین نمونهٔ روح سلحشوری دورهٔ ساسانیان است و تفصیل آن درغالب کتب تاریخ ضبط میباشد.

و لشگر بزرگی عبارت از پیاده و سواره بسرکردگی « مرمروز » گسیل داشت که بکمك ساخلوی « پترا » شتافته و محاصره کنندگان را مغلوب سازند . از طرفی چون « گوباز » خبر حرکت قشون ایرانرا شنید با « داجستیوس » مشورت کرد و تدبیر ذیل را بکار برد :

رود خانهٔ « بواس » از حوالی خاك « تزانی » و سرزمین ارامنه ایکه در مجاورت « فرانگیوم » اقامت دارند سرچشمه میگیرد و ابتدا بمسافت زیادی بسمت راست پیش رفته و تا سرزمین « ایبری » وسعت آن بقدری کم است که همه کس میتواند بآسانی از روی آن عبور نماید . در طول رود خانهٔ مزبور اقوام و طوایف بسیاری سکونت دارند که از آنجمله هستند « آلانیها » و « اباساگیها » و « زکیها » و «هیاطله» که برخی از انها متدین بدیانت مسیحند و از قدیم با رومیان دوست و متحد بوده اند . همینکه این رودخانه بانتهای جبال قفقاز و سرزمین « ایبری » میرسد رودخانه‌های متعدد دیگر نیز داخل آن شده بر بزرگی آن میافزاید و بنام « فازیز » وارد بحر اسود میگردد (۱) . ایالت لازیکا در دوسمت این قسمت از رودخانه واقع است و مخصوصاً در ساحل راست آن تا نزدیکی سرحد « ایبری » اهالی لازیکا سکونت دارند و از قدیم شهر های بزرك و معتبر در آنجا ساخته شده که از آنجمله است « ارکئوپولیس » و « سباستوبولیس » و قلعهٔ « پی تیوس » و « اسکاندا » و « سارایانیس » که در مقابل سرحد « ایبری » واقع است . از اینها گذشته دو شهر بسیار بزرك و معتبر نیز بنام « رود و بولیس » و « موخرسیس » درآنجا احداث گردیده است . اما ساحل جپ رودخانه با آنکه بقدر یکروز راه در جزو خاك لازیکا میباشد معذلك بایر و غیر مسکون است وکسی در آنجا اقامت ندارد و سرزمین رومانیکه بنام « پونتوس » موسومند در مجاورت آن واقع است . ژوستنین شهر « پترا » را همین اواخر در نواحی غیر مسکون لازیکا بنا نهاده و در همین شهر بود که یوحنای معروف به « تزی بوس » در نتیجه انحصار تجارت شهر موجب شورش وطغیان

(۱) پروکوب ظاهراً دو رودخانه جداگانه را باهم اشتباه کرده است .

لازیها گردید . همچنانکه شخص از « پترا » خارج شده و بسمت جنوب پیش میرود بلافاصله خاك روم شروع میگردد و در آن نواحی تا نزدیکی « ترابزوز » شهرهای پرجمعیت و معتبری از قبیل « ریزیوم » و « آتن » و غیره واقع گردیده است . در موقعیکه اهالی لازیکا خسرو را بتصرف مملکت خود دعوت کردند ببهانهٔ آنکه عبور قشون از روی رودخانه « فازیز » باعث اتلاف وقت میشود او را از روی رودخانه « توبرس » گذرانده و از ساحل راست « فازیز » به « پترا » آوردند ولی مقصود اصلی ایشان ازانتخاب راه مذکوراین بود که معابر و جاده های مملکت خود را بالتمام بایرانیها نشان ندهند . سرزمین «لازیکا» در هر دوطرف رودخانه « فازیز » بواسطه داشتن کوههای مرتفع بسیار صعب‌العبور است و جاده‌های تنك و طولانی دارد ولی در انموقع جون کسی نبود که از لازیکا مدافعه کرده و باعث مزاحمت قشون ایران گردد باین جهة خسرو توانسته بود بسهولت با راهنمائی اهالی بومی آنجا به شهر « پترا » برسد .

ولی در اینموقع « گوباز » جون‌خبر آمدن‌قشون ایران‌را شنیدبه « داجیستیوس » دستور داد که عدهٔ از سپاهیان خود را بمحافظت معبر رودخانه « فازیز » بفرستد و بایشان سفارش نماید که بهیجوجه دست از محاصره و مقاومت نکشند تا ایرانیانرا مجبور بتسلیم ساخته و « پترا » رامتصرف گردند . ضمناً خوداو باکلیه قشون « گلخید » بسرحد لازیکا رفت که باتمام قوا معابر آنجا را محافظت و حراست نماید . از قضا اندکی قبل از این وقایع « گوباز » با طوایف « آلانی » و « سابیری » عقد اتحاد بسته و ایشان باو وعده داده بودند که اگر سه « سنتناری » بول بآنها بدهد درحراست لازیکا باوی تشریك مساعی نمایند و بعلاوه سرزمین « ایبری » را بباد حاول و غارت گرفته و بقدری از اهالی آنجا بکشند که دیگر ایرانیها نتوانند از آن راه در آتیه به لازیکا حمله نمایند . بنا بر این « گوباز » تفصیل این معاهده را بژوستینین بیغام داد و از او تقاضا نمود که وجه مذکور را زودتر بفرستد تا بدانوسیله جلب کمك و مساعدت طوایف وحشی را نموده و در این موقع سختی و تنگی دلداری وتسلیتی

باهالی لازیکا بدهد . علاوه براین «گوباز» از امپراطور خواهش کرد که حقوق معوّقه دهسالهٔ خود او راهم بپردازد زیرا امپراطور او را بسمت مستشاری مخصوص دربار انتخاب کرده بود لیکن از موقع ورود خسرو بایالت «گلخید» تا آنموقع چیزی از بابت حقوق بوی نپرداخته‌بود . ژوستینین میخواست مسئول او را اجابت کرده و بزودی پولهای مذکور را بفرسند لیکن پارهٔ پیش‌آمدهای مهم او را ازانجام این کار باز داشت و پول را نتوانست در سرموقع ارسال دارد .

اما «داجستیوس» چون جوان بود و لیاقت مقابله با ایرانیان را نداشت نتوانست مأموریت خودرا بخوبی بانجام برساند زیرا در موقعیکه باید تمام قوای خویش را بحافظت معبر شهر فرستاده و حتی خودش هم در آنجا حاضر باشد اینموضوع را در درجهٔ دویم اهمیت پنداشته وفقط صدنفر سرباز بدانجا فرساد . خود او با آنکه با تمامی لشکر بمحاصرهٔ «پترا» پرداخته و از قوای دشمن هم جز عدهٔ معدودی در آنجا نبودند نتوانست کاری از پیش ببرد . ساخلوی ایرانی مقیم «پترا» درابتدای محاصره هزار و پانصد نفر بود ولی در طول مدت جنك رومیها و «لازیها» عدهٔ کثیری از ایشانرا بقتل رسانیدند و فقط جماعت قلیلی از آنها باقی ماند که با نهایت رشادت و دلیری میجنگیدند . حون مدت محاصره بطول انجامید ایرانیان رفه رفته متوحش گردیدند و جون نمیدانستند که چه بکنند ناگزیر در داخل شهر آرام ماندند و رومیها در اینوقت فرصتی بدست آورده و بوسیلهٔ حفر خندق عمیقی یکقسمت از حصار شهر را خراب کردند . ولی اتفاقاً در پشت اینقسمت از حصار بنای عظیم و محکمی بود که دیوار آن در مقابل نقطهٔ خراب شده حائل گردید و ایرانیها در پناه آن ایمن ماندند . اما رومیان از اینموضوع مضطرب نگردیدند زیرا میدانستند که خراب کردن حصار سایر نقاط اشکالی ندارد و بآسانی خواهند توانست شهر را متصرف کردند . بنابراین «داجیستیوس» شرح واقعه را توسط قاصدی برای امپراطور بیغام داد و حون تسخیر و تصرف «پترا» را بهمان زودی امری مسلّم و قطعی میدانست لهذا از امپراطور تقاضا نمود که برای خود او و برادرش جوائز و پاداشهای شایانی در نظر بگیرد . کمی بعد رومیان و «تزانی» ها با کمال شدت

بدیوار حمله بردند لیکن ایرانیها با وجود قلت عدهٔ خود مقاومت و پافشاری سختی در مقابل ایشان کردند و چون مهاجمین از حمله خود بحصار نتیجهٔ نبردند ناگزیر مجدداً مشغول حفر خندق شدند . بالاخره حفر خندق مزبور بقدری پیشرفت نمود که پی حصار بکلی خالی گردید و دیوار نزدیك بسقوط رسید و اگر در اینوقت « داجیستیوس » در پی ها آتش افکنده بود بفوریت میتوانست شهر را متصرف گردد لیکن وی بانتظار رسیدن تشویقی از جانب امپراطور نشسته و بدون آنکه کاری انجام بدهد اتلاف وقت میکرد . این بود شرح وقایعی که در اردوی رومیها رخ داد.

— ۲۸ —

« مرمروز » پس از آنکه با تمامی سپاه ایران از سرحد « ایبری » گذر نمود چون نمیخواست از ایالت لازیکا عبور نماید و در آنجا مواجه با مشکلاتی شود لهذا در ساحل راست رودخانه « فازیز » بطرف جلو پیش میرفت . قصد وی آن بود که هرچه زودتر خود را به « پترا » رسانیده وایرانیها را ازمحاصره رومیان رهائی بخشد ولی بطوریکه در بالا اشاره کردم در اینوقت حصار شهر بواسطه نقبی که درپای آن کنده شده بود بشرف انهدام رسیده و پنجاه نفر از سربازان رومی وارد شهر گردیده بودند وبافریاد بلندفتح وظفر امپراطور را اعلام میکردند . سرکردهٔ سربازان مذکور شخصی ارمنی بود موسوم به « یوحنا » پسر « تماس » که بنام « قوزز » اشتهارداشت . « تماس » بنابامر امپراطور قلاع و استحکامات زیادی درحوالی لازیکا ساخته وخود بسرکردگی قشون انجا منصوب شده بود . « یوحنا » درزدوخورد با ایرانی هامجروح گردید وحون ازقشون رومی کسی بکمك اونیامدناگزیر باهمراهان خویش باردومراجعت کرد . درهمینوقت مهران فرماندهٔ ساخلوی « پترا » حون شهر را نزدیك بسقوط دید بسربازان خویش دستور دادکه باکمال دقت و مواظبت مشغول مدافعهٔ شهر باشند و خودنزد « داجستیوس » رفته و بازبان نرم وملایم اورا فریب داد و از او مهلتی گرفت که بزودی شهررا تخلیه وبرومیان واگذارنماید وبدین ترتیب ازورودرومیان بشهرجلوگیری کرد .

وقتی قشون « مرمروز » بمعبر لازیکا رسید مستحفظین رومی که عدهٔ انها بالغ بریکصد نفرمیشد باکمال رشادت مقاومت و ایستادگی کردند و ایرانیان را از دخول درمعبر ممانعت مینمودند لیکن ایرانیهاازحمله دست بردار نبودند وهرچه ازقشون ایشان کشته میشد نفرات جدیدی بجای انها میفرستادند وبا کمال‌قوه پیش میرفتند . ازسپاهیان ایران متجاوز ازهزار نفر بقتل رسیدند ورومیان نیزچون بالاخره خسته شده و تـاب مقاومت نیاوردندناگـزیربقله کوهها‌فرار کرده وخودرا ازمهلکه نجات‌دادند . «داجستیوس» چون این خبر راشنید بدون انکه دستوری بقشون خود دهد فوراًدست از محاصرهٔ شهر کشید وبارو‌بنه‌لشگر رادراردو باقی گذاشته وخود بطرف رودخانه « فازیز » آمد . ایرانیان مقیم «پترا » جون حال را بدین‌منوال دیدند دروازهای شهر را گشوده وبقصد تصرف بارو‌بنه اردوی رومیان‌خارج گردیدند لیکن جنگیان قبیله « تزانی »که اتفاقاًهمراه « داجستیوس » نرفته‌بودند غفلتاً برایشان حمله کرد ه عده زیادی ازآنهارا کشتند وبقیه راهم منهزم ساختند . بااینجهة ایرانی‌ها بداخله حصار های شهر گریختند و « تزانی » ها پس‌ازغارت اردوی رومی ازراه «ریزیوم» بوطن خود مراجعت کردند .

نه‌روز پس از عزیمت « داجستیوس » قشون ایران بسرکردگی « مرمروز » به « پترا » رسید و ازسربازان ایرانی ساخلوی انجا سیصدو پنجاه نفر مجروح وفقط یکصد وپنجاه نفر راسالم یافت وبقیه همه هلاك شده بودند. بازماندگـان ساخلوی مزبور اجساد مقتولین خودرا ازحصار ها بیرون نیانداخته بودند که مبادا دشمن از میزان تلفات ایشان اطلاع‌یافته ومحاصرهٔ شهر را ادامه دهد . « مرمروز » برسبیل تمسخر واستهزا گـفت که بحال‌دولت روم زار باید گریست زیرا باتمام لشگر خود نتوانست یکصد وپنجاه نفر ایرانی‌را بدون داشتن حصاروباروی محکمی مغلوب سازد. بعدازآن « مرمروز » درصدد افتاد که دیوار خراب شهر را مرمت نماید ولی جون درآنموقع سنك و آهك وسایر مصالح لازمه درآنجا موجود نبودتدبیری اندیشید بااینمعنی که کیسه هائی را که ایرانیها آذوقهٔ خودرا درآنریخته وبسرزمین « گـلخید » آورده بودند باسنك وشن‌پرکرد وآنهارا روی‌هم چیده تشکیل دیواری داد . سپس سه هزار نفر از سپاهیان زبدهٔ خودرا با مقدار کافی آذوقه ومهمات درآنجا ساخلو گذاشتند بایشان دستور داد که بساختمان حصارها قیام نمایند وخود بابقیه قشون مراجعت کـرد .

«مرمروز» درموقع بازگشت ازراهی‌که اول آمده بود نرفت زیرا میدانست که درعرض‌راه پیدا کردن آذوقه امردشواری خواهدبود وبااینجهة ازیکی ازمعابرکوهستانی‌که اطراف‌آن مسکون‌بود وعلوفه‌وآذوقه درآنجایافت میشدروبراه آورد . اتفاقاًقسمتی ازقشون « لازیها » بسرکردگی یکی از معاریف خود درکوهها کمین کرده وشبانه باتفاق‌دوهزار نفر ازلشگریان رومی بایرانیها شبیخون زدند ولی جزکشتن عدهٔ قلیلی از ایشان وبردن چندین‌راس اسب کار دیگری ازپیش‌نبردند . بعداز آن «مرمروز» وسپاهیان ایران از انجا عزیمت کرده‌وبراه خودرفتند .

« گوباز » جون ازپیش آمدی که برای‌رومیان‌در« پترا » ودرمعبرکوهستانی رخ داده بود اطلاع حاصل کرد اندیشناك ومتوحش نشد و باتمام قوا آمادهٔ حفظ و حراست معبری‌شدکه درآنجا اقامت داشت زیرامیدانست‌که هرچند ایرانیان از سمت جب‌رودخانه فازیز گذشته وبه «پترا» رسیده‌اند ولی بواسطه نداشتن‌قایق نخواهند توانست ازروی رودخانه مذکور عبور نمایند وآسیبی بخاك لازیکا وارد آورند ، چون عرض وعمق رودخانه «فازیز» خیلی زیاد است وقوت جریان آب آن بحدیست که‌پس از واردشدن در دریا تامسافت زیادی نشکل رودخانه جریان دارد وباآب دریا مخلوط نمیشود چنانکه‌ملاحان آن‌حوالی همه‌دروسط دریا آب‌شیرین از آن برمیدارند . از اینها گذشته «لازی» ها قلاع و استحکامات زیادی درساحل راست رودخانه بنا کرده‌بودند وبااینجهة فرضاًهم‌که دشمن بوسیلهٔ زورق‌وقایق ازروی رودخانه عبور میکرد نمیتوانست درآنطرف خشگی پیاده شود .

دراینوقت « ژوستنین » نولی را که بطوایف « سابیری » وعده داده‌بود ارسال داشت وبعلاوه باداش‌های‌شایانی‌هم جهة «گوباز» ورؤسای «لازی» هافرستاد . مدتی قبل ازانموقع نیزقشون بزرگی بسرکردگی «رسی‌تانسون» که مردی دلیر وکار آزموده بود به‌لازیکا گسیل داشه بود ولی‌تا اوقت بدانجا نرسیده بودند .

وقتی «مرمروز» از معابر کوهستان عبور میکرد درنظرداشت که از آنجا غذا و آذوقه برای «بترا» بفرستد زیرا آذوقه‌ای که درموقع حرکت خود جهت ساخلوی

انجا گذاشته بود کفاف احتیاجات سه‌هزارنفر رانمیداد . امادرعرض راه‌آذوقه‌ای که هم برای سی‌هزار نفر قشون‌خودش کافی باشد وهم بتواند مقدار کافی به «پترا» بفرستد یافت نمیشد وازاینرو «مرمروز» پس‌ازاندیشه بسیار مصمم گردید که‌قسمت اعظم‌قشون خودرا ازخاك گلخید روانه سازد و عدهٔ کمی که باوی باقی میمانند هرمقدار آذوقه که تهیه میکنند قدری برای خود نگاهداشته‌وبقیه‌را به «پترا» برسانند . بدینجهة پنجهزار نفر راازمیان قشون انتخاب کرده وآنهارا بسرکردگی «فابریزوز »(۱)و سه‌صاحبمنصب دیگر درآنجا گذاشت وخود بابقیه سپاه بارمنستان رفت ودرانجا باستراحت پرداخت زیرا تصور نمیکرد دشمن در انحوالی بوده و بیش‌از انمقدارقشونی درآنجالازم‌باشد .

اما پنجهزار ایرانی مذکور چون بنزدیکی سرحدلازیکا رسیدند باهم درکنار رود «فازیز» اردوزدند وازانجا بدسته‌های کوچك تقسیم‌شده وبقصد غارت‌وچپاول نواحی مجاور حرکت‌کردند .

« گوباز » چون از وضع و حال آنها مستحضر گشت به « داجیستیوس » پیغام فرستاد که هرچه زودتر خود را بکمك او برساند تا بلکه متفقاً چشم زخم سختی بدشمن واردآورند . « داجیستیوس » بدستور وی رفتار کرد و با تمامی قشون روم ازسمت چپ رود خانه « فازیز » جلو آمد تا رسید به محلی که « لازیها » در ساحل مقابل اردو زده بودند . اتفاقاً این قسمت از رود خانه قابل عبور بود ولی نه رومیها و نه ایرانیها هیچکدام از این موضوع اطلاعی نداشتند و فقط لازیها» بواسطه آشنائی کاملی که با آن نواحی داشتند این مسئله را دانسته و غفلتاً بقشون رومی ملحق گردیدند .

ایرانیها هزار نفر از دلیران خود را انتخاب کرده و پیشاپیش فرستاده بودند که مراقب پیدا شدن دشمن بوده و اردو را از خطر محافظت نمایند . از قضا دو نفر از سپاهیان مزبور بمسافت زیادی جلوتر از سایرین حرکت‌کرده وغفلتاً دردست دشمن افتادند و شرح واقعه خود ووضع ایرانیان را بالتمام برای ایشان نقل کردند.

---

(۱) مقصود ازاین‌اسم ظاهرا فریبرز است .

باینجهة رومیان و « لازیها » ناگهان برسر آن هزار نفر ریخته قسمت اعظم ایشانرا بقتل رسانیدند و بقیه را اسیر کردند و بوسیلهٔ ایشان از عدهٔ حقیقی قشون ایران و محل توقف آنها اطلاع حاصل نمودند . پس از آن قشون متفقه روم و « لازی» که عدهٔ آنها به چهارده هزارنفر بالغ میگردید بقصد مقابله با بقیه قشون ایران عزیمت کردند و ترتیب حرکت خود را طوری دادند که هنگام شب بمحل اقامت ایشان رسیدند . ایرانیها بدون آنکه فکر آمدن دشمن را بخاطر خود راه دهند با کمال فراغت و ایمنی خوابیده بودند زیرا تصور میکردند که عبور از رود خانه میسر نیست و بعلاوه هزار نفریرا که بعنوان طلایه باطراف فرستاده اند مراقب آنها هستند . لهذا وقتی رومیها در موقع طلوع فجر بغتةً بر آنها شبیخون زدند عدهٔ از ایشان هنوز در خواب عمیق بودند و جمعی هم بحالت خواب آلود در بسترهای خود نشسته بودند و از میان ایشان حتی یکنفر هم بفکر دفاع و مقاومت نیفتاد . باینجهة عدهٔ کثیری ازایشان کشته شد و جمعی هم در دست دشمن اسیر گردیدند و فقط عده معدودی در سیاهی شب گریخته و جان خود را از خطر رهانیدند . بعد از آن رومیان و « لازیها » بنه وبیرق ایرانیان را بامقدار زیادی پول و اسلحه و اسب و قاطر بغنیمت بردند و خود آنها را هم تاسرزمین « ایبری » راندند و در آنجا نیز بجماعتی از ایرانیان برخورده و غالب آنها را بقتل رسانیدند . بدین ترتیب ایرانیها از « لازیکا ». خارج گردیدند و رومیان آذوقه و مهمات ایشانرا که بامقدار زیادی آرد از «ایبری» آورده و میخواستند به « پترا » بفرستند متصرف شدند و آنها را آتش زدند . سپس عدهٔ کثیری از جنگیان « لازی » را در معابر ساخلوگذاشتند که ایرانیها دیگر نتوانند از آن راه آذوقه به « پترا » برسانند و خود با اسرا و غنائم خویش مراجعت کردند . بدین ترتیب چهارمین معاهدهٔ ایران و روم در سال بیست و سوم سلطنت ژوستنین بپایان رسید (سنه ۵۴۹ میلادی) .

یکسال قبل از این وقایع امپراطور « یوحنای کاپادوشی » را به « بیزانتیوم » احضار نمود زیرا در اینموقع عمر ملکه « تئودورا » (۱) بسرآمده و مشرف بموت

(۱) Theodora

بود . « یوحنا » دیگر نمیتوانست مقام و منزلت سابق خود را بدست آورد ولی علی‌رغم میل و ارادهٔ خویش بسمت اسقفی باقی ماند و گاهگاه نیز وحی و الهامی بر او نازل میشد که بمقام و منزلت عالی خواهد رسید زیرا قدرت و مشیت الهی عادت بر آن دارد که مردمان سست فکر وضعیف الایمان‌را بوسیله نشاندادن جاه و منزلت اینجهانی بمورد امتحان وآزمایش درمیآورد . خلاصه طالع بینان وغیبگویان پیوسته چیزهای خیالی برای « یوحنا » پیش‌بینی میکردند و مخصوصا بوی میگفتند که بالاخره جامهٔ « اوگوست » را بر تن خواهد کرد. از قضا در « بیزانتیوم » قسیسی بود « اوگوست » نام که مستحفظ خزائن‌معبد صوفیه بود و وقتی یوحنا را بزور و اجبار وادار بقبول مقام اسقفی کردند چون لباس مخصوص این شغل را نداشت اطرافیان او او را مجبور نمودند که رداوطیلسان همان اوگوست‌را دربرنماید و بدین ترتیب پیش بینی غیبگویان انجام پذیرفت .

— خاتمه —